کند و هر بامداد از آن بخورد آب پشت زیاده کند ایچنان که خواهد **طلای دیگر** گوید هر که را آ

قضیب سست بود و بشهوت قادر نبود تخم ترب با روغن تازه بجوشانند و بر قضیب

مالد سستی ببرد اگر سر کبوتر سفید با روغن انسترین بجوشانند و بر قضیب مالد بزرگ

شود **طلای** که بر قضیب مالد سخت کند و قوت دهد و گرده را گرم گرداند بستانند

پیاز نرگس و مویزج و عاقرقرحا از هر یک یک درم خورد بکوبند و بزهره گاو سرشته کنند

و بر قضیب مالند نفعی تمام دارد **طلای** که هم درین باب است بستانند دو درم شیر و

دو درم روغن زنبق و نیم درم مشک نه دو درم بیامیزد و در آن وقت بر قضیب

مالد که منفعت تمام دارد دیگر مویزج با عاقرقرحا بسایند و با عسل معجون کنند و بر

ذکر مالد پیش از مجامعت بیک ساعت بعد از آن بدستارچه پاک کند و بکار مشغول

شود لذتی یابد که هر دو تعجب بمانند **تقیبی که گند** بینی را ببرد صفت آن زاج

سنگ و قرنفل و سادج و کوفته و بیخته در بینی دمند **دارویی که گوشت** و دندان برویاند

نوفل تخم خرفه کشنیز سماق جو مجموع را سوای نوفل بوداده و کوفته [illegible] دو دو

... خواب در بن دندان کند و اجزای مذکوره در دهن مساوی می باید **دوای که موی برویاند**
بگیر و شونیز چندانکه خواهد دانرا بسایند و باب بسرشد و بر سر مالد و زمانی بگذارد و در حال
موی برویاند و اگر شونیز سوخته باشد بهتر بود **مضمضه که عفونتی** که در دهان و لثه باشد ببرد
بگیرد فقاع ورد چهار درم شب یمانی و عفص از هر یک دو درم هر یک درم همه را سحق کنند
و بسرشند و در اب بگذارند و مضمضه نمایند **سفوف کرنب** دفع سرعت منی بکند
نمک زیره کرمانی سداب از هر یک یکدرم کوفته و بیخته در اب انار حل کرده بازخورد
شربتی سه درم **دواء البصل تولد** منی کند و نعوظ اورد و بغایت مقوی باه است
صفت ان اب پیاز [illegible] و عسل و [illegible] بجوشانند تا بقوام اید و در وقت خواب
دو ملعقه از ان بنوشد **داروی که موی برویاند** و دراز کند و سیاه کند صفت ان
برنجاسف برگ مورد شونیز بریان کرده مساوی کوفته و بیخته بر روغن مورد
یا روغن زیت سرشته استعمال نمایند دوای که گند پای ببرد صفت ان شب یمانی
در اب حل کنند و پای را بدان بشویند یا پای را باب برگ مورد بشویند نافع بود

سفوف از جهت سرعت انزال که سبب ان حرارت مزاج نیز نظر دارد صفت
بزر قطونا دو درم تخم خرفه سه درم کشنیز خشک یکدرم و نیم شربتی یک مثقال بناشتا
سفوف سازند سفوفی که قطع سیلان منی و سرعت انزال را نافع است صفت ان تخم سداب
سه درم تخم [illegible] بیخ سوسن از هر یک دو درم کلنار و ورق گل سرخ از هر یک یکدرم و نیم
کوفته و بیخته دو درم از ان در دوغ یا اب غوره حل کرده بنوشد سنونی که [illegible]
از بیخ دندان باز دارد صفت ان شب یمانی سوخته یکدرم نمک بریان کرده دو درم
سماق سه درم کوفته و بیخته سنون سازند **سنونی که زردی و سیاهی از دندان**
ببرد و بوی دهان خوش کند صفت ان کزمازج زنجبیل [illegible] از هر یک
دو درم نمک بریان کرده ده درم جو سوخته هفده درم کوفته و بیخته سنون سازند
طلای که حبس عرق کند صفت ان برگ مورد و کلنار و مازو مساوی کوفته
و بیخته باب غوره یا اب مورد تر سازند و بر بدن طلا کنند **فرجه که رحم را قوت**
دهد و فرج را تنگ و خوش بو گرداند صفت ان اسارون سنبل مرزنگوش [illegible] کنند

صعتر از هر جزوی گل سرخ پوست بیخ ترنج سادج کوفته و بیخته بروغن بسرشند و بعسل
مرزه
پاره مروارید **جوارش کسروی** مستعمل بود و منبه بود و از جهت معده و خفقان و سوء
الهضم و درد رحم و بیرانی انجاب نافع بود صفت آن قاقله صغار کبابه بسباسه دارچینی
از هر یک چهار درم زنجبیل دارفلفل از هر یک هشت درم اشنه ۵ درم قرفه یکدرم قرنفل
زعفران از هر یک ده درم جوز الطیب مصطکی عنبر از هر یک دو درم مشک افیون بزر البنج
از هر یک یکدرم روغن بلسان شش درم افیون بشراب مثلث بجوشانیده
با روغن ... زیت کهنه
حل کنند و عنبر با روغن بلسان بگدازند و داروها را کوفته و بیخته بروغن بلسان
چرب کنند و بعسل کف گرفته بسرشند و در ظرف آبگینه کنند و بعد از شش ماه استعمال
کنند نیم درم تا یک مثقال نافع بود **جوارش ملکی** مستعمل باه را قوت دهد و شهوت را
زیاده کند و در مجامعت قوتی عظیم پیدا کند و مجربست قرنفل جوز الطیب بسباسه بلسان
الحصا فرنجمشک اذخر زنجبیل دارچینی مصطکی عود هندی زعفران از هر یک سه درم قاقله
کندر از هر یکی یک مثقال اشنه ربع مثقال مشک دانکی قند او گلاب حل کنند و آن قدر

عسل که کفایت بود بجوشانند و بر سر آتش نهند تا نزدیک انعقاد پس فرو گیرند
و داروها بر سر او کنند و بکچه بر هم زنند که نیک سرشته شود شربتی یک مثقال بغایت مجربست
جوارش عود مستعمل است خمر را قوت دهد و اشتهای طعام بیاورد و معده را قوت دهد و بلغم
و رطوبت را نافع بود صفت آن قرنفل سه درم قاقله کبار دو درم عود خام پنج درم
زعفران یکدرم سنبل الطیب دو درم مصطکی سه درم بسباسه جوز الطیب یکدرم قرفه دو درم
پوست اترج پنج درم زنجبیل دارفلفل از هر یک یکدرم نبات ... **جوارش عود نوع**
دیگر را همین نوع ... قرنفل سه درم قاقله کبار دو درم عود خام پنج درم زعفران یکدرم
سنبل دو درم کوفته و بیخته با عسل بسرشند شربتی دو مثقال **اطریفل کوچک** مستعمل
از برای استرخای معده بود منبه بود رطوبات آن و بواسیر را دفع کند و دهن را
نیکو گرداند و سبل بول را نافع است اخلاط آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
پوست هلیله زرد املج مقشر پوست بلیله از هر یک ده درم زنجبیل فلفل از هر یک دو درم
کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده بار چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه

صعتر از هر جزوی گل سرخ پوست بیخ کرفس ساوی کوفته و بیخته بروغن ... سرشته و بیم
مرزه

پاره مرداری جوارش کسروی مستعمل بود و مفید بود از جهت معده و خفقان و سوء
الهضم و درد رحم و بیرون آوردن انجابت نافع بود صفت آن قاقله صغار کبار بسباسه دارچینی
از هر یک چهار درم زنجبیل دار فلفل از هر یک شش درم اشنه ده درم قرفه یک درم قرنفل
زعفران از هر یک ده درم جوز الطیب مصطکی عنبر از هر یک ده درم مشک افیون بزر البنج
از هر یک یک درم روغن بلسان شش درم افیون بشراب مثلث جوشانیده
یا در روغن زیت کهنه
حل کنند و عنبر با روغن بلسان بگدازند و داروها را کوفته و بیخته بروغن بلسان
چرب کنند و بعسل کف گرفته بسرشند و در ظرف آبگینه کنند و بعد از شش ماه استعمال
کنند نیم درم تا یک مثقال نافع بود جوارش ملکی مستعمل باه را قوت دهد و شهوت را
زیاده کند و در مجامعت قوتی عظیم پیدا کند و تربت قرنفل جوز الطیب دار بلسان
الحسا فرنج اذخر زنجبیل دارچینی مصطکی عود هندی زعفران از هر یک سه درم قاقله
کندر از هر یکی یک مثقال اشنه ربع مثقال مشک دانگی قند را در گلاب حل کنند و آن قوام

عسل که کفایت بود و بر سر آن کنند و بر سر آتش نهند تا منعقد شود پس فرو گیرند
و داروها بر سر او کنند و بکچه بر هم زنند که نیک سرشته شود شربتی یک مثقال بخواب وقت
جوارش عود مستعمل است معده را قوت دهد و اشتهای طعام بیاورد و معده را قوت دهد و بلغم
و رطوبت را نافع بود صفت آن قرنفل سه درم قاقله کبار دو درم عود خام پنج درم
زعفران یک درم سنبل الطیب دو درم مصطکی سه درم بسباسه جوز الطیب یک درم قرفه دو درم
پوست اترج پنج درم زنجبیل دار فلفل از هر یک یک درم نبات صعتر جوارش عود نوع
دیگر از همین خواص دارد قرنفل سه درم قاقله کبار دو درم عود خام پنج درم زعفران یک درم
سنبل دو درم کوفته و بیخته با عسل بسرشند شربتی دو مثقال اطریفل کوچک مستعمل
از برای استرخای معده سود مند بود و رطوبت آن و بواسیر را دفع کند و ذهن را
نیکو گرداند و سلس البول را نافع است اخلاط آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
پوست هلیله زرد املج مقشر پوست بلیله از هر یک ده درم زنجبیل فلفل از هر یک دو درم
کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده بار چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه

استعمال کنند و قوة این تا دو سال می ماند و شربتی از یک مثقال تا دو مثقال بود نافع است
از جهت صداعی که از بخار معده بود و معده را قوة دهد و بغایت نافع بود **مربای شقاقل**
مجامعت را قوة دهد و باه را زیاده کند و نعوظ تمام آورد و بغایت امر باه مفید است
صفت آن شقاقل تازه و اگر تازه نباشد خشک را بستانند و در آب بخیسانند یک شبانه
روز و آن آب بریزند و باز آب تازه باز کنند و شبانه روز دیگر تا سه نوبت بعد از آن
مقشر کنند و بجوشانند تا نیم پخته شود و بعد از آن عسل صافی بر سر آن کنند و بر آتش
آهسته بجوشانند تا بقوام آید و در ظرف چینی یا سبز کنند و بعد از آن چهل روز استعمال
کنند و بیرون ظرف می شویند و شستن ظرف لازم است در مربیات **اندر چیزهای که**
قضیب را بزرگ کند بدانکه قضیب عضوی اعصابی است که بمجامعت کردن و مالیدن بزرگ
گردد اما محمد زکریا چنین گفته بیاید خراطین و پاک بشوید و خشک کند و نرم بساید و در گرم
ابه رود و قضیب را در آب گرم نیک بمالد چنانکه سرخ شود آنگه خراطین را با روغن یاسمین
یا روغن شربت بجوشانند و بر وی طلا کنند سرمه قضیب سطبر و بزرگ گردد **نوعی دیگر**

عاقرقرحا و درم یا ده درم با عسل بساید و بر ذکر طلا کند ذکر بزرگ گردد **نوعی دیگر**
که بر کف پا مالد تا ذکر سخت شود بستانند گنجشک بچه که نو پر برد زنده بیاورد و انرا بکشند
و در روغن یاسمین بجوشانند تا محترق شود پس از آتش فرو گیرد و یک درم فرفیون بساید
و در آن بچکاند و در وقت حاجت بر کف پا مالد و در میان انگشتان و کف پای
بر زمین ننهد که بغایت نافع بود **در آنچه فرج را گرم و نرم کند** بستانند مازو کابلی
ناسفته و پوست انار و قرنفل از هر یک جزوی و خرد بساید و با آب بسرشد و بر پشم
پاره زن بجود و بر گیرد **نوعی دیگر** زهره خرگوش بر پنبه نهد تا بجود و بر گیرد و فرج را تنگ
تنگ کند **در آنچه موی بر وی یاند** و از موده است بگیرد آبگینه و زعفران را چون غبار بساید
پس قدری روغن یاسمین بر آن اندازد و باز نیک بساید و طلا کند و از آن روغن
در سر مالد **اندر چیزهای که قضیب را** قلم کند بگیرد زهره کاو [illegible] نکس و عاقرقرحا
و میویزج بهم در هاون کند و خرد بساید و در زهره مذکور بسرشد و بر پشت
کار قضیب مالد و ذکر را سخت کند و عصب [illegible] را گرم کند چنانکه باید دهان

فرو نشیند تا چند بار بابونه نخ نشوید واما اگر زن بر عانه و فرج مالد چندان شهوت
بر او غالب شود که از زدن مرد و بیست مرد سیر نشود و این مجربست **در قاطعات شهوت** خاک خوردن
طین بگیرند زیره کرمانی نانخواه از هر یک جزوی قند برابر ادویه ها و همه را بکوبند و بیزند
و بیاشامند پیش از طعام و بعد از طعام **نوعی دیگر** هم درین باب قاقله صغار و کبار
از هر یک ده درم نبات سفید بیست درم بکوبند و بیزند و با شاسفوف نمایند **نوعی**
دیگر که قطع شهوت کلی و شهوات ردیه نماید بگیرند انیسون و تخم کرفس و زیره کرمانی
نانخواه از هر یک ده درم فلفل سفید دو درم و نیم قرنفل پنج درم بکوبند همه را و هر
بامداد و هر شب یک مثقال بخورد **نوعی دیگر** بگیرند مصطکی دو درم و عود خام یکدرم
زیره کرمانی نیم درم بکوبند همه را نیکو و خلط نمایند با جلنجبین شکری و چهار مثقال از آن
بخورند **بگیرند تخم سپندان** نرم سه درم خرد بکوبند و با روغن یاسمین بجوشانند
و بر قضیب مالند منفعت کلی یابند **بگیرند بادشتی** دو دانگ عنبر اشهب دانگی و مشک
تبتی دانگی و چیزی پاره شیر صلایه کرده بشراب اشنبوی بسرشند و حبها سازند و در وقت

حاجت بر دهان گیرند چنانک آب بگردد و برسد قضیب قایم گردد چنانکه صفت خواهد کرد
حب المسک قوة دل دهد و بوی دهان را خوش کند صفت آن سنبل الطیب یکدرم
فرنجمشک قرنفل زر مشک کبابه قرنفل بسباسه خولنجان سعد کوفی از هر یک یکدرم قاقله خورد
الطیب از هر یک دو درم مشک خالص نیم درم با آب به و گلاب و قدری صمغ عربی حب
سازند **معجون نانخواه** معده را قوی کند و بلغم را ببرد و بوی دهان خوش کند و آب
رفتن از دهان باز دارد و سده ها بگشاید و کرم اندر شکم بکشد و بادها بشکند و گرده را
قوت دهد و ریگ از مثانه و گرده پاک کند و ناگواریدن طعام را ببرد و باد سرد
مخالف را ببرد و شهوت را بیفزاید و جگر را قوی گرداند و طعام را روی کند بقراط
گوید اگر کسی در سالی یکهفته هر روز سه درم ازین معجون بخورد هر دوا که از شهوت
طلب کند بیابد صفت تخم کرفس نانخواه زنجبیل از هر یک ده درم زعفران یکدرم بیخ کرفس
پنج درم مصطکی دو درم و نیم عود خام دو درم عاقرقرحا یکدرم و نیم بسفایج یکدرم
جمله کوفته و بیخته با سه وزن عسل کف گرفته بسرشند شربتی سه درم **معجون لولوی**

در ترکیب جالینوس است هفت منفعت دارد قضیب سخت کند و اوجعه منی کم کند و شهوت
زیاده کند و اعصاب را محکم کند و در خون تغیری عظیم پیدا کند و نعوظ بسیار آورد و دوستی
مرد و زن پیدا کند و در امساک انزال بی نظیر است صفت آن مروارید ناسفته بسد که بیخ مرجان
از هر یک یک مثقال انیسون بهمن سفید از هر یک سه درم کاکنج و بیخ لبلاب از هر یک یک درم قاقله
اذخر سعد کزمازج سلیخه دارچینی اسارون مصطکی از هر یک نیم مثقال صمغ عربی کتیرا
از هر یک نیم درم کوفته و بیخته با هم چندان عسل بسرشند و در وقت خواب نزدیک
بجماعت یک مثقال با آب نیم گرم بنوشند **معجونی که انزال** منی را مانع کرده بگیرند افیون
حوب مصری جوزبوا قرنفل مشک زعفران فلفل مدور زنجبیل قرفه از هر یک یک درم جدا جدا
بسایند و ببیزند و چندان عسل کف گرفته صاف کرده خمیر کنند و باید که عسل بمقدار دوا باشد
تا حب سازند و هر حبی بوزن یکدرم باشد و آن وقت که مشغول خواهد که شود و اگر شب خواهد
پیش از عصر یک حب از آن فرو برد تا خفتن غذا نخورد و جماع کند و وقت خفتن
مشغول کرده و هر وقت که خواهد که فارغ شود ترشی بخورد تا فارغ شود **هر که بیرگ**

حوب بر قضیب مالد با هر زنی که مقاربت کند دوست وی گردد اگر کسی هفت بوچه بزرگ
6 در میان نی کند و در آتش بگیرد تا خشک شود پس چنانچه آرد خورد و بساید و با روغن زنجا
بر ذکر مالد هر چند جماع بکند مانده نشود **بوعلی گفت** ان حکیم پیر خرد آدمی را هفت
علت هست بد فالج و عرق النسا کم شهوتی و باد قولنجی کند و در زحمتی بچنین باد
بواسیر ای پسر مرد را مار زده گرداند است صفت جوزبوا دو مثقال قرنفل سه
مثقال قاقله سه مثقال سعد مثقال دارچینی چهار مثقال اطلی دو مثقال سنبل دو مثقال مشک
یک دانگ زعفران نیم مثقال انگبین خام را یک جوش داده کف از او برگیرد و یک ساعت
بنه پس همه را اندران ریز ای پسر تا که تو باشی زحمت بهره هر که مثقال خورد اولی
اندرایش تمام زود و دریابد مراد خود بکام **خضابی که از برای** رنگ موی مجرب است املج شیر
۲م
پوست بلیله کابلی برگ مورد برگ حنا وسمه قرنفل لادن ساذج هندی
۲م ۲م ۲م ۲م ۱۰م ۱۰م ۱۰م
حاما حضض هندی روغن کنجد روغن زیت **صفت مرهمی که ترکیده** لب
۱۰م ۱۰م ۵م ۵م
و بینی را سود دارد بسه مرغ با روغن گل یکجا از نوشسته و کتیرا و مازو و ...

برابر کوفته و بیخته با پیه و روغن بیامیزند و مرهم سازند و بکار برند نافع است **معجون کرمانی**
جهت سرعت انزال بی نظیر است قرنفل جوز بسباسه بزر البنج مغز تخم خیار خشخاش
نارجیل مغز بادام مکده زعفران افیون مصری من کل واحد ۲ درم سنبل
عاقرقرحا مکند ۲ درم با عسل بیامیزند شربتی نیم مثقال **هر که برگ چغندر** بجوشاند و بدان
وبدان آب موی را بشوید سیاه کرده و دیگر اگر پوست چغندر را بسوزانند و با روغن
زیت بیامیزند و بر موی مالند سیاه کرده **هر که آب کرفس** با روغن در گرمابه بخود
مالد گزند در جامه او نیفتد هر که تخم کرفس بجوشاند و آبش بخورد اماس شکم بنشاند
و تب چهارم ببرد و قولنج را سود دهد **هر که را قضیب سست بود** بگیرد فرفیون
و فلفل و شیطرج با روغن یاسمین بپوسته بر قضیب مالد که بحال باز آید **نوعی دیگر**
جهت سستی قضیب بگیرد کسیره و در روغن یاسمین بجوشاند و بر قضیب مالد
سخت کرده **جهت آنکه قضیب را** سخت کند اخلاط ان بگیرد البحرة الفصل ودود
و عبر اشهب و لکی و مشک ختنی خالص و بیرابا شتر اعرابی و حلاوه کند دار شراب

معجون کنند و یا از شکل حبها سازد پس وقت حاجت در دهان گیرد و بمکد
7 و آبش فرو برد و این بقوت چنانست که آبش هنوز بمعده نرسیده باشد
که قضیب سخت گردد و فرو ننشیند تا مجروح نگردد و این نسخه مجربست **جهت**
قوت باه بی نظیر است جزر را پاک کرده خوب میانش را بدر کنند و ریزه
کرده در دیگ قرابه ریزند بعد از آن عسل صاف ریخته محکم بجوشانند تا بقوام آید
سرد کرده زنجبیل جوزبوا قرنفل دارچینی خولنجان از هر یک یکدرم زعفران سنبل ۸۵
سحق کرده داخل کنند در ظرف زجاجی کرده هر شب وقت خواب پنج درم بخورند
دوام معلوم عجایب بیند **در بیان ادویه که فرج را** تنگ و خوش بوی کند طریق
استعمال ادویه مذکوره انست که بزر البور و بعضی تخم گل سه درم و سنبل دو درم بکوبند
و بر بیزند و انگشت میانین را بگلاب یا آب تر کرده بدون آلوده کند و در فرج نهند
و انگشت را تا بساعت بیرون آورند **اگر زهره کلاغ سیاه** در پارچه کرباس
بندند و در ران بندد هر چند که خواهد جماع تواند کرد و مجربست **حب السعال**

کثیرا رب السوس مغز بادام مغز تخم بادرنگ سمغ عربی جمله را کوفته و بیخته بلعاب

بهدانه سرشند از جهت بکسی غنچه لثه بن دندانهای ادرو و طباشیر سفید تخم بادرنگ

گل ارمنی تخم خرفه سماق کشنیز خشک سنبل برنج همه برابر کوفته و بیخته در بن دندانها

باشند سنونی جهت درد دندان و محکم شدن گوشت بن دندان چون بران

پاشند عاقرقرحا کفنار شب یمانی گل ماز و طباشیر همه برابر نرم بسایند و بکر باس محکم فرو

کنند و بر بن دندانی که درد کند بر آنجا پاشند درد بشکند و بیخ محکم کند و مجربست غرغره کرد رو

سفید و صاف و براق کند صفت آن ارد جو ارد نخود ارد باقلا شسته کتیرا تخم

ترب برابر کوفته و بیخته بشیر تر سازند و شب بروی مالند و صباح باب گرم بشویند

بشویند برش عنا نسخ شیخ علی فلفل بزر البنج افیون زعفران سنبل عاقرقرحا

فرفیون عسل سه وزن ادویه بعد از شش ماه استعمال نمایند و قوت تا ... سال باقی ماند

از برای بواسیر نافع است دو درم بارزد را سه مرتبه باب بیاشامند و دفع

بواسیر کند البته اگر بر بواسیر سیاه وشان را با روغن مورد بیامیزند و بر موضعی که هست بمالند

۸

ایه بو ... جوارش جالینوس سنبل الطیب قاقله کبار سلیخه دارچینی خولنجان قرنفل

قسط بحری سعد کوفی قصب الذریره تخم مورد اسارون عود بلسان زعفران

زنجبیل فلفل سفید دار فلفل مصطکی قند یک وزن ادویه و عسل دو وزن معجون سازند جهت

تراید قوت حافظ بسایند شکر طبرزد چهار مثقال قرنفل یک مثقال عاقرقرحا یک مثقال

هر یک علیحده بکوبند و باب باران خمیر کنند هفت روز ناشتا بخورند و ... بسیار نافع

باشد و از مجربات است معجون مسمی طعام بخوراند و باد را قوت دهد و درد کرده و مثانه

پاک کند و بلغم را دفع نماید و تبهای صفراوی را ببرد قرنفل خولنجان و قرفه شقاقل

از هر کدام پنج درم جوز یک مثقال زنجبیل فاقله و لسان العصافیر از هر کدام دو مثقال سنبل

الطیب یک مثقال عنبر اشهب یک مثقال مشک خالص نیم مثقال عسل سه وزن ادویه شربتی یک درم

در روزی کامل پرهیز غذا اقلیه نرگسی و نخوداب خورند و از ماست و ترشی و طعام غلیظ

احتراز واجب شناسند حب نزله زعفران نیم شعیر نشاسته رب السوس افیون

صمغ عربی ادویه را کوفته و بیخته حب سازند بمقدار نخود و گوشک نسخه حب جدوار جدوار

کهربا مروارید مصطکی ساذج سنبل فلفل بزرالبنج ورق طلا ورق نقره زعفران

تخم کرفس قرنفل صمغ عربی گل سرخ زنجبیل افیون **نسخه قرص طباشیر** تخم خیار بی

تخم کدو صمغ عربی کثیرا نشاسته خشخاش بزرقطونا قرص سازند **نسخه دیگر قرص**

طباشیر طباشیر گل سرخ تخم فرفخ تف داده تخم حماض تخم کاهو گل ارمنی بزرالبنج

تخم مورد گل نار فارسی صندل سفید بزرقطونای تف داده باب تر کرده ادویه را

بان بسرشند **اقراص کمانی** زیره مدبر فلفل زنجبیل بوره ارمنی سداب

نسخه دواء المسک سرد طباشیر صندل سفید تخم کاهو تخم فرفخ تخم خیار مغز تخم

کدو مروارید کهربا بسد مشک گل سرخ کشنیز خشک تخم کاسنی گل نیلوفر آب

سیب برشته قند چهار سیر بدستور ترکیب سازند و یک مثقال بخورند **جوارش جالینوس**

عمل کرده شده این جوارش خاصیت بسیار است همه اندامها قوت دهد و بوی دهن خوش

کند و بادها بشکند و بسیاری باه که از سردی بود و در شانه باز دارد و سرفه و بلغم ببرد و باه

قوت دهد و لون صافی کند و بادهای ناصوری و دیوانگی ببرد و بواسیر و درد شانه و گرده نفع

کند و سیاهی موی را نگاه دارد و هر که پیوسته روز استعمال کند بجوانی روز که ساخته باشند

استعمال کند سنبل الطیب سلیخه قاقله دارچینی خولنجان قرنفل سعد کوفی زنجبیل زعفران فلفل سفید

دارفلفل قسط بحری عود بلسان اسارون حب الآس قصب الذریره من کل واحد ده درم

مصطکی ده درم قند بوزن ادویه کوفته و بیخته مجموع را بعسل برشته شربتی دو مثقال پیش

از طعام و بعد از طعام شاید خورد **هذا الادویه نافعه لخروج** المنی عند خروج البول بلیله

کابلی سقلو بهمن سفید بوزیدان تخم مورد سنبل رومی مرمکی کندر سعد بسباسه قرنفل

راسن حب المحلب بلیله سیاه سلیخه جند بیدستر کهربا افیون جوز عسل بقدر کفاف

نافع است استادی جهت شخص نوشته بود که خشکی روی داده داشت مایل به سرخ و سفید

مغز تخم خربزه ترمس اسود باقلا ارد نخود تخم تره تیزک تخم ترب کوفته و بیخته با لعاب سفیده

تخم مرغ و روغن تخم کدو بمالند نافع است **سوال کردن** تو از باه و سستی کرده چنین

لطیف سوال دو کرد که انگیزد زنجبیل و شقاقل زرقوزه و بهمن و زنجبیل بکوبد و در او فرو ریزد

زود چینی و بزر ... و روغن بسته جند صاف ادویه را بیامیزد و غذای خویش ...

بشرط آنکه دیگر بار غذا بپرهیزند و هر صباح ازان حب یک درم بخورد و اگر کرده سخت شود
باه را برانگیزد و چون کرده شود ضعیف باه ملکت و درنگ از بهر دوا فلونیا از جهت
ازضعف اگر قضیب چنین بوم بود از قوت کرده سخت کرد و چون سنگ مراد از فلونیا
فلونیای فارسیست طریق ترتیبش آنست که فلفل و بذر البنج از هر یک بیست درم
درم افیون ده درم زعفران سنبل عاقرقرحا و فرفیون از هر یک پنج درم جند بیدستر یک درم
زرنباد و درونج عقربی از هر یک نیم درم مشک و زراوند مدحرج از هر یک نیم مثقال
همه را بکوبند و بیزند و بجوشند مثقال عسل سرشته هر روز دو نخود گلوله کرده فرو برند و غذا
ده تخم نیم برشته بسنج عربی سوده آلوده ساخته بخورند **علاج امراض دندان** درد
دندان چون از گرمی بود علامتش راحت یابد از آب سرد است **شود دندان**
مزاجه گیرد از گرمی در دهد سرکه بگلاب مضمضه باید کرد و از شربت سکنجبین باید
جست و ز بهر غذا ماش و کدو باید خورد و چون از سردی باشد علامتش ...
از چیزهای گرم است و متغیر شود از چیزهای سرد است زنجبیل فلفل و عاقرقرحا با خردل

گرفته و مثلث نمک سوده اضافه نموده بر دندان بمالند یا زنجبیل و فلفل با سوده
نیم کوب کرده بجوشانند و صاف کنند و قدری سرکه و مقداری گلاب اضافه نموده بکرم
مضمضه و غرغره کنند و غذا شوربا خورند **مرهم موخره** نبات مغز فندق نیم سوخته مغز سیر
القدر بکوبند که تا مرهم شود و آن موضع را با آب گرم بشویند و خرقه درشت بمالند
تا خوب سرخ نزدیک باشد که خون بیرون شود و این دارو را بمالند در شب و صباح با آب
چند گرم گرم بشویند و بعد از آن با آب گرم نافع باشد **خضاب مقبولست** از بعض المجربین
املج بلیله پوست انار شیرین شیره گاو سرکه کهنه ادویه کوفته در دیگ سنگین با شیره
و سرکه بجوشانند و در ظرف آهنین کرده و در زیر زبل دفن کنند تا مدت یکماه
تمام بعد از آن بیرون آورده و ریش را رنگ کنند و هفت ... از برنج در روغن
دارو هر گاه برنج سیاه شود بشوید که ریش رنگ شده و این خضاب تا ... سال ...
نگاه دارد چنین خسته دل از تنفق شورشوی گویم سخنی اگر زمن گوش کنی ...
لعاب خطمی اسپرزه و بمال گر زهر جنین ... علاجت قوی و ... لعاب خطمی بالعاب

بحم بی اضافه نمایند قوی تر باشد خوردن شیر گاو با خرما رنگ نیکو شود کسیکه انگور
فربهی آورد و دل قوی کند و تشنگی کسی پرهیز سه درم از شقاقل مصری با شبان
بکوبد و خرد بعسل بکند و ساعت جو بگذرد و با زن شود مجرب است دیگر است محلل عیون
الدیک جهت سرخ و صدور که از طرف هند آورند و مؤلف گوید تر در حبت ببقم است
وانرا بپارسی چشم خروس خوانند طبیعت آن گرم و تر بود و باه را قوت دهد و منی را
زیاده کند بسیار چون یکدرم از وی بیاشامند و این مؤلف گوید در طرف هند
باب سر سایند تا بغایت غلیظ میشود و بر عضوی که متالم شده و از آن رفته طلا میکنند
و بغایت موافق است معجون که جهت دفع سرعت انزال بغایت بی نظیر است
و مجرب ترکیب العبد جلال مغت السنبل الطیب والعود خام از هر یک
دو مثقال مشک یک دانگ و نیم جوزبوا و پوست خشخاش از هر یک چهار مثقال مصطکی
دو مثقال حب النیل صندل سعد قرنفل دارچینی هر مثقال اسرار الحکمات مثقال
عسل روغن ادویه سرشته و قدری روغن بادام داخل بکنند شربتی از یکمثقال

باد و بار سه مثقال بغایت نافع بود شاه ترج جند بلطیخ دفع کند من
کند حرارت بدن و زبانه را زایل کند صعتر اکبر با انجیر خشک بخورند عرق
برانگیزد و لونرا نیکو گرداند و چون با عسل و سرکه بپزند و هر شب یکمثقال بخورند بی خفتن
جهت دفع نزول آب بغایت مفید باشد و از نزول آب ایمن باشد و دهن را نیکو گرداند
روغن مورد که موی را قوی کند و از ریختن باز دارد و سیاه گرداند صفت آن بگیرند
آب مورد تر سه رطل و روغن کنجد یا بادام یک رطل و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن
بماند و اگر مورد تر نبود مورد خشک بگیرند و در دو من و نیم آب بخیسانند و صاف
نمایند و یک رطل روغن بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
بعد از آن بپالایند و مقداری از لادن در وی حل کنند و بردارند که روغن مورد است
طلای که سبوسه سر ابرد صفت آن بخوند چهل درم بوره دو درم زهره گاو یکدرم بعسل
بسرشند و بر سر طلا کنند زیبق پنج مثقال با قدری سرکه بدست بکشند تا
صلایه نمایند تا کشته شود و سه مثقال نمک سوده داخل نمایند و مغز امینی

پر از سرکه کنند و این دارو ها در ان مغرفه ریزند و بر سر اتش دو مثقال روی سوخته

صلایه کرده اندک اندک بجوشد و او همی جنبانند بسته اهنین تا بکی بهم برسند تا ملغم شود

بعد از ان او را بوصلۀ مثقالی تک پالایند انچه در کرباس بماند بستانند و چندان با اب

بشویند تا پاک شود و چرک از او بیرون اید پس او را کلوله سازند و میان او را سوراخ

سازند و ریسمانی در او بگذرانند و در ابلیمو اندازند و یک شب بگذارند تا محکم شود

مانند حجر و بعد از ان او را در روغن تاتوره بجوشانند مراد از تاتوره تام توره هندی است

وعلامت ان انست که کوچکتر و سیاه تر از تاتوره کاشیست و در محل حاجت

در دهان نگاه دارند و چون خواهند انزال شود دارو از دهن بیرون اورند مجربست

معجون یوخذ من الهلیلج الثلث من کل ثلثه دراهم والبسبایس مثقالین

ومن الورد الاحمر ثلثه مثاقیل ومن الفلفل مثاقیل ومن اللک ثلثه مثاقیل

ومن العود ثلثه مثاقیل قال الحکماء من دق هذه الادویه دقا ناعما ثم نخل

بحریر ثم یمزج بالعسل المنزوع الرغوه ویطلی بها ایره عند المباشرة

یکبار ایره و یکساعت ده و بنزل الماء و بطئ لذیذ او بعد ها مجرب صحیح محقق **مرغیبت**

که یونانان ثمرنا خوانند وی حامض بود و مغشوش و غش ان ببعض از نوعهات

کنند که انرا بارسی خوانند و فارنابس خوانند و ان نوع کشنده بود و نیکوترین

ان بود که بسرخ مایل بود و خوش بوی و رزین و صافی بود و نباید تلخ بود

وطبع ان گرمست در سیم و خشکست در دوم چون در دهن نگاه دارند

بوی دهن خوش کند **و ابن جراز گوید** چون سحق کنند و با اب ورد بسرشند

و دران بخور بر گیرد بوی تعفن که از فرج او و مد زایل کند و اگر بزیت فلطینی بسرشند

و طلا کنند بر انگشت ابهام پای راست قوت مجامعت تمام بر بهر ما دام که برا علم

وی بود **نارنج پوست در دوی** گرم و لطیف بود و حامض وی سرد و خشک

بود در سیم تخم و بیخ وی گرم و خشک بود و پوست وی خشک کرده سحق کنند و با

کرم پا تا مانند علل نقض بود در زبان و اگر ادمی شراب میکنند بازیت

کرم دراز از روده بیرون اورد و پوست نارنج چون تر بود در دهن نگاه دارند

و در معده در آفتاب نهند در منفعت مانند روغن ناردین بود و چون از وی ده مثقال
بیاشامند گزیدن عقرب و مجموع گزندگیها که سم ایشان گرم بود را نافع باشد و دانه
وی چون بیاشامند سودمند بود و سمهای که عارض شود و سبب گزندگی واگر عروقهای
باریک وی جمع کنند و خشک کرده سحق کنند و با شراب بیاشامند سودمندترین
دواها باشد جهت دفع زهرهای کشنده که سبب آن سرد باشد نخاله باریک
سبوس خوانند طبع وی گرم و خشک بود در اول بر موضعی که نفخ بود چون گرم
کرده در کیسه کنند و تکمید بران موضع کنند نفخ را تحلیل دهد و چون با شراب
بپزند و ضماد کنند بر پستان که شیر در وی بسته شود ورم آن ساکن گرداند
و شیر روان کند نخاله را اگر با آب گرم بجوشانند و بر گزندگی عقرب ضماد کنند
درد ساکن کند و اگر در سرکه خیسانند و بر آتش نهند و دود آن در بینی
هر کسی که زکام دارد رود شفا یابد مشک جعفر از اطبا فارس ذکر کرده اند
که در وی رطوبتی هست که و بوی سبب است که باه را یاری دهد واگر قی را

از وی با روغن خیری بگدازند و بر سر قضیب و سوراخ طلا کنند یاری دهد بر جماع بسیار
کردن و ابطاء و سرعت انزال عبد الرحمن گوید چون بگیرند یک عقرب و باید که سه روز ۱۲
یا چهار روز از ماه باقی مانده باشد در شیشه کنند و روغن زیت بر سر آن کنند و سر آن
محکم بگیرند و رها کنند تا زیت قوت اخذ کند و گویند این روغن چون بر بواسیر ظاهری
مالند خشک گرداند و بیندازد و بر زنی بندند که وی بچه اندازد و دیگر بچه نیندازد و این
مجرب است عیون الدیکه سولف گوید ثمر درخت بقم است و از ابها فارسی
چشم خروس گویند و طبع او گرم و تر است باه را قوت دهد و منی را زیاده کند بسیار
چون یک درم از وی بیاشامند نافع باشد تخم و بخشک چون بیاشامند مجفف
منی بود قرنفل اگر نیم درم سحق کنند و با شیر تازه بیاشامند جماع
قوت دهد و بوی وی مقوی دماغ سرد بود و از ان کسی که بروی علت سوداوی
غلبه کرده باشد و وی مقوی دل و مفرح بود و سودای فرج را نافع بود و مقوی
معده و جگر و مجموع اعضاء باطن بود کبابه چون بخایند و آب آن بر قضیب مالند

زنبر الذات عظیم حاصل کردد و چون در دهان نگاه دارند لثه را نیکو کرداند و بوی
دهن خوش کند **شهدانج** جالینوس کوید وی بادها بشکند و علل نفخ بود و مجففی
محکم اگر بسیار خورند منی را خشک کرداند **کعب البقر** چون بسوزانند و سنون سازند
دندان متحرک را محکم کند و چون با سکنجبین بیاشامند سپرز را بکدازد و متحرک شهوة
باه بود و بر برص طلا کنند نافع بود و اگر با عسل بسرشند مفرح دل بود و بدن را
فربه کند و جگر را قوة دهد و شربتی ازوی سه مثقال بود و چون در چشم کشند روشنائی
بیفزاید **کندر** اگر یک مثقال در آب جوشانند و هر روز از آن آب بخورند بلغم را
نافع بود و حفظ را زیاده کند و ذهن را جلی دهد و دفع نسیان بکند و اگر بسیار
آشامند نقصان دارد **برگ سرو** اگر بکوبند و با سرکه بیامیزند موی را سیاه کند
برگ ساق طلیخ وی موی را سیاه کند **سندروس دخان** وی نزله
و زکام را بغایت سودمند بود جهت درد دندان بغایت مفید بود و بدن را بغایت
لاغر کند چون هر روز ازوی قدری با سکنجبین بیاشامند **سورنجان سفید** سیاه و

و سرخ باشد سورنجان سفید را ایمنی کوید که خاصیتی عجیبی دارد برای کوا
باطل چون سحق کنند و نیم درم ازوی بر روغن کوسفند کهن بسرشند و بنه 14
پاره بخورد و بر کیرند دو شب نافع بود و محتاج شب سیم نبود **زراوند مدحرج** زراوند
مدور خوانند و بفارسی زراوند کرد کویند بدترین آن اجلا دهد **وقمران** سعدات
و طبع وی کرم است در اول و خشک است در دوم مسخن و مجفف
بود بی آنکه بگدازد و در وی قبضی بود و لون را نیکو کرداند و بوی دهان
خوش کند و چون سحق کرده استعمال کنند اکله را زایل کند و در ریشهای
مشکل بود عجایب سودمند بود و ریش دهن را زایل کند و ریش معده
و سنگ بریزاند و بول و حیض براند و کند بینی و دهن و قلاع و استرخا
را البته بغایت نافع بود و سده ی رحم و تبهای کهن و بواسیر را اعظم
نافع بود و دندانرا سود دهد و اعصاب را قوة دهد مقدار مستعمل ازوی
یکدرم بود و در وی قوة مسهل بود و کرم دار و حب القرع بیرون آرد

وی مضر بود به مقعد و حلوی مصلح وی آن که با قند یا شراب صندل بیامیزند بوت
مار معدار یکدرم پاره پاره کنند و با ده درم ارد جو بسرشند و در زیر آتش
دفن کنند تا پخته گردد و بخورد صاحب بواسیر سودمند خواه ظاهر و خواه باطنی نجات
سودمند بود خاکستر چوب گرزنان که رطوبات از رحم ایشان روانه باشد
و زمان دراز بر او بگذشته باشد نافع باشد و دفع رطوبات از رحم بکند و ابن فواد
گوید زنی به روی جدام ظاهر شد پس از طبیخ بیخ وی با مویز چند نوبت بیاشامید
از وی زایل شد و گوید تجربه کردیم زنی دیگر را هم صحت یافت و شریف گوید بخوردن
سر نوبت بواسیر را خشک کند و قروح و شریف گوید چون بخور کنند در دهان
کسی که حلق او علق چسبیده باشد بیفتد گل حکمت صنعت دلیل ارات
و مولف گوید بهترین وی این نوع است بگیرد گل زرد پاک چهار من و بکوبند
و بپزند و بکمن کاغذ و نیم منک در آب کنند و بدست بمالد تا حل شود بعد از
ان گل بر سران کند و چهار یک موی سر آدمی بغراقی چیده و چهار یک

سرگین اسب پخته بر سران کند و نیک بمالد و هر چند بیشتر بمالد بهتر بود و
غنده غنده سازد و بگذارد تا خشک شود و هر زمانی که خواهد بکوبد باب صافی 15
خمیر کند و استعمال کند که بهترین انواع گل حکمت است و صاحب منهاج آورده است
یک جزو گل و یک جزو فحم کوفته و بیخته و یک جزو نمک و یک جزو خطمی و موی
چیده بسرشند و نیک بمالند و استعمال کنند بزر الانجره بپارسی تخم انجره
گویند طبع وی گرم و خشک است بهترین وی آنست که فربه باشد باه را
زیاده کند چون با مثلث یا شیر گاو تازه بیاشامند و این قربت و اگر بکوبند
سه درم و با آب گرم بیاشامند جامعت را قوت دهد و شریف آورده است
که چون بکوبند و با عسل بیامیزند و بر قضیب طلا کنند سطبر گرداند زیاده
بزر الهلیون بپارسی تخم مارچوبه گویند و بهترین وی بستانی بود و طبیعت
وی گرم و تر است در دویم منی را زیاده کند و شهوت جماع برانگیزد بزر
الکراث بپارسی تخم گندنا گویند بهترین او تازه بود طبع او گرم و خشک است

اگر بخور کنند با قطران در زیر دندان که کرم داشته باشد کرم را بکشد و بیندازد

و اگر در شیب مقعد بخور کنند بواسیر را زایل کند و کسی را شهوت او منقطع شده

یکدرم نافع باشد و مصلح وی عسل است و بدل آن تخم جرجیر و اگر کسی خواهد که جماع

بسیار کند هیچ ادویه با وزن سه بزر الکراث با شراب بیاشامد **بزر البطیخ**

بزر الکراث تخم گندنا را گویند

تخم خربزه است و طبع او گرم و تر است قوت جماع را زیاده کند و مقدار

دو درم یا پنج درم مستعمل است و مصلح وی عسل است **بوزیدان** زنان بجهت

فربهی استعمال کنند چون با شیر یا با آرد برنج حلوا سازند فربهی آورد و لون

نیکو گرداند و مستعمل او دو درم باشد و بدل او بهمن سفید **بازرد قنه** بفارسی

برزد گویند و آن سه نوع است بری و بحری و جبلی و گویند دو نوع است

یکی سفید و سبک و آن خشک باشد و یکی نرم بود و زرد رنگ مانند عسل

صاف بهترین آن نوع بهتر است اگر دو درم بیاشامند بواسیر را ببرد و اگر

سه نوبت بیاشامند کرم کدو دانه بکشد **حب الصنوبر** که بار جلغوزه است و سحق

گوید چون با عسل بخورند مجامعت زیاده کند و سنگ و ریگ مثانه پاک کند

16 **خولنجان بهترین وی آن بود** که بسرخی مایل بود و سطبر و کم گره و طبیعت

وی گرم و خشک است در دوم و گویند در سیم اگر قدری در دهن گیرند نعوظ

آورد و صاحب جامع گوید یکدرم از وی چون سحق کنند و بر سر چهار یک شیر

گاو افشانند و بناشتا بخورند در قوت باه بغایت نافع بود و از خواص وی گفته است

که در هر دیگی که کاسه که بود و مگس گرد آن نگردد و گویند مضرت است بدل او و مصلح وی کتیرا

بود و جزهای چوب **خنفسا در خواص او آورده اند** که اگر کسی مو خرو را

پاره کند و میل بدان فرو برد و آن رطوبت را در چشم کشند قوت باصره

بدهد و اگر با روغن زیت بپزند چندانکه قوت بروغن بازدهد و از آن روغن

بر بواسیر مالند نافع بود و اگر بدان ادمان کنند دانه بواسیر را قطع کند

و از خنفسا نیم کوفته بر موضع گزندگی عقرب بنهند نافع باشد **حنظل سرا در گزند**

و تخم او بیندازند و روغن زنبق پر کنند و سوراخ او را بخمیر بگیرند و در آتش نهند

تا جوش برآورد و بعد از آن برگیرند و بر موی مالند سیاه کند و رنگ کند که زود سفید

شود **بزر البنج بفارسی تخم کج خوانند** و باصفهان ما کشن و بتبریزی سوران

جون با نبات بیاشامند بدن فربه کند **خردل اگر بخور کنند** کرمکان بگیرند

اگر کسی را درد دندان دایمی باشد جون سحق کنند و بر دندان نهند عجایب بیند

و اگر آب وی در گوش یا دندان چکانند درد ساکن شود **عیار زرچک**

مسلسل شوره و زغال گوگرد بور قوره چودن ریزه **عیار نرگس**

شوره زغال گوگرد خورده شیشه گری **عیار تیر هوای** شوره زغال

گوگرد **قسم دیگر عیار تیر هوای** شوره را هفت برابر کنند **درصفت**

حبی که انزال دیر شود و انعاظ بیفزاید بگیرند عاقرقرحا دو جزو و قرنفل دو جزو

و مشک یک جزو همه را یکی کرده و ب بیند و با شیره ادرک بلبل اما بیج حب کنند

همچون نخود و وقت انزال در دهن کنند قوت دهند **حب دیگر** که لذت و انعاظ

از او بیفزاید و انزال دیر شود بگیرد تخم انگدان و اصابع الصفر و عاقرقرحا باده

دو جزو و قرنفل دو جزو همه یکجا کنند و ب بیند و به بزرد و باب نرگس ترشند

17 و حب کنند و بوقت حاجت در دهن گیرند کرولی عجب اثر بوده نماید **معجونی که انعوظ**

نام آورد اخلاط آن زنجبیل عود خالص جوز بوا اقند سفید قرنفل دارچینی خولنجان

شیر بکی یک مثقال **حب جهت امتداد** ثعلب مصری نبات مصری کوچله

جمله کوفته و بیخته حب سازند بیت زنجار نوشادر **از جهت قوه حافظ**

خردل کند بعد طبل اجزا اسه وی کوفته و بیخته باد و برابر مویز منقی معجون

کرده بنوشند نافع است **حب جهت افعی زده** زعفران کافور

حب السلاطین فلفل سیاه اجزا را غلایه کرده با آب لیمو خمیر کرده

صد ده حب زند و از یک حب بیشتر ندهند **تریاق اربع سود مند بود**

گزندگی جانوران را خصوص عقرب و با دغلیظ که در معده بود و درد و ورد دیگر

و لسه زدمع و خفقان را و اگر زن بزلوزن رفته شده و شکل را مثقال فرو برد

و زادن برا و سهل کرده اخلاط آن جنطیانا رومی حب الغار مر صافی

زراوند طویل از هر یک ... کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته سرشته

شربتی یکمثقال با آب سرد بعد از آن بنوشند و خواص آن بعد از دو سال **دفع**

شپش زراوند طویل با روغن ممزوج کنند بر بدن طلا کنند شپش را

بکشد **حب ایارج** دماغ و اعضای سر را از فضول و اخلاط بلغمی پاک کند

صرع و سکته و اعراض عینی را نافع است صفت این ایاره فیقرا تربد سفید

از هر یک یکدرم حب النیل غاریقون افسنتین از هر یک نیم درم شحم حنظل

نمک هندی از هر یک دانگی و نیم کوفته و بیخته با آب رازیانه سرشته حب سازند

حب توقایا حب جالینوس است صداع و درد چشم را نافع بود و فضلهای

غلیظ را از بدن فرود آورد و صفت آن صبر سقوطری عصاره افسنتین

مصطکی از هر یک یکمثقال تخم حنظل سقمونیا از هر یک نیم درم کوفته و بیخته

با آب کرفس حب سازند شربتی یکمثقال **علاج ثؤلول** پوست مار را

در روز چهارشنبه بر آتش بنهند و آن موضع را بران بدارند دفع کند

دارچینی [illegible] عصاره ورد شک طین ارمنی تخم [illegible]

عود خام کافور قیصوری زعفران عنبر مشک ورق طلا و نقره از هر یک

نیم مثقال شراب حماض معصر نیم من شراب سیب اصفهانی چهل مثقال شراب

به اصفهانی ثابت مقدار ادویه کوفته و بیخته بدان اسرشته شربتی یکدرم نافع بود

١٨

معجون خواجه طاط منع تقطیر بول کند در دفع سرعت انزال اهم مدخل تمام

دارد صفت کبابه چینی قرنفل [illegible] مصطکی سنبل الطیب خصی الثعلب

ناخواه از هر یک سه درم عسل سه وزن ادویه شربتی یک مثقال یا دو مثقال

بقدر قوت غذا کباب با آب گوشت یا زرده تخم **اگر کسی در جماع کردن**

سست باشد مغز گنجشک با قدر کبابه و زنجبیل با عسل معجون کند و سه بامداد

بخورد چندان قوت پیدا کند که اگر پنجاه مرتبه جماع کند سست نشود هر چند

مغز بیشتر بکار دارد قوت بیشتر باشد و اگر مغز خروس با این ادویه

کنند که گرگره شود معجون آن بهتر باشد و اگر مغز گنجشک [illegible]

معجون دوالمراد عاقرقرحا تخم انجره فلفل از هر یک

یکمثقال دارچینی خشخاش تخم جرجیر تخم سقنقور زنجبیل از هر یکی ۵ مثقال حلتیت

نیم مثقال جمله را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال عرب بطاله

این معجون لقمان است که از جهت سلطان عبد الجبار ترتیب داده بود و اول

وقت را خوش کند دل را قوت دهد جگر را قوت دهد خون سر را از برکند دماغ را

و آب منی را زیاده کند جماع کردن را قوت دهد معده را خوش کند طعام را هضم کند

خواب بسیار آورده را قوت درد پشت ساکن کرده دیگر را هم کند آب دهن

دهن را باز دارد باد قولنج را بکشاید درد شکم را فایده کند بادی که در شکم باشد دفع

کند قی کردن بسیار دور کند و ساکن کرداند آب بینی را دفع کند و منی را دفع کند

و قطرات البول را دفع کند درد زانو را دفع کند خواب رفتن دست و پای را برد

علت ربو را دفع کند و فالج را دفع کند و لقوه را دفع کند صرع را دفع کند و علت

سکته را دفع کند و علت استسقا را دفع کند صفت زرنباد و سنبل هندی

در باب دوا ها که منع رو بیدن موی کنند از آن جمله

طلا کردن بیضه تازه انعی است که تخلف نمیکند و دیگر مغز

سر کوسفند و آهک موی را ساقط میکند و دیگر بخور مانند

دوای دیگر که بسیار مجرب است تخم مورچه بزر البنج بزر قطونا

شب یمانی افیون نرم کوبیده با سرکه ممزوج کنند مخصوص

بعد از کندن موی بمالند دوای دیگر زبد البحر را

با ترشی ترنج سه بیله بعد از کندن موی بمالند

دوای دیگر که بسیار مجرب است جنبد با عسل ممزوج

مخصوص بعد از کندن موی بمالند

تجبیص کنند و اگر قدری پیه کهن و برگ کرنب با خاکستر چوب
کرنب با وی یار کنند روا بود و نیم گرم ضماد کنند با روغن بادام
و شکر و استفراغ بدین مطبوخ کنند بگیرند بنفشه و لسان الثور
از هر یکی پنج درم بیخ سوسن و بیخ خطمی از هر یکی ده درم عناب و آلوی
سیاه از هر یکی بیست درم شیر خشت سی درم سپستان سی
عدد فلوس خیار شنبر بیست درم شیر خشت سی درم گرفتگی آواز
هرگاه که گرفتگی در آواز پدید آید روز نخست بعلاج مشغول باید شد
و اگر روزگار بر آید علاج نپذیرد علاج بگیرند سوزن دانه پرون
کرده با انجیر سپستی بجا در زند و اندر روغن بادام غرغره کنند
هر بامداد از این سه بیست عدد بخورند و اگر انجیر بود کمتر خورد
و اگر کبابه پیوسته اندر دهان دارد نافع بود زرده خایه مرغ
نیم برشت با شکر و مسکه و شکر و سپوس آب و مسکه با شکر و لوزینه
و جلاب و جلقوزه و تخم کتان بریان کرده و کوفته با شکر و مزوره و اسفناج
و باقلی و بعوق کرنب سود دارد و فصل ریش گشتن شش که سل خوانند
سبب از خلط تیز و دپید شود و علاج دشوار پذیرد اما خرخنک را

زنجبیل فلفل دار فلفل از هر یک دو درم و نیم فانید نه وزن داروها فانید را
با قدر آب بگدازند و او ویه را کوفته و بیخته بدان بسرشند و مرکب باید که
معلوم کند که فانید چیست و مراد از فانید کعب الغزال است و فانیدی که
آرد و نشاسته و شیر قطعی استعمال کنند و صفت فانید را صاحب منهاج گفته است
لبوب صغیر منی زیاد کند و کلیه و مثانه را قوی سازد و نسیان را نافع باشد
و رنگ روی را نیکو کند و دماغ را قوت دهد صفت آن مغز بادام مغز گردکان
مغز حبة الخضرا مغز چلغوزه مغز حب الزلم مغز فندق مغز پسته نارجیل تازه
مغز حب القلقل خشخاش سفید تودری کنجد بنفشه تخم جرجیر تخم پیاز تخم
شلغم تخم اسپست بهمنین زنجبیل دار فلفل کبابه قرفه دارچینی شقاقل مصری
خولنجان تخم هلیون مساوی عسل سه وزن ادویه معجون سازند شربتی دو درم
معجون لبوب دیگر نسخه مولف دل را قوت دهد و نشاط را زیاد کند و منی را زیاده
کند و کرده و پشت را محکم گرداند و قضیب را سخت گرداند و نعوظ تمام آورد

ودر امر مجامعت قوت دهد چه تمام تر بود تا غایتی که مشغول گردید و در ایه صفت ان مغز

بادام مغز فندق مغز پسته مغز حب الصنوبر مغز حبة الخضرا مغز کردکان مغز نارجیل

مغز وانج افرنجمشک که او را بپارسی انجگک گویند مغز جلغوزه مغز تخم خربزه مغز حب

الزلم کنند خشخاش سفید از هر یک ده درم کبابه قرفه خولنجان قرنفل شقاقل مصری از هر

یک پنجدرم مصطکی بسباسه لسان العصافیر سنبل الطیب از هر یک سه درم بهمن

سرخ و سفید تخم بلیون تودری زرد و سفید و سرخ بوزیدان شقاقل تخم جرجیر

تخم شلغم تخم اسپست تخم پیاز تخم گندنا از هر یک شش درم خصیة الثعلب

قرفه خوب ده مثقال گزر خشک مربا و گوشت خرما و قضیب گاو خشک کرده

سوده از هر یک چهار درم مغز سر گنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشند

ده درم زعفران زنجبیل نارمشک [illegible] دار فلفل از هر یک سه درم عسل بقدر

حاجت شربتی دو مثقال غذا نخود اب باید یا قلیه یا زرده تخم مرغ نیم برشت

با کبابه یا پیاز خام با اب گوشت و از ماست و ترشی و شیرینی احتراز باید کرد

وسرد مزاج را شربتی پنجدرم و گرم مزاج را دو درم و باید که گرم مزاج را کاسه شیر گاو

تازه و ده درم شکر سفید پیش از خوردن معجون بیاشامد و بعد از ان معجون فرو برد

و سرد مزاج باید که اول معجون فرو برد و بعد از ان یک کاسه ماء العسل بیاشامد که

مفید بود در قوت باه و امر مجامعت **معجون متوسط** که سرخوش کند و نشاط آورد و

صفت ان گل سرخ هفت درم سعد قرنفل مصطکی سنبل اسارون بسباسه

جوزبوا از هر یک پنجدرم قرفه زرنب از هر یک چهار درم زعفران شش درم قاقله

از هر یک سه درم جوز واعظم پانزده درم مجموع کوفته و بیخته بعسل مصفی بسرشند

شربتی یکمثقال و اگر قدری مشک و عنبر و عود اضافه نمایند بهتر بود **معجون کمّانی**

سودمند بود سردی معده را و تبهای بلغمی و سوداوی را و سردی و انثیین و

فواق را زایل کند که از کثرت بلغم بود و این از معجونهای رومی است صفت ان

زیره کرمانی مدبر یعنی در سرکه خوب نهند یک شبانروز و بعد از ان در سایه

خشک کرده و بریان کرده شده دو رطل بغدادی فلفل سی درم زنجبیل چهل درم

ورق سداب خشک چهل درم بوره ارمنی ده درم سلیخه رومی دارچینی قرفه

حب بلسان سنبل الطیب مصطکی از هریک چهار درم کوفته و بیخته باسه چندان عسل

کف گرفته بسرشند شربتی ازان از یک مثقال تا دو مثقال نافع بود **قرص عود** معده را

قوت دهد و طعام هضم کند و اشتها اورد و صفت ان قرنفل مصطکی از هریک سه درم

قاقله سنبل البسباسه از هریک دو درم عود خام قرفه پوست ترنج از هریک نیم درم

زعفران جوزبوا زنجبیل دارفلفل از هریک یکدرم قند سفید بوزن ادویه کوفته

و بیخته اقراص سازند شربتی دو درم باب بریا سیب **معجون فلاسفه** انرا اینز

مادة الحیوة گویند همه را قوت دهد و اشتهای طعام اورد و بلغم را دفع کند

و نسیان را و سلس البول و درد پشت و درد گرده و اوجاع مفاصل را نافع

باشد و منی زیاده کند و باه را برانگیزد و دندانها سخت کند و دل را قوه دهد و نشاط

اورد و رنگ را نیکو گرداند و بوی دهن خوش کند و پیرانرا موافق باشد صفت ان

زنجبیل فلفل دارچینی املج مقشر پوست بلیله شیطرج هندی زراوند مدحرج

خصیة الثعلب دارفلفل مغز چلغوزه عروق بابونه مارچیل تازه از هریک ده درم تخم بابونه

پنجدرم مویز منقی سی درم عسل مصفی سه مقابل ادویه بابونه را پنجدرم داخل نمایند

بطریق معهود معجون سازند شربتی دو درم **معجون سیر القوه** وصرع و فالج و رعشه

و بواسیر و بهق و برص را نافع باشد و معده را قوه دهد و اشتها اورد و بلغم دفع کند

و قوه بیفزاید و رنگ را سرخ کند و حرارت غریزی را برافروزد و پیرانرا غایت مفید

بود صفت ان سیر پاک کرده نیم من در یکمن شیر گاو بپزند تا مهرا شود و سه چهار یک

عسل و سی درم روغن گاو بر سرش ریزند و با یکدیگر ممزوج سازند و از اتش فرو گیرند

و این داروها را کوفته و بیخته بدان بسرشند قرنفل جوزبوا البسباسه فلفل مصطکی

قاقله کبار و صغار بلیله کابلی دارچینی زنجبیل از هریک ده درم عود خام زعفران از

هریک پنجدرم شربتی مقابل یک گردکان **فلونیا بجستوا العمل مغفرت** مآب

میرزا ابو حکیم کاشانی صفت ان فلفل دارفلفل بزرالبنج از هریک بیست مثقال

افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال قسط اساالیون چهار مثقال سنبل الطیب

تخم کرفس از هر یک چهار مثقال ساذج هندی یکمثقال سلیخه یکمثقال عود بلسان
یکمثقال عاقرقرحا یکمثقال فرفیون یکمثقال عسل سه وزن ادویه بقوام آورده و اجزا
را کوفته و بیخته در ادویه ریزند و بکار دارند بنا بر طبیعت هر که هر چه خواهد نوشند که
دردها را مفیدست **معجون مستعمل مولف** از جهت هضم طعام و وقت مجامعت
و قوت پشت بغایت سودمند بود و اشتها طعام را زیاده کند صفت آن عاقر
قرحا شش درم فلفل سفید هفت درم زعفران سه درم قاقله کبار ده درم مصطکی قرنفل
هفت درم جوزبوا سی عود و مشک ترکی نیم درم عنبر اشهب یکدرم جز واعظم سی درم
روغن بادام ده درم قند سفید صد درم شربتی حاجت نافع بود **معجون درج** سودمند
بود کسی را که آب از چشمش روانه باشد صفت آن حلیت زنجبیل تخم از یانه از هر یک
پنجدرم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال نافع بود
معجونی که حضرت امیر المؤمنین ع بجهت قوت باه فرموده‌اند زنجبیل فلفل دار
فلفل قرنفل دارچینی بسباسه قرنفه مصطکی همه را برابر بکوبند عسل کف گرفته سه چندان

۲۲

معجون سازند شربتی دو مثقال بخورند **معجون مسیحی** درد پشت و درد پایها را
نافع باشد و باه را قوه دهد و معده را پاک کند و موی را در سفید کند و سودا را نافع باشد
و سرعت انزال را سودمند دارد صفت آن گل سرخ سعد کوفی عاقرقرحا قرنفل
سنبل مصطکی زرنباد زعفران قاقلین جوزبوا مساوی قند و عسل مناصفه قند
در گلاب بگدازند و بعسل بقوام آورند و داروها را کوفته و بیخته بآن بسرشند **معجون**
عطایی این نسخه از آن مولانا مغفور مرحوم صدر الملة والدین عطایی تبریزی
و این معجون از جهت دفع سرعت انزال نظیر ندارد و مجربست و آزموده است
صفت آن لبان ذکر و علک رومی و تخم بلوط و بزر القنب از هر یک
ده درم عسل دو وزن ادویه باید که تخم و شهدانه را با هم بکوبند و بپزند و لبان
و علک با هم و معجون سازند شربتی از آن دو مثقال و غذا را دو نوبت کباب
خورند **نوع دیگر** که همین خواص دارد و مستعمل مولف این کتاب است صفت آن
بلوط و تخم شونیز لبان ذکر از هر یک ده درم کمون کرمانی نانخواه کرویا از هر یک

پنج درم هلیله پوست هلیله زرد آمله بنفشه هلیله سیاه از هر یک سه درم کشنیز خشک
ده درم جمیع را کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال بامداد
و شبانگاه همچنین غذا کباب مناسب است **نوعی دیگر** که همین خواص دارد و مجرب است
بخواجه رشید الدین وزیر منع تقطیر البول بکند و در دفع سرعت انزال نیز عمل تمام
دارد صفت آن کبابه چینی قرنفل جوزبوا سنبل الطیب خصیة الثعلب
مصطکی نانخواه از هر یک سه درم عسل سه وزن ادویه شربتی یک مثقال تا دو درم مناسب
باشد غذا کباب با آب گوشت یا زرده تخم نیم برشت **طلایی** که بر قضیب
مالند قضیب را سخت کند و قوه بدهد و گرده را گرم گرداند بستانند پیاز نرگس و بوزیدان
و عاقرقرحا از هر یک یک درم خرد بکوبند و بزهره گاو بسرشند و بر قضیب مالند **طلای**
که هم درین باب بستانند دو درم شیر و دو درم روغن زنبق و نیم درم مشک
سوده و در هم بیامیزند و در آن وقت بر قضیب مالند که منفعت بسیار دارد
شراب سیب بهترین آن بود که از سیب شامی یا اصفهانی بزنند و طبیعت [illegible]

کرده‌اند و در جنس تغییر عظیم پیدا شود چنانکه سبب لذت بر حس آید و نعوظ
بسیار آورده و مکرر بتجربه رسیده مروارید ۲م بیخ مرجان ۲م انیسون ۲م
بهمن سفید ۲م کاکنج ۲م بیخ لسلاب ۲م شکوفه ۲م اذخر ۲م بسفایج نیم درم
دارچینی ۴ درم اسارون ۲م مصطکی نیم درم بیخ عربه دو دانگ کتیرا ۲ دانگ انجدان
کوفته و بیخته بقدر مجموع عسل کف زده بسرشند و در وقت خواب یک مثقال نیم تا
باب کرم بخورند مجرب است **صفت معجون دیگر** که مسمی بشاه جوارش است
باه را زیاده کند تقویت معده کند اشتها آورد و دفع بلغم نماید و هضم طعام
کند **صفت آن** گل سرخ ۳م عود قماری ۴م مصطکی ۳م قرنفل ۲م
جوزبوا ۴م نشاسته ۴م نخود سرخ ۴م زنجبیل ۴م نخود سفید ۴م تخم شلغم ۴م
مشک ۱ درم شکر ۱م زعفران ۱م عنبر حل کرده بروغن خیری تخم جرجیر
با دو وزن ادویه عسل بسرشند یک مثقال و نیم پیش از طعام بیک ساعت
نیم میل نمایند **معجون جهت تقویت باه بی نظیر است** و نفع او

زود ظاهر میشود و حب صنوبر کبار یک شبانه روز در تقشیر بخیسانند

و بعد از آن نرم بسایند دارچینی قرفه تخم زردک تخم شلجم
٨٣ ٨٣ ٨٣ ٨٣ ٨٣

مغز نقل خراج کشش خرما لسان عصافیر حب الظلم شقاقل
٨٣ ٨٣ ٨٣ ٨٣ ٨٣

بهمن سرخ بهمن سفید قسط شیرین زنجبیل گرده گاو سقنقور
٨٣ ٨٣ ٨٣ ٨٣ ٨٣ ٨٣

فانیذ شکره مربای خصیة الثعلب عسل سفید بقوام آورده اول حب
صنوبر را در عسل کرده بعد از آن ادویه را بریزند و یکمثقال مشک عنبر اشهب
داخل نمایند هر وقت خواهند مقدار چهار ربع مثقال با شراب العسل
فانیذ یا شراب شیراز یا شراب سیب بخورند و این معجون دیگر جهت

قوت باه عاقرقرحا فلفل سفید ۵ شقاقل تخم زردک

از هر یک ۵ درم

خرفه زنجبیل از هر یک چهار مثقال کوفته و بیخته عسل کف گرفته برابر
مجموع سرشته شربتی ۲ مثقال پیش از غذا دو مثقال تناول نماید

صفت جوارشی سیب که تقویت باه کند و دل و دماغ را نفعت

پیر آزاده کی و سکندر خاطر و حکیمی واقف دهگار رقم مجموعه جانفشانی در راه دین و دولت
صاحبقرانی یعنی خسرو سلیمان تخت آسمان درگاه شهنشاه سکندر بخت ایران
خلد الله ملکه الی یوم القیام غلام زاده قدیمی لقب ضمیمی نسب [illegible] ابن حسن [illegible]
در لباس عربی طبیعت اقتباس و بیان داده بمعرفت خواص اشیا از فنون حکمت
اطبا [illegible]
پرداخته [illegible] که چون آفتاب الفاظ از روی معنی [illegible]
آراسته [illegible] کرده چون [illegible] چمن [illegible]
[illegible] قلم [illegible] رقم [illegible]
در طول الکلام [illegible] که از بیان این ابواب که مشتمل بر چند نخبه است
[illegible] آورده **نخبه اول** در بیان یک صورت [illegible] فرزند [illegible]
در [illegible] که [illegible] مطلب [illegible]
صورت [illegible] مشتمل بر چند قسم در باب [illegible] عدم فرزند [illegible]

در عقل از مرد باشد علامات علاج آن داکثر از جانب زن باشد پردهٔ عفت
مرغ از چهرهٔ عایش چو دس مطلب کشوده بشود بخیهٔ دوم در شیوهٔ جماعی
که هر کس بیاشر حرکات آن کرده رنگ لذت فاعل و بوی غنج مفعول
هوای نفس انسانی و مهوش کنار در آغوش کرده بشود و ذکر خواهی ادویه
چند که بر ترتیب اطلاع نمود جماع کنند از آن قدر ذوق و لذت یابد
که از مرد بر آن شهوانه کرد و بیاد قرار و آرام نوشته باشد بخیهٔ سیم
در رستنی گیاه موازنستن بزار بیرون کمر خان تر آنست عذار آن که از روی
بخیهٔ شکوفهٔ سنبل بخود از رشق آمیزش مشتاقان بسازد بخیهٔ چهارم
در برآمدن حاجت بموافقت جمعی که در شبهای خویش بیگانه را از
زندگانی کرده قطع نهال نسل و بوی تیشه بر پای اندیشه زنند و ذکر
ادویه بعرده و هر که قطع رجولیت کند و بعقرا... قطع شهوت
ساکنان ترک و بخیه بر دو بیدار دلان خوابگاه آرام و شهاروان داد

٢٦

ارزاد که نماید بخیهٔ پنجم در داستان ضمیر الهام شهوت مرد و انگیختن عضو را یعنی
که در پردهٔ تقدیر پسر است یا دختر بخیهٔ ششم در بیان آنکه شهوت مرد از کجا
زن اهرو از خصوص کدام عضو است تا بسبب مالیدن آن عضو زنگها
بر بیرون انتعاش زن در حرکت آید و لذت عظیم که نزدیک تعیش باشد
در جولان آید که مفعول از فاعل جبرا آن شهوانه کرد بخیهٔ هفتم در ادویه و معاجین
و شرابها و خواص سفوفها که در بن امور فنا جانفزائی بخشد و صفت انداز را
در قوت باد یکجهت ساختن افسرده مزاجان خواب آلوده را با تکبر حرارت
از بستر افتاده بکبر خیزاند و عصای پیر را برابر است قوت جوانی و هر صاحب نجوان حسینی
عرق آمیزی انفعال نکرده بخیهٔ هشتم در باب نچیدن رشتهٔ پیران ضعیفان
بسر بختی و بیاب شدن نی در علاج بعقرا در اینقدر بخیهٔ نهم در باب
امساک منی که در ارباب بیاری جمعی عشرت و بارور زن نهال الفت
قدرت کامل داشته باشد و هر گاه سرچشمهٔ لذت را خواهند عروج آورند

اختیاری باشد و هنگام ابر ریزش از تیغ آمیزش از غنچه مرد امان تیغ
نمایند توانند بخچهٔ دهم در غنچه خواص گلهای فرح فرح بخش گلشن
نشاط و شگفتن دلهای شهوت پرستان چمن انبساط و خواص
ادویه مخصوص زنان عصمت نشان است در هنگام گرم ساز غارت
مردان بخچهٔ یازدهم در محکم کردن قضیب لذت نصب و کام آمدن
زنان خاطر فریب و خماده است و اطلبه جوهر معنی بیفزاید و شبنم نشاط
بر غنچه مدعا افشاند بخچهٔ دوازدهم در فروغ ماه چهارده شناختن
امر زچه زنانی که طالب شهوت و راغب عزلت از این طایفه کدام
و صورت کدام معنی این رمز خاطر کشت بخچهٔ سیزدهم در تحویلت
اجزای چند جزو سقوط فرزند و شست تحرزان این مطلب پسندیده
است بخچهٔ چهاردهم در اختیار اوقات جماع در چه وقت
و در چه فصل محمود است و در کدام روز و کدام ساعت ممنوعست بخچهٔ

پانزدهم در غذاهای جان افزایش خوان قوت و مباشرت است بخچهٔ شا
نزدهم در حلاوت حلویات و مربیات شیرین زبانان خاصیت
زیب قوت باه مردان آگاه بخشد بخچهٔ هفدهم در روز زیدن نسیم
خلد شمیم خاصیت ادویه چند خاطر پسندیده بوی پیراهن یوسف یا گلچه لطیفه را
هم آغوش بدن عرق ریزان محبت و فرزانشاسان مزاج صحت و عافیت
سازد و چند ورد دهان گیر و دو جو به شرابی را زایل گرداند بخچهٔ هژدهم در
ذکر نمودن ذکر بزرگ در و مندی نهال جویبار گلعذاران و سیمین بر
بخچهٔ نوزدهم در آبیاری گلشن زنان منع انزال در فرمان مردان لحظه وصال بخچهٔ
بیستم در صفت زور بازوی ادویه چند که خاطر پسندیده لاغر خیالان را
در آرزوی آغوش خواهش مالیدن آشنا سازد و ذکر هر یک از ادویه مفردات
و مرکبات او در فربه نمودن و صاف کردن رخسار بی نظیر است
بخچهٔ بیست دوم در آثار ادویه مفرده که در زنان تیز قوت باه و لذت آگاه

و برافروختن چهره و تقویت این مزاج دست زور بهر امور کامرانی نیره

و نهال بر گیاه در جمیع بدن ریشه دوانیده **لجیهٔ بیستم** در قطع

تریاک صاحب ادراک که تلخکامی حلاوت کامی از طلوع کوکب اختیار

خبردار شده از خوردن این زهر شیرین زبان همت تو وا کند **لجیهٔ بیست**

و چهارم در علاج ورم خصیه و ذکر که مردان صاحب نظر را از دیدن سر

بزرگ طبیبان و بیدماغ عطاران که در جیب رعنایی کشف و از سر در گریبان

نخوت کشیده و به بروت فروشند مستغنی سازد **لجیهٔ بیست و پنجم**

در معالجات بواسیر که خونی از آرام انسان و جراحت افزای ادبار است

و از وزیدن باد دبر از نشستگاه بی زحمت را سینه چاک سازد

لجیهٔ بیست و ششم در رفع تیر و دوای بواسیر که جگر شیر حوصله را سوراخ میسازد

لجیهٔ بیست و هفتم در شنیدن علاج درد گوش که مردم صاحب هوش را بی

آرام از گوش برآورده و گوشش را اندرد و دوا از گوشه گیری نخست برآورد

لجیهٔ بیست و هشتم در درد و کلوگیر خناق که در گردن اشتیاق صحبت کرده دام

که بوی نفس را فرو میبرد و ممد حیات است چنین برای آن مفتوح دارد **لجیهٔ بیست**

و نهم در رشته با قتل ریگ باریک سوزنک که خار را مجتنب است و حبس البول

و حرقة البول را خوانده از آرام استراحت و عافیت **لجیهٔ سیم** چنین در خلوتخانهٔ

عالم صورت هر کس میل و هر طبیعی را خواهشی میباشد بسیار رزان باشد که از غم

رغبت و ذوق مباشرت افتاده بوده بیقرار از نتیجهٔ اختلاط مردان

بشمام او را که سرد و از چیدن گل مباشرت برگ عیش او هر رنگ

بیدماغ کرده دوا ازین جهت دانش نگاهان دوایها ترتیب داده اند

که چمن بهاران پرداز دارند دیدن سرو را تازه رجولیت مردان رنگ

بازده در علاج سر وا کردن و عقده رسل بر خلل و قولنج و آنچه در بیان

مناسب انضمام است مثل جرب و شقاق و جوششی که در خصیه و ذکر

وجود انسانها میرسد **والله اعلم** ایده در هیچ باب نکته گیری

برروی وقت نکشوده بخیه این حرفه در دوشانه سلطان سلاطین
خلعت فاخره دردمندی و لباس عافیت و چاره جوی برروی کار
نفتاده است کوتاه اندیشان ار و امی چون چراکشیده باد نحی النفسی
والاکلام **بخیه اول** در معرفت عدم فرزند که از جانب مرد باشد
یا از جانب زن و علاج علامات آن قدری خاک در ظرفی کرده
از جو و گندم و نخود و باقلا در و پاشند و زن و مرد یکبار در و بول کنند اگر سبز
شد خشک نگردد دیوار از جانب مرد نبوده باشد و اگر خشک شود و سبز نگردد
و علت از طرف مرد باشد و زن نیز همین طریق عمل کنند اگر خشک شود و سبز
نگردد گناه از جانب زن باشد و اگر هر دو سبز گردد یا هر دو باشد بطریق
مذکور شرح معالجه باید کرد **نوع دیگر** باید از آن چیزهای تند و تلخ تجربه کرد
از بابت صبر سلجم و حنظل و امثال اینها اگر تندی و تلخی و طعم آن بر دماغ
زن رسد از جانب زن نبوده باشد **نوع دیگر** زن چیزی خوشبو

خواهد بدبوئی در فرج خود گذارد اگر بوی آن بر دماغ او رسد از جانب زن
نبوده باشد **نوعی دیگر** سیر را کوفته بالته در فرج زن گذارند بعد از آن شخصی
دهن زن را بو کند اگر بوی سیر از دهن آن آید از جانب او نبوده باشد **سفوفی**
که در بهم رسیدن فرزند نظیر ندارد از مجربات میرزا محمد مومن طبیب است
چهل دو سه روز مداومت نماید بعنایت الهی فرزند بهم رسد ٥٥٥

مروارید ناسفته	کهربا	طباشیر	صندل سفید	گل گاوزبان	
٢م	٢م	٢م	٢م	٢م	

کتیرا عود قماری تخم کدو مقشر روزی یک مثقال را بابت
٢م ٢م
شیر الاغ بنوشند و از خوردن ترشی و ماست اجتناب
نماید **صفت معجون بهمن جهت بهم رسیدن فرزند** درونج بست و شسته ٥م

بهمن	سقنقور	خولنجان	مروارید ناسفته	خردل کوفته و بیخته	
٥م	٥م	٥م	٥م	٥م	

عسل کف گرفته را برابر معجون سرشته هر روز بر روز باید یک مثقال
تناول نماید **صفت معجون جهت توالد و تناسل** از رموز دانشی

وکلیات بینش آگاه شیرازه بند مزاج کل کتاب حکیم هدایت الله نقلست

که تخم خربزه ۲ درم نیم تخم کرفس ۲ درم نیم تخم شبت ۲ درم نیم رازیانه ۲ درم نیم مغز تخم خربزه ۲ درم نیم

مغز تخم خیارین ۲ درم نیم بیخ کرفس ۲ درم نیم عاقرقرحا ۲ درم نیم خرفه ۲ درم نیم زعفران ۲ درم نیم

مصطکی ۲ درم نیم عود بلسان ۲ درم نیم قرنفل ۲ درم نیم فلفل ۲ درم نیم عنبر اشهب ۱ درم

کبابه چینی ۱۲ درم و از خوردن اغذیه نامناسب اجتناب نماید ه ه ه

معجون که از تجربات حکیم ابوالقاسم متخلص بکاذبی استرابادی

است که مکرر بتجربه رسیده و جهت توالد و تناسل نظیر ندارد

بهمن سفید ۲ درم بهمن سرخ ۲ درم مغز قاقله کبار ۲ درم جلقوزه ۲ درم دارچینی ۲ درم

مروارید ناسفته ۲ درم بسد ۱ درم فلفل ۱ درم زنجبیل ۱ درم قرنفل ۱ درم جوزبوا ۱ درم نیم

عسل زعفران نیم درم مجموع ادویه را نرم بکوبند و بیزند بعد از آن زعفران گرفته با

گلاب بخیسانند و تا چهار ساعت صبر کرده بعد از آن داخل عسل

نموده بجوشانند تا بقوام آید و ساعتی صبر نماید که بقدر حرارتش کم شود

و بعد از آن اجزا را داخل نموده برهم زنند تا یکسان درو شود

کرده تا چهل روز در میان جو گذارند بعد از آن انقضای چهل

یوم مرد و زن در وقت خواب یک مثقال تناول کنند و از ترشیها

بالکلیه احتراز و تا یکماه اجتناب کنند و بعد از آن در شبی سعده جهت یک

مجامعت باشد و بلاغت و حرکتهای خواهشمندی از طرفین سانح گردد

یکجا نمایند که بفضل الله حامله شود مطلب **معجون بجهت حمل** نشاسته عاج ۵ درم

شیر اعرابی ۵ درم مایه خرگوشی ۵ درم تودری ۵ درم سعد کوفی ۵ درم تخم ابلوب ۵ درم

حب السمنه ۵ درم دارچینی ۵ درم اسارون ۵ درم بوزیدان نعناع ۵ درم

مغز نارجیل ۵ درم بابونه ۵ درم کشش خرما ۵ درم بعسل سرشته معجون سازد

از یک مثقال و نیم میتوان خورد **معجون دیگر** بجهت فرزند بهم رسیدن

بی نظیر است و به تجربه رسیده است مسمی بمعجون لؤلؤ است

بهمن سرخ ۵ د کثیرا ۵ د سقنقور ۵ د زهره گاو ۵ د درونج ۵ د

مروارید ۱۰ خردل ۵ فلفل سفید ۵ دو وزن ادویه عسل معجون کنند

هر روز در ناشتا یک مثقال تناول نمایند تا منی او پاک شود اگر سقنقور

یافت نشود دو وزن سقنقور خصیة الثعلب بدل آن میشود زن باید

که نشاسته علاج را از حیض گذرانیده و مدت سه روز هر روز یک مثقال

نیم عسل مناسب است **صفت حلوای که بر آبستنی یاری کند** به شیرینی

تخم پیکان قدوم کلان تخم بادیان تخم شبت عفص

فوفل اندک زنجبیل و شکر انقدر که حلوا شود و اندک عسل عنبر

داخل کرده شکر را در میان گلاب اندازند و بقوام آورده ترتیب

دهند هر صبح زن باید که بقدر اشتها بر این شکل نماید و از خوردن

ماست و ترشی اجتناب کند غذا قیمه شوربا نخود آب یا شیله پیل نماید

فرزجه دیگر کندر گلنار جاوشیر سرمه اقاقیا

زاج سفید از هر یک گرفته با آب برگ مورد ممزوج نموده بر پشم

پاکیزه بخود برگیرد نافع باشد **صفت فرزجه دیگر** مقل ازرق در برگه

کهنه حل کرده بیخ جاوشیر ۴ بیخ نرگس ۱ عسل ۲ روغن بلسان ۱

و اگر روغن بلسان یافت نشود روغن نرگس تمام شود اول شب فرزجه را با پشم آلوده بخود برگیرد

فرزجه را بردارد و جماع کند مطلب حاصل شود و این بغایت مجرب آزموده است

اما زن دو سه شب این کار بکند بعد از آن در شب جماع کند **نوع دیگر**

شجره مریم را بعد از حیض زن بخود برگیرد آبستن شود و اگر آبستنی باشد

بخود برگیرد فرزند او نیفتد **فرزجه دیگر** که بر آبستنی یاری کند بستانند

مشک زعفران و زهره گرگ اجزا را مساوی بهم بیامیزد و پاره

پشم با آن سه جز آلوده بخود برگیرد و چون جماع کند مطلب حاصل شود

فرزجه دیگر از مجربات حکیم عبد الله شیرازی مجرب است زهره آهو پنیر

مایه خرگوش مشک سنبل الطیب خصیة الثعلب

با روغن بلسان چرب کرده با پارچه صوف بردارد و بعد از آن

موقوف دارد بر داشته جماع کند **نوع دیگر** سنبل زعفران مصطکی
مساوی یکدیگر سوده با روغن ناردین بسرشند و پلپل آلوده بخود برگیرد و جماع با آن
زن مباشرت کند نفع عظیم یابند **نوع دیگر** روغن خرگوش را بعد از آنکه
زن از حیض پاک شده باشد فرزجه نمایند آبستنی شود **نوع دیگر** مایه خرگوش و پشم
خرگوش و سرگین خرگوش همه را با یکدیگر کوفته و برهم زنند و بردارد **نوع**
دیگر سنبل صاف و عنبر اشهب و مشک را در شراب بجوشانند و فرزجه نماید که
بسیار مجربست **نوع دیگر** شب یمانی سماق پشم خرگوشی روغن گل سرخ
زنبق سفید جاوشیر نحب کتان فرزجه نماید **نوع دیگر** ماء العسل و دندان
فیل و نبات را فرزجه نماید نفع عظیم بخشد **ذکر خواص اطلیه و حیاضات** حکمت
شناسان عشرت آیین و مفرح شناسان عشرت آیین و طلایه
لشکر نصرت قرین و فرزین بساط فرزجه غنچه تمکین مزاج نجابت
ادویه را آنچنانچه اینطور روشن نموده از قانون انبساط تجاوز نمایند

باب چهلم در کابوس

و خشک است قوت معده و بهره و خفقان را سود دهد و قی ساکن کند صفت آن
بستانند سیب اصفهانی خوب شیرین و مغز کنند و دانه از وی بیرون آورند و بکوبند
و آب او بگیرند و بوزن آن دو نیم من قند صاف اضافه نمایند و بجوشانند تا بقوام آید
شراب به صفت شراب سیب است که گفته شد اما به شیرین و بهره و بادام
سفوف سود مند بود جهت باد و نفخی که در معده باشد صفت کرویا و انیسون
بیره کرمانی تخم کرفس نانخواه از هر یک دو درم قرنفل زنجبیل دارفلفل از هر یک
نیم درم قند سفید بیست درم کوفته و بیخته شربتی ده درم **درد انثیین انجری**
کو منی را زیاده میکند دارو دا باشد و اما انجری که قضیب را سخت کند و بر پای کند
بسبب زیادتی غذا باشد که در وی حرارت و رطوبت بود اما نحو باید که یار
کند با دویه که سازد که در نحو حرارت ... و انجری که در وی رطوبت غلیظ
باشد بادی یار باید کرد چون پیاز اما پخته کرده با گوشت فربه و دارچینی عرب
باشد و منی را بیفزاید و کرده ها گرم کند اگر دیگر احتیاج افتد زنجبیل و تنقل

زیاد کند اما اگر کسی مزاج او گرم باشد روغن بنفشه فرو مانند او بر قضیب مالد بکوشش **معجونی**
که ذکر را سخت کند و منی را بیفزاید بستانند طالیسفر چندانکه خواهد و در شیر گرم کند و یک شبانه
روز بگذارد تا بیاغازد بعد از آن شیر را بریزد و پوست از طالیسفر باز کند و هر روز ده درم
بناشتا تناول کند چندانکه خواهد مجامعت کند و دیر انزال دهد **حبی که در دهان گیرد** و ذکر
سخت شود تا در دهان باشد و چندانچه بیرون آورد بحال خویش صفت آن بگیرد علک رومی
یکدرم مشک خالص دانگی نیم قرنفل نیم دانگ بر جلابه خورد و باید بعد از آن پاره زنجبیل پرورده
بیفشارد تا شیره بیرون آید و بدان شیره معجون کند و حبها سازد مقابل نخودی و وقت
حاجت یکی از آن در دهان گیرد قوی و نشان تمام دست دهد چندانکه خواهد جماع تواند
کرد **نوعی دیگر** سقنقور نیم درم مشک خالص یکدانگ بر جلابه خورد و باید گوشت سقنقور
قدری بناخن خورد و سازد هر یکی بقدر دانگی بوقت حاجت یکی در دهان گیرد چندانکه
خواهد جماع کند بیست یکدرم هر که در صباح خورد بهمن سوده شربت سیب شیرین تشی
آنچنان قوی گردد که زنانش بی قرار و شکیب اثر حشک سفید با شیر تازه خشته

کنند هرکه بیست روز بر این جوارشی مداومت نماید از جمیع
امراض مذکوره در امان باشد سنبل قاقله سلیخه دارچینی
خولنجان قرنفل سعد زنجبیل فلفل سیاه دارفلفل قسط
بحری عود نسیان اسارون تخم مورد قصب الذریره
زعفران از هر یک ط درم مصطکی پنجدرم قند سفید بوزن ا
دویه و تمام ادویه را کوفته و بیخته با ط چندان عسل بسرشند
شربتی ط مثقال پیش از طعام نیز میتوان خورد بوا اسیر
و سردی معده را او برد هضم طعام را نافع است قاقله صغار
زنجبیل دارفلفل دارچینی اسارون از هر یک یکدرم
قاقله کبار پنجدرم فلفل ط درم قرنفل یکدرم و نیم و قند سفید
بیست درم کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربتی ط مثقال
ضعف معده و امعا و بیضه را نافع باشد و طعام هضم کند و بادها

بشکند و اسهال باز دارد صفت آن زنجبیل صمغ عربی و جوز بوا قرنفل و دار چینی جوز بوا
بیست درم ده درم ده درم پنج درم پنج درم پنج درم
تخم گشنیز شکر طبرزد عتیبت
درم

دار کیبیس صافی بگیرند هر دو را در تیان کند و بگیرد دار چینی و زنجبیل جوز بوا هر یکی
... در خرقه بندد و می جوشانند تا کف بگیرد ... انگه از بار ... فرو گیرد
... نیم درم مشک تبتی نیم درم عنبر اشهب نیم درم جوز هندی و ... درم زعفران
جمله خرد بکوبد و در شراب حل کند و در ظرفی پاکیزه کند بوقت حاجت بلغاری ...
... درم با نیم ... بخورد بغایت نافع بود و معده را قوت دهد و قضیب را سخت
کند و فرج زنان را گرم کند و فربه شوند و نازک اندام و نیکو لقا گردانند و موضع مخصوص را خوش کند و مرد را
بجامعت قوت دهد و هر چند که خواهد بی ضعف کند که هیچ مضرت نکند و نقصانی در بدن پدید نیاید

باب ششم در معجونها و گوارشها که بی ضعف را قوت دهد بگیرد فلفل و زنجبیل از هر یکی شش درم و مصطکی
الطیب از هر یکی ده درم روغن بلسان عنبر اشهب از هر یکی ده درم عنبر را بروغن حل کنند و دیگر داروها را
خرد بکوبند و هم وزنی دارو شکر اضافت کنند و هم وزنی این جمله عسل صافی کرده معجون کنند هر طب را از این
ترتیب ده درم و محرور را بکار نافع بود والسلام تمت

اوّل باسل بر بن بر سر ... پایه چار خاکی بار کرده بالش گرم خوب بکش
غربال ادر کرده ... قضیب کالهی ... زده ... بکف منی آید غیر ضعف
و اراد ... در حقه موضع مخصوص بقدر حوصله گداخته ... درم ... تمام آسایش رساند
نافع باشد صفت اطلیه حب السلاطین جاوشیر را کوفته و بیخته در شراب
خالص نمایند و در قضیب مالند تا خشک شود و بعد از آن جماع کنند فرزند نر آید
نوع دیگر روغن کنجد را بر قضیب مالند و جماع کنند نفع عظیم بخشد نوع دیگر
دل گرگ را در زهره گرگ حل و در قضیب مالند و جماع کنند و چنان نمایند که پیش
از انزال دارو در ذکر حل شود نوع دیگر سرگین روباه را در روغن کنجد حل نمود
در قضیب مالند جماع کند فرزند نر آید ... طریق جماع ... نشاط خانه شود
مجامعت که راه راست لذت و خلوتگاه عشرت است و شکلهای
حرکات با لذت که در پرده حس مطلب صورت کرد و فرزند از
صلب خواهش ... کنار نشیند نوع دیگر تا مرد و زن را که از انزال

در صدف اسلم آغوش بکر غنچه متحرک گردد و مروارید نطفه ابر آرزو جود نشود
اول مرتبه مرد مرجان قضیب را با انگشت و زن صدف فرج را نیز باب
مذکور رشو بود این وقت که سر زنده را زبان شستن چیزی گذشته باشد نگام
رفته بکرر در فرش نجا در نموده باشد و نجا و ... که مخصوص باشد بکار برده
باشد و جمیع اسباب طرب و خلوت خاطر حاضر آمده اول اشتر ابهام
ساعت جام عیش لبریز نموده زن را در پهلوی خود نشانیده و پستان غنچه
سان و ساق سقنقور نشان او را بخشیدن سر پنجه قابلیت آشنا ساخته
از گرگاه تا گردن سرین بالا نشیب دست کشی نماید لبهای او را از دندان
بر جگر فشرده زبان را در دهن مطلب رنگین سازد **بیت**
میان او هیچ گویم یا دهن ها ۰ نگاهی نازکی دارم سخن را ۰ و چنین بر سر زانو نشانیده
مرد نشسته چیزی نارچی بند زیر جامه گشوده ابر حجاب را از آفتاب بیرون
فکند و هر که تازه بهار را انگار را الکم گاه مهره قفس ست بلاسه نرم

خوبی بسر برده و قضیب را بر دهان فرج رسانیده و در کوچه های تنگ عشرت

٣٥

پرواز را بال گشوده سر زن در زیر و سرین از بالا و شکم افتاده زانو را
و ذکر لذت اثر را آزاد و ماهی چشمه نوشته آهسته آهسته تجلی کام رسانی
اگاه دو معشوق ظاهر کرده دنبوع ضربت را الکرم رفتار رساند که شیر در پستان
رنگ خشم کرده چهره زرد مطلوب را گل پیاله سازد و در کشیدن نرم آزاد
عاشقان جلی رسیده آمده تا ممکن باشد قطرات آب را اشتیم اسبابی از غنچه فرج
فرح افزا نگاه داشته منتظر ترشح ابیاری گلشن شگاف باشد که اگر جرعه لذت
مروحی از شربت کام زن در قدح مدعا ریزد فرزند تمام عدم کرده
و در هنگام دخول بدست راست پستان چپ و بدست چپ پستان راست زن را
آهسته آهسته بمالد و را خر شکر سازد و در چشم نشاط دیده مجموعه نگاه دارد
کرده همین که انزال ظرفین نزدیک شود زنها فرو نرد و دوزکها دارد و جود را دراز کند
علامات انزال شوق زن آنست که چشمش خمار آلود و انگشتان پا ...

از حرکت خوش شود گرد و گاهی بهم سابیدن مروارید و نواختن بیج چید
برادر که چنانچه آواز گوش هوش رسد واگر از نگاه داشتن منی عاجز باشد
بعلاج مقرر رود واما صاحب اثر بر دخته زن نیز بغرو جهای کره کنند
تعبیر نهانخانهٔ آئینه نمای باطن کرده از آنکه تن محل جماع شده باشد از حرکتهای
مختلف مانند راه رفتن و جستن از جوی بزرگ و بالا رفتن بر فراز زینه
بلند و برداشتن چیزهای سنگین و دست بازی شوهر ممکن احتراز لازم
داند و در آفتاب بسیار نشیند و از آب گرم اندام را دامن چنین
و با آب سرد نیز کثرت افراط بر ورت و از خیش بحیسی خوردن
و تخمها صبر بسیار شوربه ادراک دور نموده برهنه شدن و هوای
سرد و روزهای برف و روزهای حرارت شگرف و عرق کردن و مهلات
خوردن قصد فصد اجتناب نماید غیر از شراب و باسلاوی
چیزهای خوش و دندان مستحاب و غذاها قابض الا قابض ماشرات

یا سودای ناطبیعی باشد یا اخلاط
از سودای ناطبیعی باشد و خون سوخته

امیدیم لبریز را طریق مجامعت و شوهر دلربای معشوق
مجس حرکت و اندوز نوازد اشتراط بسیار است نخبهٔ دوم عقده گشایی
دام اسکام یعنی گشادن بند زیرجامه و لکشا است و رسیدن تیر ماهی
جوهردار قزل بالغ ذکر بکنار چشمه سار بر وضع باکین کوه خوش ادا آیت
دست کشی ساق تعقفور خاصیت است دو لشه لذت اشتیاق
کامیاب گفت اگر کسی سرین ناهش طاق دو برکه نمای فرج فرج تخشی
سر اگر کشتی دارد و اندر مستی ناپای دام یا مرد در شوق آشتی
دار و چه آنکه نار پستانها بر نمی آتش عنان گرم گرم مالش کند کات
و انقدر که گل شگفته کنار را از رنگ و بوی آغوش لبریز گرداند
رو است در جهاندن توسن نرم رو گلگون خرام بر قصر شیرین
عشوه نگاهان تند و خرام عنان کش بودن و راه یک گیاه
چه صاف برخ را چنین نسیم افتان و خیزان نمودن سبب افتادن

آنسه نهال و حالت اگر شربت صبر را ابیار بی غنچه انزال خود را نگاه داشت
بهتر و اگر بمقراض لب مکیدن زبان و از نفس تقبیل را از کامیاب
حجره خاص لذت باز آرند خوشتر و زلزله الت ع طوفان رعشه از رنگ
فاعل و بود مفعول لکا بغذا برای آمیزش قرار گیرد نقش مباشرت را
چنانچ بر آب زنده در دخول ضرب الفتح را منظور دارد و خروج
خفیف را تصور نماید و اختیار شوق اگر اختیار آب گوهر مطلوب را
بریزد سر بسر برکیها باید که باز از سر حقه بیشتر دراز کند تا نخلی معشوق آن
خطای بود برزا از جنت کاه لذت وافر حاصل گردیده از حد و قهمار
ناظر و منظور در بستر آیینه تمثال بظهور آید **در خواص طلا و ضمادات**
که درین باب نفع عظیم دارد و مکرر بتجربه رسیده است **صفت** اگر
خون عقاب را بر ذکر بمالند و جماع کنند زنان با آن شخص گرفتار شود
و دیگری نتوانند با آن زن جماع کند **صفت** از کفه بنفس شناسد

عقل و جنون خشم نشین مبارک گردن اطلاع گوید اگر خصیه کبوتر را
بر ذکر بمالند و جماع کنند زن گرفتار مرد شود **نوع دیگر** اگر زهره گرگ را
بر ذکر بمالند و جماع کنند زن گرفتار مرد شود **نوع دیگر** از تجربات سیاح
جانفزای خواص اشنا سکندر بنش عالم بر رنگ روی بوار سطو اگر خصیه
خروس را خشک کرده صلایه نمایند بهر زنی که جماع کند گرفتار شود
و دیگری نتواند با او مقاربه کرد **نوع دیگر** آب منی مرد را با شکر بخورد
هر زنی که دهند جماع کننده گرفتار آن مرد گردد **نوع دیگر** جوز بوا ۱۲
عاقرقرحا ۱۲ فلفل ۱۲ دارچینی ۱۲ زنجبیل ۱۲ سنبل الطیب ۱۲ خولنجان ۱۲
اجزا را جدا جدا بکوبند و بهم بیامیزند و بالا بیزند و بعسل خمیر کنند
در محل احتیاج بموضع مخصوص بمالند و جماع کنند امر عجیب ظاهر شود
که زن از مرد جدا نتواند کرد **نوع دیگر** شغار و ردم دندان شغال
ادرار کرکس شکل کنند شیخ ابو علی سینا گوید که اگر خایه گرگ را در روغن

داروی بهم بیامیزند و بر ذکر مالند و دخول کنند چنان شود که فاعل و مفعول

چه آشوب اندر کرد از طرفین لذت عظیم یابند **نوع دیگر** گل سنجد را با بیخ

ریشه بخورد و هر زنی که وی را ده بار جماع کند زن گرفتار مرد شود **نوع دیگر**

از ملفقات ارسطو زمان بقراط حکیم این مجرب زمان است ۵ درم زیانه ۱۲

فلفل ۱۲ دارچینی ۱۲ زنجبیل ۱۲ عاقرقرحا ۱۲ جوزبویا ۱۲ شکر طبرزد بقدر

احتیاج باب باران بسکل کرده در ظرف شیشه بگذارند تا ده روز و بعد او را

محکم ببندند و هر روز سه درهم او را ... شود و بعد از آن او را بر قضیب بمالند

و بگذارند تا خشک شود و بعد از آن جماع کنند زن را آنقدر لذت بهم رسد

که عاشق بیقرار مرد شود و به هیچ وجه از مرد جدا نشود کرده ... اطلبه بسیار

نافع است و بغایت مجرب است **نوع دیگر** زهره ماکیان سیاه را با زنجبیل

بسایند و در موضع مخصوص بمالند و از پیه کار شوند لذت عظیم یابند

نوع دیگر زهره ماکیان سیاه را با عسل مخلوط ساخته در قضیب بمالند

باب شانزدهم

و جماع کنند ذوق عظیم یابند **بجهت غلیظ** ده بارگ ... بوره یا بوره بخود

از سر عالجم ... **نوع دیگر** ... مجرب است ... استخوان شفتالو و ...

در ... صلایه کنند پس ... در روغن زیتون ... حل نمایند

و بر آتش حل نمود ... قدری از آن شفتالو را اضافه کرده همچنان بر هم زنند

که یکسان شود و بعد از آن موی سر را ... هر جا که خواهند موی بروید

کرم شکم از روغن ... بمالند ... بلند کردن موی نظیر است **نوع دیگر**

که درین باب بی‌نظیر است و بهترین دواها است ... بتجربه رسیده است

بگیرند کلاغ سیاه که او را غراب گویند و پرهای او را تمام از وی بکنند و در زیر ...

آب پنهان کنند تا متعفن شود و کرمها پیدا گردد ... کرمها را ... بمالند

او را در ... کرده در آفتاب بگذارند تا خشک شود و بعد از آن

صلایه کرده با روغن زیتون در موضعی که خواهند بمالند چرا که مبالغه درین باب

بسیار شده که ... انگشت اگر بمالند با کف دست موی برآید و این روغن

بسیار مجربست و بهتر ازین دو امنیست نوع دیگر موی بز و بانو

بگیرند خواب را خشک کرده و نرم صلایه کرده هرگاه خواهند قدری

از آن با روغن کنجد مخلوط نموده ضماد نمایند و این تجربه رسیده است تجربه

چهارم در اجزای باه و لذت آگاه را زیر دست قوت سازد اوّل

از ادویه مرکبه از انجمله اینست کشنیز نیم دانه و تخم خیار و تخم کاهو

و تخم گلنار و سماق خردل بیخ زاج سرخ سفید هریک مساوی یکجا بگیرند و درهم

تخم است هر را برابر آن کنند پس همه را نرم صلایه نموده از و الا بکنند نشند

و با آب گل سرخ تازه افشرده باشند و با آب برگ خرفه تخمیر کنند و در شیشه

نگاه دارند هرگاه احتیاج افتد یکی از آن حبها را در بن زنخ تا حل کرده

بر قضیب مالند و جماع کنند و در یکهفته دو دفعه عمل نمایند چند روز

متعاقب یکدیگر این داروها بر بهرهای ذکر مالند قطع ننمایند و شهوت تخم

وقت جماع تکلیه بر طرف میشود و ازین نوع بسیار است اما مختصر کردیم

تجربه پنجم در دانستن اینکه در شکم حامله پسرست یا دختر جهت دانستن بنویسد

یا شیر دختر ترکند اگر با آب فرو رود پسرست و اگر در روی آب بایستد

دختر است نوع دیگر از پستان راست زن بزرگتر از پستان چپ باشد

پسر باشد والا دختر نوع دیگر شیر زن را بر آیینه گذارند اگر مجتمع مروارید است

پسر باشد والا دختر نوع دیگر اگر زن بجماع حریص باشد دختر بود والا

پسر نوع دیگر اگر پستان چپ زن را بدوشند و یک قطره دست بر پستان

راست گذاشته باشد شیر برون آید پسر باشد والا دختر نوع دیگر نبض زن

حامله را اگر تند حس باشد دوم پسرست الا دختر نوع دیگر اگر زن بوقت

حمل کاهل و دلگیر و بوسه در کنج خانه نشسته و از گردیدن و راه رفتن محظوظ

باشد دختر بود الا پسر باشد تجربه ششم از کامل عیار دار الظرب بانا مهر ذکریا

منقولست اهرروز شهوت مرد انگیز زن در یک عضو رونق جلوه

دارد که دست نیست طارو ز شوق بدرجا اشنا شود صورت لذت و ابتیج

از خود انگشتی می‌بیند رنگ این کف را از جهت این نقش و نگار ظاهر می‌گردد
روز اول در زیر شست پاست که دوام پاس ساق بدر جا که آشنا شود حرکت
قدرت و رایحه پنجه زور آزمای دل دیوانه عبارت از انگشت کوچک است
پا بر پای خار رید و گاهی باید مالید روز دوم در کف پاست که روی آینه
عاشق نماست و نگاه نیاز بندان باید مالید روز سیم در کعب پاست
که کعبه احرام شکار دلهاست بزم خیال باید مالید روز چهارم در ساق
پاست که ستون بارگاه حسن و عنایت و قامت سنجیده دست ارباب باید مالید روز
پنجم در ران است که خمیر مایه قباب نجات بهم زخار ریدن مشتاق بکردن قضیب
باید ساخت ششم ماه در فرج است که هنر از عین بجد و در تنگی راه بیابش
درج است می‌باید جا با مثال پهلو بر بستر اندوش گذاشته غنچه دهانش را
بشکافند هفتم ماه در ناف است که چون چشمه حیوان گرد آب دار بود
دایره آتش است گشتی باید کشید تا کوشش حرکتی آید هشتم ماه در پستان است

که قفر شیرین بهی و استان است تا ستون کوه لگن قضیب را از انجا در امر
باید کشیدن و فشردن زور بازوی فرهاد دانه بکار رفاید نهم ماه در گردن است
که سر کرده بلند اقبالان عرصه تنت به نسیم بوسه نسترن قماش اطوری نکند
کرد انند دهم ماه در لب است که ساحل دریای عقیق است بن دندان
و دندان مکیدن است که هر لذت را بحرکت آورد یازدهم ماه
در رخسار چو نظاره است باید که بگلگونه نگاه فریاد آلود دست نیاز
بر سیر چمن تماشا شود دوازدهم ماه در چشم است عاشق باین است
کامردمک بی‌بوده حور عیش است باید انجا نظر خار مژگان ترکش
مخمور نگاه معشوق را وا آورد حیران خود کرد انند سیزدهم ماه در
شقیقه است که ستاره نماست با انگشت شهاب فشان خطوط
شعاعی خورشید نگاه مطلوب را در بر روی مطلب باز رو چهاردهم ماه
در پیشانی است که آینه رخسار رندگان است باید بعکس انداختن

خیال وصال بوسه را اسکنجبین سازد **پانزدهم ماه** در رفق است
که موی زنگ سرا از گریبانش بر آورده باید السرنجه شوق شانه کش
سر برآورده حواسی پریشان ماند **شانزدهم ماه** که شود از زیر شکست
پار راست تا فرق سر بهمین طریق سیر میکرده باشد باید العضو را
بمالند و بطریق جماع کنند از مالیدن هر عضو که دست قبول خاطر باشد
بعضی ز زیر داخ به پنجه چراغ کارهای و سر در کمکون خیال افروختن
و ستون ساعد را بستون قصر شیرین دامان ساختن کامیاب
مدعا میتواند گشت **انچه ذکر یافت نقل است** که هر زنی که راست شهوت
او شب از یکدیگر کرده او دست حرکت نماید **بجهت نعم** دراد دویه و معاجین
و شراب ها و خواص مفوضها که در این امر نفع دارد عاقرقرحا الحجر **صفت**
معجون مروارید که منسوب بجالینوس است در خواص بسیار بی نظیر است
عصب را سخت کند و اعصاب و دماغ را قوت دهد و شهوت را زیاده

بگیرد سیب شامی چندانکه خواهد پوست باز کنند و تخم از وی بیرون کنند و گلاب
چندان بریزد که بر سر او ایستاده شود و پس بجوشانند تا گلاب
کم شود این ادویه را کوفته و بیخته با آن بیامیزند زنجبیل زعفران
قرنفل مصطکی کارزان عود قماری هم بسرشند و
شیرینی بخورند بوقت احتیاج میل نمایند **بجهت نعم دراساک**
منی حب که بجهت در دهان گیرند نفع عظیم دهد و اگر بر ذکر بمالند
لذت عظیم یابند از طرفین مجربات است عاقرقرحا زنجبیل
ماشره دارچینی اگر با یه دو دو کنند بهتر خواهد طبع ادویه
کوفته و بیخته صمغ عربی را در گلاب خیسانیده ادویه را باهم سرشند
و حبها سازند و هنگام جماع در دهان گیرند **بجهت ...**
دراد دویه که مخصوص زنان و هنگام گرم کن صحبت مرد است
و فرج ایشانرا گرم تنگ سازد و رطوبت را زایل کند و بطریق غنچه

سازد که بمرتبه بکارت رسد مجربست **صفت فرجی** که بزا[...]

هر از حقه سر بمهر بوضع مخصوص میکرداه قرنفل مازو کلنار

مشک بیکدیگر سایند و شاف کنند و زن بخود برگیرد **نوع دیگر**

اگر زن خود را خواهد که بمرتبه بکارت رساند این معالجه نماید

عصاره لحیة التیس مازو نا سفته پوست انار عود هندی پوست

ترنج از هر یک یکدرم بسایند از دو الابگذر نشند و بپاره صوف

بندند و بجوشانند و صوف را بکار برند چنان خوشتره گردد

که مرد و زن هر دو حیران شوند و مرد در حمت بسیار غالب آید

بکارت بردللو چنان لذت یابند که دست از هم نتوانند

برداشت و درین باب نظیری ندارد و بسیار مجربست ه

مشک و زعفران از هر یک اندکی هر دو را در شراب ریحانی

خالص افکنند چند بار بجوشانند و کتان پاره دران افکنند

در وقت حاجت آن کتان پاره را خشک کرده بخود برگیرد پس از روز

دیگر شب که دختری رفته باشد باز فرج را بخاب و تنگ شو کند

نوع دیگر مرداسنگ بشراب بسایند و قدری گل سرخ را از حریر

برهنه کنند و بان ضم کرده چنانکه زن بخود برگیرد چنان شود که در اول

حال که بکر بود [...] بسیار مجربست **بخیه با زدام درانگه قضیب را سخت**

نرازدل معشوق کند روغنی و ضماد است چند که در علاج این فرج خیر

از خوردن دوا احتراز کنند و معالجه آن روغنها مصاحب زن شود

[...] روغن مجربست [...] روغن کاو بجوشانند **باب** [...]

و بر پشت زنار مانند **نوع دیگر** گنجشک نر را بر کنده و مغز [...] باشد

ابر و خانه زنبور [...] خوردن [...] بزنند که [...]

او را در روغن کاو بجوشانند [...] شود در وقت احتیاج در

قضیب ذکر مالند نفع عظیم بخشد این بسیار مجربست **نوع دیگر که بسیار مجربست**

که مخلوط او گرده و ذکر را بآن [illegible] کرده اند و لذت جماع دهد زهره گاو عاقرقرحا

کوفته و بیخته در روغن نرگس بجوشانند و در وقت احتیاج در خصیه

و قضیب مالند **نوع دیگر** از مجربات [illegible] زنان سست و [illegible]

افزونی منی و سختی ذکر بی نظیر است و بهترین دواها است عاقرقرحا

بسایند و دارفلفل از هر یک یک مثقال موم و یک مثقال قند [illegible] فرفیون از

هر یک [illegible] نرگس و موم سفید و قند را در روغن نرگس حل نموده ادویه را

نرم بسایند مخلوط کنند و از روی آتش بردارند و نگاه دارند و

جماع نمایند گرم کرده بر قضیب مالند **نوع دیگر** بوره ارمنی را نرم بسایند

و در عسل آغشته و بر ذکر [illegible] نمایند چنانکه ذکر را سخت که شکند [illegible] اگر

خواهند فرو نشیند با آب گشنیز سبز طلا نمایند و بشویند **نوع دیگر**

مجربست عاقرقرحا و مویزج را نرم بسایند و در عسل سرشته

در قضیب مالند پیش از جماع بپارچه کتانی پاک نمایند عظیم

وقت باشد و زنان را آنقدر لذت بهم رسد که بیهوش شوند **بخیه دوا**

نرد اسم چیز دنیا خانه زار و تعب خانه دان رنج و علت [illegible]

برغم شیطان نفس طوق لعنت این عمر راه عیش [illegible] سرگردان [illegible]

عت باید گرفت اگر [illegible] کار [illegible] شناس [illegible]

قیاس در کار خانه وضع [illegible]

ام صحبت باشد بوی توالد و تناسل در جنس بی نظیری بشکفد و دهد

و در کتاب مطالب [illegible] حال زنان و [illegible]

خردان خوابی [illegible] را باین نوع [illegible] قرار داده اند در [illegible]

[illegible] بدایشان و خوب را از غیر مرغوب [illegible] باید

صفت زنی که گرد صورت و پیوسته ابرو نرم [illegible]

او بحد اعتدال بود دست پای کوچک [illegible] دلیل باشد که آن زن شهوت

غالب بود و [illegible] و گرم و نرم است و با لذت باشد اما

از رنگ آب واشته باشد و مباشرت کردن او طپیدن دل بهم رسد

و در معالجهٔ او باید کوشید صفت زنی که باریک باشد و بلند بالا و کشیده

ابرو و جعد موی و فراخ پیشانی و فراخ کام و خرد دندان و خورد پستان بود

دلیل آنست که شهوت حریص باشد و موضع مخصوص او گرم و دلپذیر و نرم باشد

از مباشرت او زردی روی بهم رسد و حرارت جگر و علت [illegible]

و درد [illegible] صحبت او چاره نباشد از ماهیچه و تراکیبی که بکار برند

صفت زنی که [illegible] سخن مردم فریفته میشود و از راه میرود

[illegible] گرد روی و گشاده ابرو و فربه و کوتاه قامت و سرخ سفید و بزرگ

کوتاه موی باشد دلیل آنست که شهوت حریص باشد و ملیح

پارسا بود و فریفته نشود اما صحبت او خالی از خفقان نباشد

و در علاج او باید کوشید صفت زنی که فراخ روی و دراز بینی

و سطبر لب و پیوسته ابرو و خورد دندان بود و چشم او تنگ [illegible]

و باریک قد و نار پستان و باریک سیاه و نرم گوشت او بحد اعتدال دلیل بود [illegible]

موضع مخصوص او گرم و شهوت حریص باشد و از جماع سیری نداشته باشد

و با او صحبت کردن [illegible] کرده اند و علت بواسیر و صفرا و سودا

بهم رسد صفت زنی که تنگ چشم و گشاده ابرو و باریک موی و

چشم سیاه ملیح و قامت او بحد اعتدال حکیم بهاری گوید که او پارسا

و مستوره و با عصمت و در هر کار شایسته بود از مباشرت این قسم

زنان مرد را هیچ زیان نکند صفت زنی که قامت او کوتاه و

فربه و سیاه چشم و سیاه موی و خورد دندان و باریک پستان و بزرگ

ابرو و گرد موی و سبک روح باشد حکیم زکریا گوید صحبت مضرت نرساند

صفت زنی که سرخ و سفید و پیوسته ابرو و سیاه چشم و دراز

بالا بود و پستان او کوچک سینه او فراخ دلیلست که موضع مخصوص

او گرم و نرم و پاکیزه باشد و زود فریفته نشود بخیه سیزدهم در باب

مطلب با ب سقوط فرزند و افروختن کور اجتناب از جماع

قربان طبع باشند اما چیز نخوست این باب لازم الاجتناب
خلاف رضای خلق است از آداب شریعت و دین پرور
و در منع و در ترک تجربه و تقریبا واجب شمرده بهتر است که مرد
با منعی راضی شود که در زن نگردد و زن در این صورت شیخ زود
نباید ستر ده برده گفتن نخسته چهارم اما اگر در وقت طلوع آفتاب
و غروب آفتاب روز جماع کند فرزند کور بوجود آید و هنگام
جماع عوض عضو زن نگاه کردن چشم از بیان دارد اما اگر نگاه
کند آب سیاه او آرد و فرزندی بوجود آید نابینا و به چشم تولد شود
و در وقت طلوع و غروب هر که جماع کند فرزندی که ایام رسد بخت
باشد و اگر کسی قصد کرده باشد و در آن روز جماع کند فرزند ایام رسد
کل باشد و اگر با اشتها و فرصت دل مرده جماع کند طپیدن

دل اخر زود و فرزندی که ایام رسد ضعیف و ناتوان باشد نوع دیگر جماع
کردن بهتر از فصل بهار نیست در آن وقت هوا در نهایت اعتدال
است و کمال صحت دارد و باد سرد و یا گرم باشد و بعضی حکما گفته اند
که این کار وابسته بوقت نیست زیرا که چنین کسی را اشتها صادق باشد
و غذاهای لایق و مطلوب موافق و نفس طالب باشد و در دل نشاط و
قضیب در نهایت استحکام و خوف ضعیف باشد بکار مشغول شود
ولیکن افراط نیکو نبود و هرچند جماع کند مضرت نرسانند و آخر
آخر عمر ضرر او ظاهر شود و با این همه در فصل بهار بهتر است و در روزهای
تابستان بسیار گرم و زمستان بسیار سرد جماع بسیار بد است هرچند
نفس طالب باشد اعضا را رنج و ضرر رساند مگر کسی را دموی مزاج
باشد با شرا استغفار اعادت بجماع کرده باشد و ضبط نتواند
کاه جماع میتوان کرد بر آنکه اطبا گفته اند جماع عقب جابه کرد

نه قول حکماست و نه موافق شرع مطهره زیرا که توالد و تناسل
بکلی برطرف شود بدانکه در جماع چند چیز باید قوت باه و قوت
دل و دماغ و مثل آن و کرده که اگر یکی از آنها ضعف داشته باشد
محفوظ نشود بدانکه در جماع افراط نقصان با چند چیز اسباب
عیش آماده و نفس طالب و طراوة بود در جماع تقصیر نباید کرد و در
آن نقص بسیار و مضرت بیشمار باشد و اگر در جماع اغذیه بسیار خورد
و غذا با نواع معاجین و تراکیب و داروها معطر نمایند و کمال مخصوص
هیچ حاصل او نشود بلکه لذت باشد از طرفین و بعض مردم بتکلف
این کار کنند ضرر بسیار باعضای رئیسه رسانند و نقصان کلی
دهند چنانکه تدارک آن دشوار شود و حرارت عزیزی را آن
بتحلیل دهد حکما گفته اند در سر خبر قائل نتوان بود در سهل
نباید گرفت که ضرر دارد اول کسی که اشتهای صادق داشته

و بعضی غذا با سیر نکنند و خود را از غذا نگاه دارد و عادت کنند
بکم خوردن نیز با سیر نشاید بلکه نقصان دارد و تصرف کنند غذای
کم خوردن و خود را گرسنه داشتن که اعضای هر یک خود را نصیب
نتوان کرد با تمام اعضا نقصان دارد و دیگر جماع نکردن از قطع نسل
و میلی شود و نقصان عظیم بهم رسد چنین مدتی جماع نکند و عادت کنند
بوقت احتیاج نتوانند جماع کرد ضرر کلی دارد بلکه ذوق مجامعت
برطرف شود و اگر ذوق جماع بهم رسد چنین اراده جماع نماید
و دوم انزال زند و قضیب او سست بود و مرد متحیر بود **در امراض**
مختلف چهار اندام بدانکه ضعف مباشرت از ضعف چهار
اندام بود اول ضعف دماغ دوم از ضعف باه و خصیه سیم
از ضعف جگر باشد چهارم ضعف دل نشان آن بود ابیوست
و باریک گردد و بر باه متحیر دو اندک منی بود بیقی و اسهال آمیز

بزرگ با انکار روا داشتن جماع بود و بعده باقوی گردد آنکه مجامعت مناسب
دلیل بر ضعف و آنست ار جایگاه منی سرد شده باشد معجونهای مناسب
علاج باید کرد و اگر باه و خصیه سرد شده باشد علامت آنست که منی
دیر بیرون آید و اگر آید اندک باشد و کمتر انگیزد و سرد و فسرده و بی‌حاله
گردد و علاج وی معجون زرغونه و زنجبیل پرورده بود اما منی
سرد و خشک بود نشان وی آنست که انگیزش بران شغل
بی لذت بود و خواجه را فسرده بیند مایل بران نباشد و خود را
بضرورت بران میداشته باشد علاج او غذاهای گرم باید
خورد و قلیه با زعفران زده یا با زر و نعناع بسیار روا داشته باشد
بگوشت فربه و نخود بسیار مغز سر کنجشک و زنجبیل طبخ نمایند و انگور
شیرین و آنچه بدان ماند از معجونهای مناسب باشد بخورد
از روغنها آنچه موافق باشد اطلیه نماید و اگر در مجامعت بسیار

حریص باشد ولیکن فسرده و بجلادت بود علاج آن بهارودهای
مناسب باید کرد و اگر منی افزون بود و آلت سست و بی تحرک دارد
لاغر تن بود علاج بغذاهای نفاخ و روغنهای گرم اگر باه
فتح نشود و چیزهای نفاخ و گرم باید خورد و نخود و آب و انگور
شیرین و پیاز و شلجم و زنجبیل و جوارش زرعونی و طعام موافق
بعد از هضم طعام از ترشیها و چیزهای تلخ احتراز نماید بکاه
رسد و بحال خود آید و اگر منی بسیار آید و در اختلاف زود افتد
از خوردن بسیار بود و قوت باه را علامت آن بود که
تن قوی و زردی سرخ مایل بجماع و تواند بود علاج رگ زدن
و شکم راندن و غذاها اندک خوردن و معجون قاطع النسل
بکار بردن و سکنجبین خوردن است **نخبه پانزدهم در**
خاصیت غذاها که قوت باه دهد و آب منی بیفزاید **صفت آن**

بگیرند گندم مقشر هر وزنی که خواهند و باقلا و لوبیا بعد از حس نجوم [illegible] کنند
تا مهرا شود صاف نمایند و از آن دو جزو بگیرند از شیره تازه
یک جزو بگیرند و از زنجبیل بقدر ربع شیره و از گوشت مرغان کلنگی
و غاز و دنبه اینها بقدر احتیاج اضافه نمایند و بسیار بر اسم زنند
تا یک ان شود و اگر نمکش نمک سقنقور شود بهتر خواهد بود
نوع دیگر با گوشت فربه گرفته در شیر گاو گرم کرده و دو دام
دارچینی کوفته در روی افکنده یا در روی خشت و یا در روی
سفال آب نرسیده بریان کنند **صفت کوکو** قوت باه دهد
بگیرند نخود و باقلا و پیاز بجوشانند در شیر گاو و بجوشانند تا مهرا شود
و چند عدد زرده تخم مرغ با ادویه مذکوره بقدر احتیاج با روغن
خوشبو در تابه اندازند اگر روغن گاو باشد بهتر خواهد بود کوکو
بزنند بسیار برشته نشود **صفت کوکو** بگیرند تخم مرغ [illegible]

علاج نوع دوم ... با مرغ باید دادن ... سرکه ... زعفران

آب با دنبلان و نخود و سمن کرده گوشت او را بگیرند و نخود را با زملایه کرده با پیاز
مخلوط ساخته و گوشت او را اضافه نموده با دارچینی و زنجبیل و نمک
سقنقور از زرده تخم مرغ کوکو بسازند قوت باه دهد **صفت [illegible]**
در حلاوات حلویات و مربیات بسیاری که قوت باه کنند در خواص حلویات و مربیات
که قوت باه کنند و آب منی بیفزاید و گرده و مثانه را نافع باشند
مربای که بحکمت امر مذکور ترتیب دهند ناچار است از آنکه از این ادویه اضافه
نموده ترتیب دهند زنجبیل دارچینی قرفه قرنفل اسل جوزبوا
عود مصطکی از هر یک هفت مثقال تم زعفران یک مثقال مشک نیم
مثقال طریق آنست که ادویه مذکور را نرم ملایه نموده در پارچه بسته
در میان طباخه در حین جوش بنهند از زنجبیل باید بار [illegible]
نود مثقال مربا چهار مثقال ادویه مذکور را اضافه نمایند **جوارش زر کبریا گویند**
که اگر کسی زرد رنگ [illegible] را با عسل بجوشانند و [illegible]

نفع عظیم دهد **حکیم عماد الدین** گفته اگر کسی صد درم آب پیاز سفید با صد درم
عسل سفید بجوشاند تا به نیمه آید و هر روز یک مثقال از و بخورد خاصیت
او در زهره و هر تجربه است **تجربه ثبت نمودیم** غسیم بدن از اشیاء اخلاط فراوانی
گلهای خوشبوی تن است و در خواهی چیزهای که چنین تحفه دهن بر عود
کار آید سعد و دهن را معطر گرداند بوی شراب ناب را ببرد و بن
دندان را سخت کند مانند دل معشوق و مصفا نیز سازد **اوّل**
رائحه بدن که نگاه بدان بمالند خوشبو کند **صفت آن** سوسن برگ
سورد و مرزنجوش سعد پوست بیرون دارچینی اشنه صندل سفید
از هر یک ستا دو درم بگیرند و بسیار نازک بسایند و بر بدن بمالند
صفت آن که چیزی در دهان نگاه دارد و دهن را خوشبو کند و بن
دندان را محکم سازد و حب لیجه دارچینی و دارچینی هیل قاقله
از خرج سوسن اسمو الجوزی کبابه عرق السوس از هر یکی مثقال

باب چهل و ششم در یرقان و تغیر رنگ روی و سفیدی چشم و رنگ بشره پوست یا زرد بشود یا سیاه و اسباب تولد یرقان زرد از بسیاری صفرا باشد اندر جگر و سده اندر بیرون آمدن صفرا از جگر یا اندر منفذ فرود آمدن صفرا به زهره و دهانی از زهره یا از قبل دفع طبیعت باشد که دفع مرهٔ صفرا بجانب ظاهر بیرون کند

بجوهر را نارسی صلایه کرده با گلاب خشک سازد در نگاه جوهر شیر انجا از انها
در دهن نگاه دارد و در زیر زبان بهتر است **صفت آن** که دندان
را سفید گرداند و بن دندان را محکم سازد شاخ گوزن سوخته نمک
سنگ کفدریا از هر یک دو مثقال نی سوخته چهار مثقال ساروج الهندی
ابهرون تا به کرم کو داشته تر دیگ سوخته شده باشد ده مثقال
عود هندی بجوهر را نرم صلایه کرده به دندان بپاشند **نوع دیگر** که خون
باز دارد و گوشت بن دندان را بر دیا بند انزروت دم الاخوین
کزمازج جوز بن سوخته اقاقیا طباشیر گلنار جفت البلوط بوسه
نارترش از هر یک دو مثقال قضیب الذریره یک مثقال همه را نرم صلایه
کرده در وقت خواب بر بن دندان بپاشند **نوع دیگر** طباشیر
سفید فوفل کفدریا سفال چینی و رق نقره عدس مقشر
کزمازج شب یمانی کوفته بخته شبها بر بن دندان بپاشند

وصبح بشویند و بعد از آن اسعوط کنند و گوشت روباه نیمه گرم سازد

بحث بیست و سیم در ذکر بزرگ نمودن قضیب و عطای بهنال بسیار

کل عذاران سیلهای بر بر آنکه ذکر عضویست از اعضای تناسل
تمام آن رگها پی است و سبب تمالد آن که مالیدن و مباشرت کردن
شود هر چند بیشتر بمالند و جماع بیشتر کنند بزرگتر شود محمد ذکریا
گوید که سوسمار را که از آن خراطین گویند خشک کرده از وی
بگیرند و با روغن شیرخشت در قضیب مالند دراز گردانند بسی از
مالیدن روغن قضیب را در آب گرم بسیار بمالند بعد از آن
روغن را بمالند مجربست نوع دیگر خون خفاش اگر بر ذکر
مالند بزرگ شود نوع دیگر اگر کسی سرطان را با روغن کنجد بجوشاند
بجوشد تا سوخته شود پس سرطان را بردارد و روغن را نگاه
دارد و در هنگام حاجت بر قضیب مالند نوع دیگر خراطین را از جای

۵۰

کل کرفه حیوان با سیاه بگیرند بطریق مرهم شود بعد از آن بر قضیب بسته
صبح بحمام رود عضو قضیب را در حمام بسیار بمالند چند نوبت چنانکه
گفته مطلب باید نوع دیگر بگیرد کرم سرخ را خورد و در روغن یاسمن
کند و در قضیب مالند نوع دیگر بستانند زفت را و کرباس بچیند و ذکر را آغشته بمالد
از زفت کرباس کشیده آن را گرم کرده بر ذکر طلا کنند و بگردش بگذارند و
بعد از آن با آب گرم بشویند غایت قوی گردد نوع دیگر قضیب
در شیر میش بسیار بمالند روغن زنبق بر قضیب بمالند قوی و دراز گردد
سه روز متعاقب بعد بلع عضو مذکور را در شیر میش گرم کنند و سخت بمالند
تا سرخ شود و چند نوبت چنین کنند قوی و دراز گردد نوع دیگر لسان
لسان العصفور را دو درم در شیر بز تازه کنند و قضیب را در آب گرم
خوب بمالند تا سرخ شود و شب بر وی دارو طلا کنند تمام قوت باه
و هر دو هم دیگر را [illegible] کرده اند نوع دیگر بستانند حسن یوسف و زهره

گرگ داکو گرگ نباشد زهره کاو هم خوب است و در ذکر مالند بزرگ
شود قوت جماع دهد **نوع دیگر** قطران شامی و در قضیب مالند بزرگ
شود **نخجیه سیم** در خاصیت ادویه که معاجین و حبوب چند که منع
سرعت انزال نموده قوت جماع دهد بگیرد مویز طایفی یکصد عدد
و از بیخ شوکران سه مثقال اسپ و از بزرالبنج سه مثقال این ادویه را
بسیار نازک طلاییه نمایند و در صد و پنجاه مثقال آب ریخته مویز
مذکور را اضافه نمایند و با آتش نرم بجوشانند تا مویز ها آب را جذب
نماید پس هرگاه بخواهند از یکعدد تا چهار عدد از آن مویز میل نمایند **نخجیه**
بیست و نهم در زور و بازو و ادویه چند که بیهوشی دارو و هوشمندان
عقل مرد و زن تواند بود تا زکنی بجود نخل در ظاهر و باطن
نمود و از مجربات میرزا قاضی که در رساله دستور العمل خوردن شراب
مرغوبست تا تولم راد شراب بسیار بجوشانند و صاف نموده

بخورد کسی دهند که خواهند بیهوش شود **صفت ادویه چند که بیهوشی**
دارو دست گوشت گوسفند که او را پیه نبوده باشد گرفته شرحه شرحه
نمایند و شش چهار از بزرالبنج کوفته بر آن زنند و در کوزه سفالی کرده
و در سرگین اسب دفن کنند تا کرم از و حاصل آید پس کرمها را گرفته
در شیشه کنند و بگذارند تا خشک شود و در وقت استعمال دو جزوی
از و دو جزو افیون ساییده در پای شخصی که خواهند بدهند افیون
بزرالبنج پوست بیخ تفاح و جوز ماثل که او را ماتوله گویند تخم کاهو
این ها را اجزا اجزا مساوی بیکدیگر نرم کوب کرده بجوشانند و صاف
نموده گندم بد را خورده آن دارو کنند و در ظرفی پاکی ریخته در
جایی بگذارند که گرد بر وی ننشیند و غبار آلوده نگردد تا خشک شود
و بار دیگر باز از آن دارو ها بجوشانند و در بالای او بریزند باز
نوبت این قسم نمایند و بعد از آن گندم را خوب خشک سازند و در

شیشه ریخته نگاه دارند هرگاه احتیاج افتد بزرگان را دو دانگ و اطفال را
یک دانگ از آن صلایه کرده بدهند تا بنوشند و بعد از آن که خواهند بیدار شود
ورد و بهتر شود این دارو را چند فرفیون زنجبیل مساوی ریگ یک صلایه
کرده در ماسوره در بینی بچکانند تا عطسه کرده بخود آید اگر خواهند
که اثر زود ظاهر شود در دم بهوش آید بعد از آنکه این دارو در بینی
او دمیده باشند دو سه قطره سرکه در ماسوره کرده در بینی آن شخص
بدمند زود آگاه شود نوعی کندس و زنجبیل و فرفیون و خربق
بیدستر و شونیز نرم صلایه کرده در سرکه تند ریخته در شیشه چراغی باد و
ریخته برابر بینی او نگاه دارند تا چند عطسه کرده برود دل بیدار
شود نوع دیگر اگر کسی زود مست شود جوز بویا در میان شراب
یا دو المشک بخورد او دهند بهوش شود لخلخه ثابت در دو دم در
مالیدن لاغر تمام و افزودن تن دیگر شکم ولان سوقی

٥٢

جالحمه فربه نمودن به تجربه رسیده نخود سفید ده درم نان خشک کرده بیست درم
خشخاش خصیه الثعلب بهمن مغز فندق مغز بادام جو مقشر
کرده هر کدام ده درم بجو خرما با شکر سفید آمیخته کرده هر صبح یک مثقال
کف که ده با شیر گاو یک اندک شکر داشته باشد از عقب آن غذا گوشت
مرغ تنها و دعاز فربه و هریسه و گوشت گوسفند فربه طعام موافق مواد
نمودن شیر برنج مناسب است اندک تند و دار چینی و خولنجان غذا کنند
بهتر خواهد بود نوع دیگر لحمه صاف نمودن رو و بر طرف شدن
لکهای سیاه و زرد دیگر با طلا و کرسنه و ترمس و تخم ترب و مغز
تخم خربزه و نشاسته نخود مساوی هم با زک صلایه نموده و شب
گرم خضاب نند و در روز روی خود را بشوید نوع دیگر که همین
عمل کند آرد عدس آرد نخود نشاسته مصطکی بوره ارمنی از هر
از هر یک برابر گرفته نرم صلایه نموده در رو بمالند نوع دیگر

سرگین گنجشک دو جزو قسط

بگیرند بیخ سوسن آسمانگونی یک جزو نرم صلایه نموده و از روغن
بگذرانند و مقداری از آن در سرکه ممزوج با آب خیسانیده در روی
بمالند و بانچه که سبوس گندم در و جوشیده باشد بشویند **نوع دیگر**
که رنگ رخسار را سرخ و شگفته نماید زعفران روناس
کندش مریکی مصطکی از هر یک مساوی مجموع را نرم صلایه
کنند و با آب پیاز سفید خمیر نموده شب بر روی بمالند و صبح بشویند
صفت آنچه که بر روی بمالند زردی روی را ببرد و رنگ رخسار را
سرخ گرداند و لکهای سیاه و زرد و سرخ زود برطرف کند سرگاو
یک رطل جو گرفته یک رطل جو را در شیر گاو تازه دوشیده جوشانند که
تا شیر همه بسوزد و بعد از آن برون آرند خشک سازد روناس
کتیرا و شقاقل با جو صلایه نموده نرم بیزند و سفیده تخم مرغ سرشته شب
بر بندند و روز بشویند با آب سبوس و بعد از آن بعنایت الله تعالی

۵۳

زود برطرف شود و این بسیار مجربست و از مجربات است **بحمد الله** و
دوم در نمودن چیزهای که تقویت باه را لایقست و ضعف
باه کیسه بازرا مفرح دلگشا شیر خرما نخود پسته فندق فستق
حب السمنه حب الخضرا انجوگک مغز بادام جلغوزه مغز پنبه دانه
پسته مغز کدو نارجیل مایه شتر مایه فیل دارچینی زنجبیل
اهل قرنفل باقلا عدس کنجد بیخ پیاز زردک شلغم کندنا کرفس
فجی تخم کرفس تخم بوکنه تخم پیاز تخم تره تیزک تخم شلغم تخم کنگر تخم
فجی زرنباد شقاقل روغن گاو ماهی تازه مرغ گوشت فرفاقل
دراج کبک تیهو بره گندم شراب البته شیرین عسل شکر جوز
بوا لبلابه اخیر زرد مغز کدو مغز گردو مغز تخم خیار گوشت
فاخته و قمری و بره ولوستقد با قضیب و خصیه گاو و قضیب و سقنقور زرده
تخم مرغ جودار حیثت فادزهر بهمانی خشخاش تخم گل سرخ

بارزعفل خروس کمدانا محرامه مازریون تخم انجبت خصیه الثعلب
بهمن زعفران پوست ترنج ابریشم مقوی گاوزبان مومیایی کانی
طالیق صفیر ورق نقره نبات یاقوت لعل مرجان کهربا مروارید
تخم ترب انیسون درنبج خولنجان سکر عیدانامی ردبیان کچد
تخم گل جوز جندم پنیرمایه خرگوش **لخه بیست و پنجم در سر بواسیر**
بواسیر را خفیه صحت بخشی اورده مرهم است راحت را فتیله داغ بیاض میسازد
ساز زد در قسم بواسیر که بوده باشد رگ باسلیق و حجامت سعده
وزلو نفع عظیم دارد معالجات بتوابع حیاطے حب الاس اعزا
کوفته نازک صلایه کند بعد ازان کماست کرمک بدان شسته باشد
خشک کرده حب نمایند ابرزکه هر حبی بقدر نخودی بوده باشد
هر روز صبح نهار بخید دو حبی بخورد میل باید غذا اجلو و روغن
با پیاز داغ کرده و بروی جلو ریزند و آن عدد زرده تخم نیم برشته

برروی جلو ریخته میل نمایند و از خوردنی ترشیها تند و مالت
و ماهی نورزد کلم و پیاز و سیر و کلک و امثال اینها اجتناب نمایند
و جوز دن کندنا و بورانی و از قسمی که میل نمایند در برنج کوفته مناسب است
نوع دیگر در معالجات بواسیر شقایق خشک کرده مرکب
سیاه سوخته بزیر آب نکرده اول گل شقایق را خشک نموده بوی
سر را بسوزانند جدا جدا کوفته بعد از آن همه را باهم بکوبند
مرهم شود و با پنبه آلوده کرده در موضعی که انشقاق دارد چند نوبت
استعمال کند برطرف شود **شیاف بجهة بواسیر** انزروت سنج
صبر زرد مردارسنگ بروغن گاو مرهم ساخته عمل نمایند
نوع دیگر بجهة بواسیر سماقی را صلایه کرده با آب تر کنند
و شیاف سازند و بزرگی هر شیاف بقدر سنجد بوده باشد بردارند
هر چند شیاف مذکور گذاشته شود بهتر خواهد بود **نوع دیگر** بواسیر

را غسی و سولطی غشی ادرا گویند که داخل مقعد باشد و سولولی اورا
گویند که در خوارج مقعد باشد علاج آن انزروت و صبر سقوطری برابر
قرا قروت انزروت را با صبر در زنان ملایه کرده قرا قروت در کفچه آهن
کنند از آتش کنار گیرند بعد از آنکه خشک شود اجزا را داخل کرده نیم
گرم باشد شیاف نمایند هر شیافی برابر سنجد بوده باشد هر چند
باشد بهتر باشد **نوع دیگر** بواسیر که در دو شته دبادی گویند کوهان
شتر را آب کرده روغن بگیرند مقدار ده مثقال روغن بادام شیرین هر یکرا
جدا جدا بجوشانند بعد از آن با هم بجوشانند و فرود گیرند دیگ از
ناسته شود بعد از آن با گل حنا آلوده کرده بردارد و سه نوبت
... کنند بر طرف شود **نوع دیگر** بجهت کشته ... در زیر صاحب
بواسیر دود کنند نفع عظیم بخشد هر قسم بواسیر بوده باشد خوردن
کندنا هر قسم که باشد خواه بواسیر خواه ... است خوردنش

نفعست **نوع دیگر** پوست پلنگ را اندر خرقه صاحب بواسیر گویان
نمود را با جامه شه ترتیب بر بالای او نشسته بر طرف شود **نوع دیگر**
ورم بواسیر مقعد و ورم ملبند و خوارشهار که در ظاهر مقعد بوده باشد
در تسکین درد نظیر ندارد و از تجربه است بوته بیان تخم ... را در
زیر خاکستر پخته روغن گرم گاو ساوی یکدیگر ... گرده بگویند
تا یک ... دیم گرم ضماد نمایند **نوع دیگر** مزاج خطای زاد اهل
هستی که نمک نداشته باشد کرده بخورند خون بواسیر باز دارد
اما می باید دانست که علت بواسیر بواسیر ورود یکیست تمیز آنکه
بواسیر داخل مقعد و خارج او برآمده و یا از زیر دلا آمده ... باشد
و ناسور فرو رفته و حرارت ... میشود ... حوالی مقعد ...
و در گوشتها ... گوشتی بهم میرسد بواسیر اگر خارج باشد
و اگر داخل و اگر خون رود و اگر نرود علاج مجموع رگ باسلیق ...

و سانی باشد ضمادی که قوتست صفت آن مقل کوهان اشتر زرده
تخم مرغ شور دانه زرد آلو سفید خطمی خبازی سرمرغ گل سرخ
مرهم ساخته استعمال نمایند **صفت دیگر** عدس مقشر خطمی سفید اکلیل
الملک کوفته و بیخته با عنب الثعلب و زرده تخم مرغ در روغن گل سرخ مرهم
سازند و ضماد نمایند **بخش ششم در علاج درد گوش و صداع که در گوش**
ظاهر گردد و گرانی گوش در معالجه حار روغن گل سرخ و سرکه انقدر
بجوشانند که سرکه بسوزد و روغن بماند و روغن را در گوش چکانند
در معالجه بارد روغن بادام کوهی نیم گرم کرده در گوش چکانند نفع بی نهایت
دهد و حجامت نکته در دو بار دو است ساف حجام نکته حار آن نافعست و کروط
برانگه ورم نموده باشد همکار علطه با ان علاج آن مع و سایر معالجات
بشرط حکیم حاذق و اگر از حرارت و غلبه خون باشد فصد قیفال
صفت ضماد دیگر که مجربست باید ایکطرف گوش را یکطرف روضماد

۵۶

نمایند بنفشه و پوست خشخاش و اکلیل الملک و بابونه و خطمی چهار درجو
کوفته و بیخته با سرکه نیمگرم ضماد نمایند **علاج درد گلو و خناق** که در دهان
دم کرد ماده قوی در حال بر زود بوده باشد رگ سر ان بایزند و حجامت
از گردن باید کرد و زلو باید چسبانید و اگر ورم از طرف راست باشد
و اگر چپ فصد باید کرد و اگر از هر دو طرف باشد از هر دو دست حجامت
ام باید و از خوردن چیزهای چرب و شیرینها و ادویهها احتراز و شرابها
حاره و میوه ها و آنچه باعث زیادتی خون و صفرا است
اجتناب نمایند و سواری و آتش مرغ نخورند تا ماده زود تحلیل رود
و غرغرهای مناسب با اطلیه و ضمادات موافق بعمل آورد **صفت**
غرغره که در خناق حار مجربست حلبه شلیم دو مثقال تخم کتان دو مثقال
حب الرشاد دو مثقال و نیم کوب کرده بجوشانند و غرغره نمایند
نوع دیگر حلبه نیم مثقال انجیر زرد هفت عدد بنفشه دو مثقال مویز منقی

دانه بیرون کرده بیست عدد بجوشانند و صاف نمایند و غرغره نمایند
آب گشنیز تر و سماق و اگر خواهند خوش شود قند سفید در ضمن آن ترکیب
برای حل نمایند و غرغره نمایند نوع دیگر گشنیز تر سماق گلاب سرکه کهنه
غرغره نمایند نوع دیگر رب توت و گلاب غرغره نمایند از رفتن حمام
در گرفتن خناق اجتناب نمایند که بسیار مضر است و کشیدن تنباکو
نیز در این باب سم است اما در خوردن قهوه تقصیر نکنند که
و دیوار و اگر خناق تمام شود نوع دیگر که بهترین دواها است اگر جو آرد یا طلا
فشاسته عنب الثعلب با هم کوفته به زیر خناق نمایند نوع دیگر که مجرب است
کاغذ سوزن کشک سیاه را با نشاسته گرم کرده و در روی کاغذ نمایند
و دور کردن و جای خناق آماس و ورم داشته باشد به بندند نوع دیگر آلو بخارا
کوبیده تخم کیلاس مغز هندوانه شیر خشت دم الاخوین صمغ عربی
کتیرا انزروت گل ارمنی کوفته و بیخته با آب تنباف سازند که

بار بی سوزن کرده باشد بعد از بول الصعود انزاد در ماسوره کرده
نوع دیگر گاه بول بسته شود و نیاید باید که اول تخم خیار و مغز تخم کدو
و تخم خربزه با پوست و شیره بگیرند تخم کاکنج نمک طعام قدری ده مثقال نبات
کرده بنوشد در میان آن روز بجای این شربت بنوشد در میان روز غذا آب
و سیاه و خروس کهنه اسفناج بخورد نوع دیگر باید که اسبوس و روغن گرم کرده
در و نشیند نوع دیگر باید که تخم کوتوث دو مثقال بجوشانند و صاف نموده بنوشند
بیاشامد که بسیار مجرب است و بهترین دواها است و مجرب است اگر
بول کسی بسته شده باشد ابیج صحیح نیاید باید که نفت سیاه را نیم گرم
کرده بر ذکر را در آنجا نهد گشاده شود نوع دیگر چند دار خطاطی تجربه
رسیده بسته اند بر عانه طلا کنند بر احلیل چکانند اگر مجرب است و اگر
کسی بر ذکر را بسیار بمالد البته بول گشاده شود تمت بجنه سرام در
باب ادویه امور شد حکه زنان شود بمرتبه که با استخوان رسند

و معالجات و معجونات در صفت ادویه که حکما تا از ایل کرده اند منافع
خشک فستق خشک بادرون نیلوفر برگ سرو و بید و سنگ لاجورد
یاسمین از هر یک ۳ مثقال بگیرند و نازک صلایه کنند و از حریر بگذرانند
و کیفیتا مذکور را با روغن سرشته با شمع آلوده کرده بردارند
و در وقتی استعمال نمایند و بر پشت زنها طلا کنند و در مدت
از خوردن آب بسیار و شراب و آنچه او را زیاد کند اجتناب
نماید که دوای در رحم بماند تا اثر آن ظاهر گردد و علاج قولنج در خواص

معاجین و حبوبهای معاجین در ... حبی الجهة قولنج و درد معده
نظیر ندارد و مکرر تجربه رسیده است هرگاه بعد از طعام عودی
تناول نمایند معاونت بر هضم طعام یک مجلسی یا دو مجلسی اطلاق
میکند جهت نفع نموده و اعمال بسیار نافع است هرگاه هر شب عدد
تناول نماید از هفت یا هشت و بیست زیاده اطلاق می نماید

در ابواب دیگر نفع عظیم و منفعت بسیار دارد و دوای حب از اسرار
اطباست و خاصیت بسیار دارد **صفت آن** سقمونیا مستوی
هفت مثقال زنجبیل مصطکی قرنفل خارخسک فلفل سنبل
الطیب از هر یک یک مثقال دیگر انک نبات سفید با قند هفت
مثقال ادویه را بسیار نازک صلایه نموده همه را با روغن در آورده
مخلوط نمایند و با آب حب کنند و حبها سازند از نخود بزرگتر باشد
پیش از طعام و بعد از طعام بخورند نافع و مناسب است خواهد
بود **در معالجه قولنج** گل قند آفتابی ده مثقال با قدری مصطکی و
بادیان سائیده میل نمایند و از عقب آن یک پیاله عرق بوکک
یا گلاب یا عرق باران ام ... گرم کرده بنوشند و اگر صاحب
قولنج حرارت و تب نداشته باشد و مرطوب مزاج باشد خوردن
تریاق فاروق و تریاک اربعه مناسب است باید بخورد

نوع دیگر خروس پیر از نخود و ارزن و گندم سیر کنند و انقدر بدوانند تا مانده شود
بعد از آن در دم بکشند و در دیگ کرده از شوربای آن اگر میل نمایند
اگر خواهد کدو و اسفناج و داخل نمایند اما از روغنها که بر شکم مالند
و بر پهلو نیز طلا کنند موافق است روغن گل سرخ و روغن مصطکی
روغن بابونه روغن اکلیل الملک نیم گرم کرده بمالند و اگر در بادام
داخل نموده بمالند دیگر بهتر بهمه ها نی و نوشدارو و دوا المسک
گرم را ما بین اینها میتوان خورد جوارشات مثل جوارش مصطکی
و عود و از سفوفات مثل اکبر و پوست بیرون بسته و بادیان
و امثال اینها مناسبست **طریق کشیدن عرق صندل** انست
صندل را گرفته با ربع نار کشیده شبانه روز در گلاب و گاوزبان
و بادرنجبویه و عرق بید مشک عوض آب خیس شود و عرق بکشند
و در هنگام عرق کشیدن الله که عنبر و مشک بر لبی ببندد بهتر خواهد

اگر سرگین کبوتر با کرم چو تو بردر
در بینی مالند سیاه گردد
اگر خون کبوتر بچه گرم بچشم اندازد
سرخی در دیده بنشیند و اگر پستان
زن در چشم کنند
اگر چنگال باشه
صفت
لقلق اگر خایه او چهل روز
در زیر سرگین اسب پنهان کنی
بعد از آن بیرون آرند موی
سفید مالند سیاه کند
رنگ ریش

هرگاه حرارت بسیار آزار کند از عرق صندل به پیاله قهوه اندک نبات
با شکر داخل نمایند و بنوشند بهتر خواهد بود **شربتی دیگر الحکمه حرارت شراب و ضعف**
دل و صداع و عطش و ضعف جگر نفعست اعضای رئیسه را قوت دهد و رفع
بخارات نماید و اختلاط کاشعه را تحلیل شود و بهترین دواها
در حالت غشی نظیر ندارد و اگر کوفتها و مرضهای قلبی و کلفت را منفعت
طریق ساختن آنست که الو بخارا و تمر هندی و زرشک حب الآس نیمی
آب انار ترش آب نارنگی با قند بقوام آورند هرگاه از خواب
بیدار شود که بسیار تشنه باشد جهت بعد از آن که خواهد آب داخل نموده
بنوشد و صبح نیز هرگاه میل آشنه باشد آب با گلاب داخل
کرده یخ در باشش اندازد و بجای آب بخورد و دل و دماغ و جگر و معده
قوت عظیم بخشد **نوع دیگر** همین عمل کنند سکنجبین و گلاب ساده
با اندکی آب لیمو شده و اندک نبات داخل کرده بطریق قهوه

کمبیاله بخورند که نفع عظیم دارد و بخصوص از برای رفع خمار معالجات
جرب و شقاق و جوش‌هایی که در خصیه و قضیب بهم رسد طریق سکوک است که اگر
جرب قوی در ماده بلغم و بر زور باشد بول طفل را با نمک بخورد بمالند نافعست
نوع دیگر موی سر را آتش دیده در ظرفی کرده بسوزانند و در خل یا بول طفل بمالند
و در حمام بر کل اعضا بمالند نوع دیگر روغن گل سرخ را با سرکه و مرداسنگ
القدر بجوشانند که سرکه سوخته شود و روغن بماند و بعد از آن در حمام بر بدن بمالند
نوع دیگر تخم خرفه را در سرکه شیره کشیده با آرد جو و خطمی بر اعضا بمالند
نوع دیگر تخم خرفه برگ توت سیاه را با هم کوفته بطریق مرهم سازند و در حمام
بخود بمالند نوع دیگر ریواس و شاهتره و برگ گل خطمی و آرد جو و برگ خرفه را
با ماست گاو را نکنند آمیخته با آن کرده در آفتاب بگذارند تا ترش شود
و بعد از آن در حمام بمالند ریواس و شاهتره و برگ گل خطمی و آرد جو و برگ
خرفه را با ماست با سرکه بر بدن بمالند که بسیار نافعست نوع دیگر ساوج هندی

زرد چوبه و ماميران خطائی و مرداسنگ را گویند که بطریق مرهم شود و بر بدن
بمالند که نفع عظیم دهد ایضا آرد جو برگ کاسنی تازه کوبیده بمالند نفع
عظیم دهد نوع دیگر انار ترش و شیرین را کوبیده در حمام بمالند نفع بخشد
نوع دیگر گوگرد سیاه کرده با آرد جو و گل خطمی بر بدن بمالند که بسیار مجربست
نوع دیگر آب برگ کاسنی و کافور و صندل و خرفه و گشنیز تازه و حضض
مکی و گل ارمنی و گل مختوم با آب سیب و آب لیمو نافعست ایضا
ساوج هندی زرد چوبه ماميران خطائی مرداسنگ را بسایند گویند که بطریق مرهم
شود و بر بدن بمالند که نفع عظیم دهد نوع دیگر آرد جو برگ کاسنی تازه
کوبیده بمالند نفع عظیم دهد نوع دیگر انار ترش و شیرین را کوبیده در حمام
بمالند نفع عظیم دهد نوع دیگر شحم حنظل را با مایعات بسیار نفع دهد در
معالجه شقاق شاهتره و خردل را با هم کوفته بعد از آنکه در حمام کیسه کشیده
باشند که موضع شقاق سرخ شده باشد بر آن موضع بمالند بکلی بر طرف گردد

بجهة بهق و کلف و شقاق از مجربات میر محمد زمانست تنکاری کرشته

پوست تخم مرغ ابریسا هک فلسان قسط تلخ بادام تلخ مردار سنگ

شاخ گوزن سوخته بوره ارمنی تخم خربزه زراوند طویل زاج زجاج

سرگین کبوتر از هر کدام بخود خوب صلایه کرده بر موضع کلف و بهق طلا کرده

چند روز بر چینی نفع عظیم دهد نوع دیگر اگر شقاق در دست باشد

رگ بیان بزنند و چوب تنک را بسوزانند و دست خود را بر بخار آن مکرر

بگیرند این دوا را بعمل آورده شقاق را برطرف کند نوع دیگر از برای

دفع شقاق کف دست و میان انگشتان حبر سیاه یک مثقال زاج

و نفط سیاه بقدر رب اجزا را نرم کند بر موضع شقاق طلا کند مکرر

بتجربه رسیده است نوع دیگر نیم مثقال روغن دنبه را با یک مثقال

رفته و کوهی کوه چه اضافه نمایند با آتش نرم نرم بجوش بنشود و بریزند

و اندکی زنگار هم اضافه کند بدنیست در محل احتیاج بر شقاق و شکل خوش

باب دهم در غذاهای مفرده که قوت مجامعت افزاید

طلا کنند نوع دیگر حبر سیاه و زاج را با هم داخل نمایند که شقاق و خشکی

داشته باشد با پوست کنده میم کرم و اجزا را مساوی یکدیگر بجهت شقاق

دو قوبا کتیرا الکو سیاه را با سرکه بمالند نافع است نوع دیگر آب نعوع

با مغز تخم هندوانه سائیده بمالند نافع است دار چینی و سرکه را با هم سائیده

بمالند نفع عظیم دهد در معالجات سل و اقسام آن و پخته نمودن و

سر باز کردن بجهت پخته کردن و سر وا کردن دمل بوره ارمنی سرگین

کبوتر را از هر کدام یک مثقال با روغن زیتون سرشته ببندند نوع دیگر

که در پخته کردن نظیر ندارد مویز دانه بیرون کرده بکوبند و بوره ارمنی را

داخل او کرده ضماد نمایند نوع دیگر که تحلیل دمل رجیع در بهاء دهد صفت

آن سبوس گندم سبوس خطمی گل بابونه آرد حلبه تخم کتان شبت

همه را با یکدیگر صلایه نموده با آب کلم خمیر کنند و ببندند نوع دیگر

بواسطه پخته نمودن و سر وا کردن دمل بسیار مجربست دانه انجیر

بگو چند بعد قلیله بیشه را بگذارند تمره و خیل و کرده بهم داده ... و تماشیند

خاتمه کتاب موسوم بخرقه خاتم کار سخن و انجام کلام تعریف این انجمن

که هر سطرش باغ خاصیت را چراغ افروخته است بهمان معنی را در شکن

خرقه و صحبت طلبان دار الشفای لذت را در دوران بکام

نوخته هر چند عاقبت بینی و عذر خواهی حقارت این خرقه که از در

قماش برنگی وار از جنسی عمودی رو داده در خانه بیان غمگین کهنه نسبت

باد عاشق نوایان آتشی معشوق پرستان بالادست را که شراب

تاب این نخچیر نه رسیده و کل پیاله مطلب انشا و ساز عیش دمیده

هر کسی بقدر حوصله جرعه نوشد و ببالای مقصود که نشه دار دوست

خرقه پوشند راز پوشیده چاکان گریبان چاکستی هر که

و حرف نهفته دامن پاکان آشتی افشان خلوت آغوشی است

و استغفر الله خود ار آن دیباچه سخن از حکمت دوار است دارائی

چون خود دستانی محض خیالی مغرور است از دار البشوران فاتحه

شناسی و نکته پردازان کامل اساس معذرت خواهد پیشرو ماندن

این خار وحشی هیچ مدعا از لفظ قیاس شاملو میشود که بنظر شگفته رو آید

و دین دلوار بسیار بالبش سخن فراخ باده خصلت و بهتر ها لیکن

خرقه زاده خرقه عشرت است چشم گشوده خار انجمن را کامل و خندیدن

خرابه را بلبل شناسد ❀ مژده که این خرقه بپایان رسید ❀

خرقه پیران بجوانان رسید ❀ بمنت قدوم نامی این رساله را

کرد بالش شکستگی باطن سر بخرقه اظهار کشیده سکوت طراز نطق اعجاز

مسیحا شده نشان پاره بخیه را بکار فغان میبرد سر رشته از سخن

انجمن آرائی گریبان و دامن برهنه تنی میکرد و قماش ما رو دیم

ظاهر و باطن آرایش آستین خرقه شهرت بالحق محمد و اله الامجاد

۱۱۲۲

بسم الله الرحمن الرحیم

مجربات حکیم رکنا است که بکرات بتجربه رسیده است معده را
قوت دهد و اشتهای طعام آورد و بلغم و رطوبت را دفع کند
قرنفل سه درم قاقله کبار سنبل الطیب هر یک دو درم عود یازده درم
زعفران یک درم کوفته و بیخته [illegible] سرشته سردی معده را و جگر را نافعست
و بلغم را دفع کند و آب رفتن دهن را نیز باز دارد [illegible] کوفته
با یک من قند سی درم گلاب بقوام آورده [illegible] بر روی سنگ ریزند
این جوارش خاصیت بسیار است [illegible] قوت دهد و بوی دهن را
خوش کند و بادها بشکند و بسیاری بول که از سردی هم باشد
باز دارد و قوت باه دهد و دیوانگی پیری و هواء و سعال
[illegible] بلغم و بوی سیر و پیه [illegible] نافع بود و سیاهی موی را محافظت

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

زبان را چو در اول این کلام — زحمد تحیت رساند بکام
بده ای خردمند روشن ضمیر — که گوید چنان یوسفی فقیر
که این نسخه بهر تو کردم رقم — زتدبیر باگول و مشروب هم
در آندم که این نسخه منظوم شد — بباگول و مشروب موسوم شد
چو از چهره این ماه برقع کشود — مراسال تاریخ او رو نمود
فرود آمد این خوان چو شد خواسته — بصد نقش نحت آراسته
[illegible] — گزین خوان بهر کس نصیبی رساند

تدبیر باگول

زحکمت اگر هیچ داری خبر — غم خویشتن دیگر غم مخور
طعام آنقدر خور تو در هر نهار — که در معده وقتی که گیرد قرار

شود هضم و زان تن توانا شود
نه چندان گران تخمه پیدا شود

چو از تخمه کارت بجان کشید
از و رفت کاذب آید پدید

نمی باید هیچ خوردن زمان
که ضعف مضاعف شود بیگمان

و گر رغبت صادق آید ترا
غذا ساختن لایق آید ترا

چو پیدا شود رغبت صادقت
نباشد [illegible] دری دران لایقت

رطوبات صفرا بود مستقل
بمعده چو از جوع شد مشتعل

وزان جمله زرداب حاصل شود
توانایی تن زود باطل شود

الا ای که خواهی غذا انقدر
که از وی بود نفع و نبود ضرر

نمی باید کردن ترک غذا
که باقی بود از وی رز اشتها

مکن میل اگر حافظ صحتی
غذا را بوقتی که بس رغبتی

فایده اولی

غذای که بوبت ازان کن حذر
وگرنه رسد معده را ضرر

مخور چون هوا گرم شد زان غذا
که بالفعل باشد و حرارت نما

که باطل شود گرم چون ظاهرت
بشب ماند آید از آن آفت

که در تن حرارت چه بسیار گشت
همین باید زار و بیمار گشت

فایده اولی

هوا را برودت چو عارض شود
مخور آنچه بالفعل بارد شود

که گردد درونت خنک خون برون
برودت پدید آید از حد فزون

حرارت شود در تو نقصان پذیر
بنقصان هضم آیی آنگه اسیر

فایده

بروزی چو خو کردی ای کامکار
که یکبار وی خوری یا دو بار

مکن ترک چیزی که خوکند ترا
وگرنه درافتی برنج و عنا

چو خوردی غذای لطیف ای پسر
غذای غلیظ از پی او مخور

غذا را بتعجیل خور از آنچنان
که دیگربار فارغ آیی ازان

غذا نا گذشته ز معده ترا
دیگرباره منمای میل غذا

ز رنگ سبر دیوان حذر کن حذر | که از وی بسی رنجت آید بسر
غذای که نازک بود زینهار | ز بعد ریاضت مکن اختیار
مکن چو غذای لذیذ اختیار | میسر گرت میشود زینهار
تناول مکن لیک بسیار از آن | که بسیار گشته بیمار از آن
طعامی که از طعم خالی بود | ترا ای که مقدار عالی بود
تناول مکن دایم نمودن مدام | که ساقط کند رغبت را تمام
طریق حکیمانه مسلوک دار | ز ترشی فراوان مکن اختیار
که پیری بزودی پدید آیدت | دماغ ضعیفی بیفزایدت
ز چیزی که شور است افزون مخور | مخور گر نه دشمن جان خود
که تا که شود زار و لاغر تنت | شود تیره هم دیده روشنت
ز قانون حکمت عنان بر متاب | مخور آنچه شیرین بود بی حساب
که گردد وارث بسی علت | بجان آید از ناتوانی تنت

چو خوردی ز چیزی که بی طعم بود | بشور از پیش میل باید نمود
در از شور چیزی خوری زان چه غم | تناول کنی چون ز بی طعم هم
وگر خورده گردد ز ترشی شرا | بشیرین آن لحظه رغبت نما
اگر خورده آن چو شیرین بود | ترشی از پیش خور که رسم این بود
مخور سرکه را با برنج ای فقیر | که تا که بقولنج گردی اسیر
بصحت نماند ترا هیچ قوت | تناول کنی تخم مرغ ار بتب
بانجس که از عقل بود و نیاست | بهم ترب جوزات خوردن خطاست
تناول مکن خربزه با عسل | که در تن درستیت آید خلل
مخور شیر انجیر با یکدیگر | که خواهد رسانید ازانت ضرر
مکن جمع در اکل قیجی و سیر | مخور بیضه مرغ هم با پنیر
ز صحت ندانم چسان برخوری | که انگور و کله بهم در خوری
انار و هریسه بهم خوردنت | مرضها پدید آورد در تنت

نباشد بجز شیوهٔ جاهلی / بخوابت اگر کس خورد با قلیل
کند مرد حکمت شناس احتراز / ز لحم کبوتر بچه با پیاز
منه فوبران سلامت قدم / تناول مکن شیر و ماهی بهم
گر آری تو ار گفته زان بجوام / تو دانا دیگر گفت و السلام

در منع خوردن آب در بعضی جاها

اگر صحت باید ای هوشیار / ز تدبیر خویشش را هوشدار
مخور آب دنبال آن ناشتا / که گردی برنج و عنا مبتلا
مده ناتوان جز براه صواب / مکن در میان غذا میل آب
که در هضم نقصان پدید آیدت / مضرت بسی زان پدید آیدت
وگر معده ات گرم باشد ترا / میان غذا آب خوردن روا
مخور آب در پی چو خوردی طعام / که گردد از آن معده را کار خام
چو خوردی غذا و زمانه گذشت / همین بایدت مایل آب گشت

خاتمه

ندانم چسان آرم آنرا بجای / باتمام این نامه شکر خدای
خدای که لطف و کرم آن اوست / غذای دل و جانم از خوان اوست
ز جنسی که از دانهای لطیف / مهیا کند رزق مور ضعیف
لطیفی که نتوان بصد روزگار / ز الطاف او اندکی را شمار
مرا از کرم داد توفیق آن / که کردم ز نیکویی نظمی بیان
برآورد از لطف خود حاجتم / عطا کرد بیحد و عد نعمتم
ز نعمتهای او بود سامان من / فدای ره او دل و جان من

رساله ای موسوم بفواید

بدل چون که گفتی سپاس و دعا / که بر وفق طبعت این قطعه ها
فوایدش شد نام از حسن او / ز دریای حکمت در بابها
بیا یکدم ای بخت و خفته ام / که فرخنده کی بود از تو جدا

بلطف چنان کن کزان بیشتر | که ز ارجعی سوم آید ندا
گر اتمام این نامه دل فریب | فواید رساند بخلق خدا

فایده علم طب و قاعده کلی در علاج امراض

غرض از طب دو چیز است | بشنو از بوسینا بسمع رضا
حفظ صحت یکی از آن باشد | دیگری دفع علت مرضا
یاد گیر از من ای که میخواهی | که کنی در علاج نشو و نما
دفع هر علتی بضد میکن | حفظ صحت بمثل می افزا

قاعده در بیان خلط اربعه و مزاج آنها

خلط چار است یکی از آن خون است | که بود گرم و تر بسان هوا
بلغم است آن دگر که آب صفت | سردی و تریش بود پیدا
هست آن دیگر که چون آتش | گرم و خشک است و نام او صفرا
دیگری هست سرد و خشک چون خاک | گفته اند اهل حکمتش سودا
افضل خلطهاست خون که ز رو | بیشتر میرسد تنت سودا بدوا

انگهی

انگهی بلغم است وز پی او | هست صفرا و بعد از آن سودا

در بیان علامت اخلاط اربعه

سرخی رنگ شد علامت خون | زردی آن علامت صفرا
شد سفیدی علامت بلغم | تیرگی هم علامت سودا

در معرفت قاروره

بول چون سرخ آید از خون است | ور بود زرد باشد از صفرا
ور سفید است بلغمش سبب است | ور سیاه است هست از سودا

مقوی گرده

گرده ایش ای که سست اصل است | گوش کن گوش گفته حکما
نخود و دارچینی و تخم کرفس | ساز معجون بمیل مفرحا

علاج مرض انزال و فتور ان و قوت شهوت

گر بانگیز نوت یا بد فتوری چندروز | به از لحم کبوتر در نخود سازی غذا

در دفع فالج و لقوه و تقویت باه و دفع ریاح

بلغم ...

زنجبیل که بود دش ریت — بود کهنه هم جدید بود
بادهای غلیظ را شکند — فالج ولقوه را مفید بود

در دفع زهر و سرفه و درد روده

روغن گاو دفع زهر کند — زهر اگر چند زهر مار بود
زنجبیل برد سرفه را از خوردن آن — سرفه را با کسی چه کار بود
درد را عاقرقرار گیرد ارزد — درد هرچند بیقرار بود

در دفع درد چشم و خلط خام و صفرا

ور ازرنم بار ریاض بیضه مرغ ار اندروت بزد — چون کنی در چشم درد چشم را نافع بود
در زنا پرورده اش رغبت نمای یکدرم — مرة الصفرا و خلط خام را نافع بود

در دفع صرع و برسام و درد گوش و درد چشم

ور ز بازار سر داش حجامت گر کنی بر ساق پا — رنج صرع و علت برسام را نافع بود
بر پس سر هم صداع و درد چشم و گوش را — سودمند آید ولیکن مورث نسیان بود

در دفع خون شکم

در دفع خون شکم

هر که را از شکم خون آید روده مرغ سیاه را با گشنیز بریان کند و بخورد باز ایستد

و اگر تخم گشنیز بجوشانده با شکر — بیامیزد بخورد خون شکم گر کند منع برو نیز
گر زنان در حیض رنجه بود چون ببند — یکدو روز اندر قبح حیض او رفته رفته به شود

در دفع سرفه علاج در بستن حیض و ادرار بول

هر که عارض شد تب بلغمی از تب تمام — چون کند افراج سودا صحت پیدا شود
ور کند تحلیل معنی برخلاف حکم تر — هرچه بیشتر آید خورد منجر باستسقا بود

در دفع سرفه و ادرار بول

ترب یکمن ز زر بهر سعال — بول راند چشم را روشن کند
انگه بردم نام او را فی المثل — گر بود چون موم چون آهن کند

سیاه کردن موی ابرو

گلعذاری که ز دو نرگس او — کار خلق بیک نگاه شود
شود از شاخ ارغوان جوان — پس ازین گونه روبرو شود

[illegible]

موی ابروی او سیاه شود

علاج آواز گوش و صعوبت آب کردن و تقویت باه

ور غذای خویش اگر هر روز اندازی ببار
گرده را قوت دهد اکثر را بر پا کند

آب گردش را مفید آید برد آواز گوش
طبع را هم نرم سازد اشتها پیدا کند

در دفع زحیر و اسهال و غش و صفرا و عطش و تقویت معده و جگر و دل

میخور شراب زرشک که از روی منفعت
دفع زحیر و علت اسهال و غش کند

قوت دهد دل و جگر و گرم معده را
صفرا فرو نشاند و دفع عطش کند

در دفع بلغم معده و ورم دست و پای

دار فلفل چو هر صباح خورند
گر بود ضعف باه دفع کند

معده را پاک سازد از بلغم
ورم دست و پای دفع کند

مسهل صفرا و سودا و بلغم که نقرس را سود دارد

هم سنا از سنا چون طبخ باید آب آن
بلغم و سودا و صفرا را ز تن بیرون کند

بشکند نقرس برد درد مفاصل را بت
مرد از اینها فکر اگر در حکمت بیچون کند

علاج

[illegible]

علاج تنگ نفس

عناب ۳ عدد انجیر سفید ۳ عدد سپستان شنبلیله نیم سیر مویز سیاه ۳ عدد خیارین ۳ مثقال
گل بنفشه ۳ مثقال تخم خشخاش ۳ مثقال پوست خشخاش ۳ مثقال زوفای رومی دو مثقال اصل السوس ۳ مثقال

در آب کنند و صباح چندان بجوشانند که به نیمه آید بعد از آن صاف کنند و ده سیر قند
سفید اضافه کنند بجوشانند که بقوام آید هر صباح نیم سیر اندک اندک میل نماید

در بیان تقویت باه و فربهی و دفع خلط سینه

خوردن ماهی که باشد شور
سینه از نقش خلط ساده کند

در بود مانند فربهی آرد
قوت باه را زیاده کند

در بیان رنگ کردن ریش

هر کس علاج موی سفیدش بود هوس
گو خوش بیا که موی سفیدش روشن کند

آب سماق و آمله و سیر و حنا
موی سفید را به دو ساعت سیه کند

دفع درد دندان و حیض

[illegible]

ناخن یوز اگر بسری رویان چون که در زیر خویش دود کنند
حرج را نافع آید و یابد حیض ایشان گشاده سود کنند

در دفع سرفهٔ کهنه و خفقان و نسیان و درد گرده

دارچینی با شتا خوردن سرفهٔ کهنه دفع خواهد کرد
خفقان و درد گرده و نسیان همه را زود دفع خواهد کرد

منع جماع ز بعضی زنان و خرد آن

جماع بی گسر ممنوع باشد نگردد گرد ایشان مرد هشیار
یکی زانها زن بی راست دگر صغیره و حایض و بدشکل و بیمار

تنگ ساختن فرج

ستاند زن اگر مازوی سوده بساید گر در قبل هر روز یکبار
بریزد با شراب ارغوانی گلشن را غنچه سازد چهره گلزار

در بیان اعضای رئیسه ...

اعضای

اعضای رئیسه چار باشد بهر تو کنم شمار هر چار
قلب و کبد و دماغ و خصیه گفتم به تو یاد میدار
تخم شنفتر اگر ز ماه قمر فین حل کنی در گلاب و بیخ بهار
در کشی تخم درت بدل قوت فرح آرد فزودت رخسار
معده و گرده را قوی دارد نگذارد ز ضعفشان آثار
درد قولنج را دهد تسکین حیض نکشت باده کند ادرار
بشکند باد را دفع کند زنبور ها را چه زهر کژدم و مار

~~در بیان نفع زرباد قولنج و دفع حیض قلیل و تقویت آن~~

کرمهای زرد که عسل بکف آری و نوشیش بهار
کم شود ضعف معده ببرد قوت شهوت از دل تو قرار

در بیان بیرون آوردن خار و دفع خنازیر

موش کشته ناید و بنهی موضعی که مانده در بکار

خار آرد برون از آن موضع | هر که ناید بجا خش آزار
بر خار ار اگر گذاری نیز | دفع گردد ز غم دهد تیمار

علاج از رستن موی

از زهار خو کند هر کس موی | نوکران را بسر گذارد بر زهار
چون بکرارش نماید موی را | باز زهار او نباشد هیچ کار

علاج درد سینه و پستان

خطمی از راه منفعت آمد | در ضمادات ذات صدر بکار
درم الثدی را دهد تحلیل | بگذارد علیل را بیمار

علاج مزاج سرد و گرم و بیان علامات سردی و گرمی

سه درم هر که برگ بادنگو | چو بشد و تر بتش کند لشکر
نافع آید ز بهر هر جنون | از برای جرب چه خشک و چه تر
حال گر گجوز و با غم و سودا | گردد از روی زمان زمان بهتر

ببرد

ببرد ضعف تن دهد قوت | بدل معده و جگر قوت

فاید گوگرد آب

شستن اعضا بگوگرد آب | واقع این آفت علت بر بشر
خارش اعضا و نسیان و جرب | رعشه و قوبا و فلج و خدر

در منع خواب در خلای معده

بود چون معده خالی خواب گم کن | که باید در بدن روح تو تحلیل
چو حرارت در بدن تحلیل یابد | برودت غالب آید بر تو تعجیل
ز بهر صحت باید صبر دارد | مزاجت را بگرمی کرده مایل

در علاج ریش ذکر

جاوشیر کاکسور را بکوب روان | خشک دارد ز بهر ریش ذکر
کو برای علاج ریش ذکر | بود در روی آن بهتر

در تقویت دماغ و بدن و دیگر تیز شدن ذهن

چه قیراطی از مشک رغبت کنی | نیکو بتن ز بهرت دماغ

دماغ کند تقویت زبن تیز
برد چون ز سردی بود درد سر

در تقویت دماغ و دل و کمر و تیز شدن ذهن و غیر آن

ناشتا چون شود ترا هر روز
درمی خوردن چند بید ستر

برهاند ز بعد تقیه آب
ز رطوبات و صداع و صرع و صدر

برد رعشه را و دفع کند
درد قولنج و درد پشت و کمر

در دفع سبات و صداع و قولنج و رعشه و درد پشت و کمرگاه

جگر خر چه بعصر پخته دهی
نبود هیچ از آتش بهتر

وگر کوشش چه دهی طفل را
گریه کمتر کند آن طفل دیگر

تقویت کبد و سپرز و دل و دماغ و نور بصر و معده و دفع باد را

سنبل الطیب معین را گفت
نیک بهر سپرز را جگر

دماغ و دل بود نیکو
شود ازوی زیاده نور بصر

نشکند باد معده را بندد
برد درد پشت و درد کمر

دفع رایحه سر و ...

حاکستر موی آدمی را د
ریزند چه بر جراحت سر

یا بهر چوب کشند در چشم
گردد سه روز ازان نیکو تر

در دفع ریزش ... کردن و بستن حیض و علاج زن بچه در شکم مرده و کرم کدو دانه امثال آن

از زراوند طویل ار یکه درم
با عسل نوش کند دفع کراز

حیض راند بچه بیرون آورد
حب قرع اندازد و کرم دراز

در دفع گرمی جگر

هر که را گرمی جگر باشد
گو طلب آب بوستان افروز

پس بیامیز با شراب زرشک
وانگهی میل میکنش هر روز

جهة فربهی و خوب رنگی روی ...

خوردن شیر گاو با خرما
رنگ نیکو کند گنه انگیز

فربهی آورد ولی وقتی
که ز ترشی کند کسی پرهیز

علاج صداع گرم

چون درد کند سرت ز گرمی
ازهر چه نه سرد و محترز باش

وانگه زنبه طلا طلب ارش کن | خطمی و گل سفید و خشخاش رشته

در علاج تنگ نفس

در سبوی نو کن و حکمت | چو سم گور خر بسوزد کس
بس خورد یک درم ازان هر روز | نافع آید ز بهر ضیق نفس

در علاج ورم زهر زنبور

بر ورم چون نهی افکنده گاو | گر کنی دفع زنبقی دورش
نافع آید چه ضمادش سازی | موضعی را که گزد زنبورش

زنانرا مایل خو کردن

گل سنجد چه ساید مرد اگر | با آب چشم خود سازد خمیرش
بزن هر که دهد زن با تردد | ز فرط دوستی گردد اسیرش

باز داشتن اثر آفتاب و آتش از روی خود

بیاض بیضه مرغ اگر مالد | ز خیل نیکوان بر روی مهوش
بیاض عارضش محفوظ ماند | ز تاب آفتاب تاب آتش

تنگ ساختن فرج

زن چو ساید در حیض قبل | از مسوکه تا بوقت خفتش
چون رسد نزدیک مرد از جماع | لذتی یابد که نتوان گفتنش

دفع مضرت شوکران و رصاص

هر که اندازدش بورطه بیم | خوردن مثل شوکران و رصاص
نفش سوده را بروغن گاو | چون خورد یابندش امید خلاص

دفع سرفه کهنه و کرم دراز

سیر را چون بری و میل کنی | سرفه کهنه را بود نافع
ور خوری خام بر نهار بود | کرمهای دراز را نافع

علاج بهق و دفع غثیان

ده درم هیل اگر کنی رغبت | از برای بهق بود اورا نافع
معده را تقویت کند باشد | غثیان را ترا نافع

منع جماع در صداع

ای که بستم به تنگنای جهان — که به تشویش باشی ز صداع
روز و شب مگذران به بیداری — خواب میکن گهی ز بهر فراغ
گر شفا بایدت جماع مکن — که مضرت در صداع جماع

تنگ ساختن فرج

زن دهد چون پرورش کرباسرا — در طبیخ عود و سنبل سعد و مشک
پس کند در دو ساعتی بر فرج خویش — سازدش گرم و معطر تنگ و خشک

قاعدهٔ کلّی در علاج

در مداوای مرض خواهم گفت — سخنی پاکتر ز آب زلال
بهر امراض سافل قی به — بهر امراض اعلی اسهال

جهة دفع بهق

از بهر بهق تو عاقر قرحا — دانگی و یکدرم ز اطریلال

بستان و بکوب و با عسل تر — دو سه حب ساز و مل کن نه اکثر
باش در آفتاب و گرم به بین — قدرت ذو الجلال و الافضال

بیان معجون که مقوی پشت و کمرست و از برای سرعت انزال

یکدرم عود و مثل او سنبل — مشک دانگی و سعد یک مثقال
ساز معجون بشهد و میش کن — که برد از دل تو رنج و ملال
کمر و پشت را دهد قوت — بکند رفع سرعت انزال

دفع اسهال سرفه و آواز گرفتن

صمغ عربی بسرفه نیکست — نیکست برای دفع اسهال
آواز گرفته را گشاید — یکشربت از آن بود دو مثقال

جهة تحلیل باد و ادرار بول و حیض و سده جگر و آماس پا و دست

از انیسون مداومت چه کنی — در شکم باد را کند تحلیل
کند ادرار بول و حیض و عرق — برد آماس دست و پای علیل

یا حنان یا منان یا بدیع السموات والارض
یا هدهد بحق سلیمان
وانه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی واتونی مسلمین
یا هدهد بحق سلیمان بن داود
کلکم والیه ترجعون

سده را که در جگر باشد
بگشاید با مربب جمیل

در تقویت قوت باه گوید

سه درم از شقاقل مصری
بستان و بکوب و خور بعسل

یکدو ساعت که بگذرد با زن
شو مقارن که دیگرست محل

از پرستوک خوری گر تخمش
دیده را روشنی آید حاصل

خون او ار بچه باشد زن
شهوت زن همه گردد زایل

دربیان تدبیر خوردن آب

خوردن آب در چهار محل
نزد ارباب حکمت است حرام

بعد از هر میوه و ز بعد جماع
بعد داروی کار و بعد طعام

دربیان تدبیر رفتن بحمام

آدمی را چه شود موجب رنج
ناشتا و با امتلا حمام

به که رغبت کنی طعام روی
سوی حمام بعد هضم طعام

دفع بسیاری احتلام

حی ما

الا هو یا من یعلم الغیب الا هو ... یا من امره بین الکاف والنون ... انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون ... [illegible] ... علی محمد و آله اجمعین ... [illegible]

خس که کاهو خوانیش هر کس خورد
آب گردش را دهد نفع تمام

گو تناول میکن و گاه و بیگاه
هر که را بسیار افتد احتلام

تشنگی بنشاند و خواب آورد
معده را بخشد موافق والسلام

دفع بلغم و ضعف قلب و نفخ جگر و ورم گرده و درد رحم و سده و نفث دم

در پی هر که خورد از ریوند
پاک سازد بدن ز بلغم خام

برد ضعف دل و نفخ جگر
ورم کلیه و درد ارحام

برد نفث دم فتق جگری
سده را هم گشاید بالتمام

تقویت سرد دل و معده و دفع سده

یکدرم از زعفران هر که خورد هر صباح
معده کند تقویت غم برد از دل تمام

سده گشاید دهد قوت زینت دگر
درد دل معده را نیک بود والسلام

دفع بسیاری سرعت انزال

خوردن خشخاش آرد خواب را
رغبتش کم کن ای ز بیداری سقیم

سرعت انزال اگر داری دهد
سرعت انزال را نفع عظیم

[illegible]

اصلاح بلغم و سودا شده

گر بگیری ز مقل مکفاف — اندکی زعفران کثیرا هم

پس بکوبی و حل کنی بعسل — مصلح بلغم است سودا و هم

سده بگشاید و براند حیض — تن کند فربه و توانا هم

دفع درد سر کند تمام — ببرد درد دست و پا را هم

بیان اعضای خون

عضوی دموی سه جنس باشد — گویم تو آن یکی بود لحم

باشند دگری سمین بود — یک جنس دگر که نامد شحم

دفع زکام و خون بینی و سرفه و وحشت سینه

جوشش جو البخار و دوی شهد او بقند — قوت دهد بعضو کند قطع نفث دم

دافع بود زکام و سعال و رعاف را — نافع بود به وحشت شش را و سینه هم

در بیان مضرت جماع بسیار

در شیوه شهوت مکن افراط که افراط — احداث تشنج کند قطع نفث دم

دافع

دافع بود زکام و سعال و رعاف را — نافع بود به وحشت شش را و سینه هم

در شیوه شهوت مکن افراط که افراط — احداث تشنج کند ضعف بصر هم

عارض شود رعشه و قوت رود از پا — تشویش دهد عرق نسا درد کمر هم

علاج درد سر و گوش

کشنیز و بنفشه و گل سرخ — هر یک درمی ز بیش و زن کم

بستان بکوب مثل معجون — از قند سفید سوده کن ضم

پس میل کن شکر که نافع آید — در درد سر و درد گوش را هم

علاج سرگردش و دفع رعاف صداع را

کشنیز بود مقوی دل — خون بند و درد سر کند کم

در رنج سدر مفید باشد — تشویش دوا برد ز درد هم

علاج سرفه و بسیار عرق و اسهال و نفث دم و تقویت معده

آب مورد انار سرفه را برد — عرق بند و شکم را هم

معده قوت دهد براند بول را		یک باشد ز بهر نفث الدم

علاج تقویت معده و نور بصر و دفع ریاح و قوت باه

بادیان باد معده را ببرد		روشنائی بدیده است بخشد
قوت باه را مفید بود		شربتی آمده از ده درم

دفع خفقان بلغمی

گر خورند از ربا و قیراطی		گرده خشخاش ز مشک با آن ضم
به شود بعد خوردن مسهل		خفقانی که باشد از بلغم

دفع فواق و نفوس و وسواس و صداع و درد پهلو و تقویت معده و جلای دندان

زراوند بود خصیصه سودمنده		فواق نفوس و وسواس را هم
دماغ و معده را باشد مقوی		صداع درد پهلو را کند کم
برد درد سر عرق النسا نیز		دهد دندان را جلا والله اعلم

آوردن فرح و تقوی دل و جلاء دل را

یکدرم زرنب اگر کوبی بهر صباح		بس خوب باشد شربت به ده درم

قوت دل آورد بخشد فرح		بادها را بشکند بندد شکم

تقویت معده و ماده و جگر و دفع صفرا و قی و خون و برنزدی استسهال قدیم

وولایه سرخ بوستانی		تقویت معده و جگر هم
صفرا بشکند مفید باشد		از بهر نوع قی و دم
قوت بخشد بگرده و پشت		استسهال قدیم را کند کم

جهت تقویت باه و دفع سرفه و فزونی شهوه

اگر کنجد شود با شیره زمیلت		کند با سرفه رنج سرفه را کم
منی افزاید و شهوت شود نیز		شود چیزی که نتوان گفت محکم

دفع رعاف و زهر کژدم

چون شود خون به بینی تو روان		آب سرگین تو چکان در دم
ور گزد عقرب بقول حکیم		جوم اورا بگیر و کن مرهم

دفع بلغم و درد مفاصل

نیم مثقال اگر از سورنجان		دانگی از زعفران نه بشنوی هم
کوبیا و کوفتش کنی بنهار		پس گلابا اگر بنوشی هم
بعلاج آورد مزاجت را		ببرد از مفاصل تو الم

علاج تنگی نفس و زخم رتیلا یعنی خایه گز

شبیخ از برای ضیق نفس نیک آمد		از بهر جب قرع بود با نظیر هم
رغبت کنی چه یکدرم از وی بجایست		کمتر رسد ز زخم رتیلا ترا از الم

علاج درد زانو و ریش سر

حنای سوده را با آب حائی		چه بر زانو نهی روشن کند کم
وگر بر ریش سر سازی طلایش		فراهم سازدش والله اعلم

دفع حکه و جرب چشم که درشتی اندرون پلک و آب رفتن

سه درم صبر زرد و نصف نبات		سازو بیزه و نگاه دار از نم
که بر دهد گهی کش در چشم		و جرب چشم خارشش را هم

دفع بلغم مقوی معده و جگر و دفع صبر زرد درد سینه

اولسته خوری چه نیم مثقال		بیرون برد از تن تو بلغم
نیکو بود از برای معده		قوت یابد از جگر هم
فارغ گندت ز درد سینه		تشویش صبر زرد کند کم

دفع صفراء و تشنگی و زهر عقرب

شود خورده سرکه با شیره صفرا		نشاند بر و تشنگی را ز مردم
ز دردش خلاصی دهد درد ریشرا		گذاری چه بر موضع زخم کژدم

فاین برگ میثور

برگ میثور چون خوری سر ریز		سخت گردد چه کشی داده دندان
برفزود درخت چه گل آید		بوی خوش هچو غنچات ز دهان
فرح آرد ترا در خاطر		غم نماند نبوی و جوش خندان
بدل و معده و جگر برسد		نفع بردنت از حد امکان
اشتها آورد و دهد یاری		هضم را گردت تمام بیان

در بیان مفرّح اعضای مفرد و مرکّب

عضو دان باتر دو مفرد — در حد رسم چون نماند عیان

جزو محسوس آن مثال رگ گل — ور نباشد چنین مرکب خوان

در بیان مفرّح و خوشحالی

بر لشم یک درم هر کس که بسوز — کند مقراض و با شهد زن جه خندان

بیامیز و بیاشامد دلش را — فرح بخشد شود خوشحال و خندان

توانا گردد و شهوت کند بعد — شود چیزی که میداند چه سندان

دفع آماس پستان

طلب کن شربت سکنجبین را — دقیق باقلی یکجا [illegible] پستان

بهم آمیز و از بهر مداوا — طلا میساز و بر آماس پستان

جهت بیرون آوردن پیکان

اگر پیکان بماند بر تن کس — جه انجیر ابدان بزن به پیکان

جو

[illegible]

جو پیچ نی طلا سازی بشهد ش — برون آید ز تن باشهد پیکان

جهت پختن دنبل و دمیله

بود نیکو مایل و دمیله — طلا سازند اگر باید ز گستان

کند بین و برندش چونکه در آب — شکم بندد گرش سازند بریان

دفع زهر سیاه دوده و سرگرفتن و صرع و سکته

هزار مهره و گوشت اگر خوری با شراب — بود مفید بدفع زهر جمله جانوران

و گر بسرکه خوری زهر را بود نافع — شود علاج سر درد را بود درمان

و گر بطفل دهی اندکی بسوده قند — ز صرع ایمنش بخش ز سکته امان

جهت آب رفتن چشم و تقویت معده و دل و دفع صفرا و بلغم

سنبلا گر بایدت زرد و کشی بچشم — کم گردد آب رفتن چشم تو در زمان

در هر صباح گر خوری یک درم بقند — قوت دهد بمعده و بدل نیز بیگمان

در ده درم نقوع کنی و آنگهش خوری — صفرا و بلغم از بکند دفع هم زمان

دفع سنگ گرده و بینائی چشم

[illegible]

سرگین موش دفع کند درد گرده | چون حل کنی در آب خنک در کشی روان
در چشم اگر کشی بر آنزدین آب خام | سازی چه شاف نرم کند طبع در زمان

تقویت معده و باه و دفع زحیر روده و حیض را نیز میدارد

آب آهن تاب را هر کس خورد | معده اش قوت پذیرد بیگمان
قرحة الامعاء و ضعف معده را | سود دارد آشکارا و نهان
حیض را نافع بود بندد شکم | کم رسد از خوردن او زحیرش زمان

در دفع بادها در شهر و عدم نعوظ و منافع آن

گر کشی انگور را در چشم خویش | چشم تو از تر باشد در امان
ور خوری اش کرده حب یک درم | بادها را بشکند اندر زمان
دفع هر زهری کند آرد نعوظ | بول راند حیض را هم بیگمان

جهة دفع کرم کدو دانه و کرم دراز و ضعف باه و دشمن را نافع بود

چند روزی چو مغز جوز خوری | گویم از صد یکی منافع آن
از کدو دانه‌ات خلاص کند | برهاند ترا ز درد میان

آنکه

کرمهای دراز را بکشد | بجز ناف را بود درمان
ور بود دشواریت بشود انگیز | کار دشوار تو شود آسان
ور با نجیر ضم کنی از زهر | نه ضرر عایدت شود نه زیان

جهة بر نیامدن موی از زهار و سهولت حمل زنان

موی نروید دیگر ار گشنیز خشکش را | بس گذاری بر زهار دیگران
زن اگر دشوار زاید زهر اوش | ماند در وی بخش کو زاید در زمان

دفع اسهال و دانهای خرد یا خارش که زرد آب از آن بیرون آید

تخم ریواج را کنی چون میل | رنج اسهال را کند درمان
ور بمالی بر خارش کنجد | چوب و حکه را بجرب دان

دفع خارش چشم و آماس و سوزش آن

شادنج را اگر کنی مغسول | بس بیامیزیش بشیر زنان
گر عزیزی بچشم خود ببرد | خارش را و سوزش آسان

جهة دفع سم گزنده

زهرهٔ سنگ پشت گر خوری | بکند دفع زهر جانوران
ببرد سم و امتحانش کن | گرولت راتر دولت دوران

جهة تفریح و تقویت معده و جگر و دفع درد شکم

دو درم گر خوری ز جوز بوا | شودت بوی خوش عیان ز دهان
جگر و معده را دهد قوت | بیگمان ببرد درد میان
اشتها آورد گشاید ادرار | فرحت بخشد کند خندان

جهة عظیم ذکر

کرم سرخی که او ز طین کوبد | خشک سازی چه پس از شستن آن
نرم سازی بروغن کنجد | بنهی بر ذکر مرد جوان
ذکرش گردد از آنگونه بزرگ | که زن آمد ز خوش بفغان

جهة دفع کرم

زور دو رک

زور دو برگ شفتالو بسر بر | بکر دو آب آنرا بکف بستان
فرو خور در صباحی یک پیاله | که حب القرع را اندازد آسان
و گر کرم دراز خورده باشد | کشد بگذارد آثاری از ایشان

ایضاً جهة کرم

هر که با باد سر خشش را | چار مثقال تخم نه افسردن
ناشتا میل کند هر سحری | که بود در تنش آرد بیرون

جهة پاک ساختن معده از خلط و علاج دردها

معده از خلط کند پاک اگر میل کنی | ده درم آب چغندر دمی عاریون
درد قولنج برد درد درون درد کمر | درد با درد درون درد سر درد کمر

مضرت چهار چیز

آدمی باید که بس مجتنب از چار چیز | تا برد از اهل دانش در جهان حکمت گرو
از امتلاء معده و از رگ زدن در ممتلا | وز جماع ناشتا و رفتن حمام نو

علاج چشم طفلی که ازرق چشم

فندق ار سوزی و بر نشی برت — پس بسوی بر فرق طفلی بکف
چون بماند چند روزی بر سرش — چشم اگر ازرق بود گردد سیاه

در تقویت باه و علاج سرعت بطی

نخود ار خوری خام و خواه پخته — خورد چون کس فزاید قوت باه
برد رنج سعال و تنفس را — کند ادرار حیض و بول

خاصیت تخم شلغم

تخم شلغم چو پس از کوفتنش — بعسل چون کنی بیکره و گاه
نرم سازد شکم و نیک بعد — دفع سم را قوی کردن باه

نافع تمام در حفظ موی

مورد اگر در روغن کنجد کنی — و آنگهش صاف کنی بگره و گاه
ریزش بر موی مالی مو را — موی از ریختن دارد نگاه

در خواص سکه

سکه هر روز اگر کسی مالد — بر تن خویشتن شود فربه
در بغل بران درم که بود — بر کشد ران حصه گردد به

آداب خوردن چیزها

قوت جسم و جان اگر خواهی — زیر این نه رواق فیروزه
نان یک روز بایدت خوردن — لحم دو روز و آب سه روزه

در بیان ارواح و حال آن

در تن آدمی سه روح بود بدان — اولش آمده است حیوانی
دوم او طبیعی آمده است — سیم از نیست غیر نفسانی
جای اول دل و دوم جگر است — جای ثالث دماغ تا دانی

دفع و فایده خصیة الثعلب که دافع حدت است و مقوی باه

خصیة الثعلب ار خوری بعسل — کرده معجون چنانکه میدانی

ورکنی نرم و درکشی شراب | سخت گردد دعاکه میدانا

گرحذر باشد نس مفید چه حذر | شد چنانم گمان که میدانی

جهة دفع کلف و صفرا

سقمونیا با آب جو با قلا | نافع بود چه بر کلف رو طلا کنی

برصد ساله گر بود آن مرد | سر بر آرد عصای او حنایا

در علاج ریش بینی

بموم و روغن و کنجد چه زر نیخ | بیامیزی ز بهر ریش بینی

بس اگه مال امک فرصتی را | عجب بینم که دیگر ریش بینی

در علاج درد پشت

چون بجوشی نیم متقال ز حنا | پس تقریبش کرده شربین کنی

ناخوشی گر باشدت از درد پشت | ناخوشی گردد بدل با خوشی

جهة زیادتی نور چشم

چه مرجان سوزی شوی تو بعتبر | نبات مصری اعلا فزایی

بس انجمخ کنی در دیده خویش | فزاید دیده ات را روشنایی

در علاج شبکوری

کبوتر را چه سر با بر بسوزی | بکوبه و به بیزی و بسایی

کشی در دین شبکوری کنی دفع | رود ظلمت فزاید روشنایی

در آشتی قی

بیا ز نرکس ار جوی و آتش | بیا شامی لبش هد آید تر اقی

بقی آرد برون ز معده اخلاط | بتن بینی لب طرفه اطی

للبول علی الفراش

کسی که فراش بول نماید نان مقابل یک کف دست خشک نان پزند و در روغن پنبه دانه در دیگ کنند و نانها را با آن روغن بریان کنند و هر روز چند عدد از آن نان بخورد دیگر بول نکند

خاتمه کتاب گوید

بدستیاری کمال کشد این بیان اتمام | که آفتی ز انقلاب ایامش مباد
ز خواندنش بفواید رسند چون اخیار | بود فواید اخیار سال ایامش شر

تمت الرسالة

هندبا و کاسنی صحرای و بستانی میباشند سرد است بدرجهٔ دوم بستانی آن بقدر حاجت و نوشیدن و ضماد و ورمت معده را تسکین دهد و آب آن خفقان دفع کند و صحرای را طلوق خوانند سرد است و خشک بدرجهٔ اول بیاض العین و گزیدن کژدم و زنبور گزیدن و برص و تب ربع و درد و غلان را نیکو بود اگر ماه تشنه بود کاسنی با گوشت آب بخورد اگر مریضی تمام بود به شود که دیگر مرض معاودت نکند بقول صاحب الموقات والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم
فی التوحید باری تعالی

ای درد تو آماده علاج همه ها | خو در غمت من بیمار خسته دلا

84

تضرع بحضرت حکیمی که دافع انواع مرض در حقیقت اوست **بیت** ای یاد توشه از آرزوی اهل صف | لطیف تو طبیب دل ارباب صف
بیمار معاصیم ما ز ابر بستان | از رای شفاعت رسول شفا

علاج امراض سر

مطلق صداع خواه سببش خلطی از اخلاط باشد و خواه چیزی دیگر را علاج

ای دیده ز درد سر و لت رنج و عنا | ترک و کنم و طلب راحت را
خطمی بنفشه سبوس گندم | مجموع بجوشان و در آب شو با

صفت بانوبه مذکور

گل خطمی بنفشه از هر یک مشتی سبوس گندم سه مشت همه را در برنج کاسه آب جوشانند تا نیمه آید نیم گرم بانوبه کنند **صداع دموی** یعنی درد سر که از خون باشد علامتش سرخی چشم و روی و شریانی دهانست ای درد سر تو گشته از خون بیدا ۵۰ گر تو ازرگ سر روبخت ۵ ۵ ۵ ۹

شربت از گلاب و قند و آب لیمو ترتیب کن ماش عدس ساز غذا

صداع صفراوی

یعنی درد سر که صفراوی علامتش تلخی دهان و زردی چشم در ویست

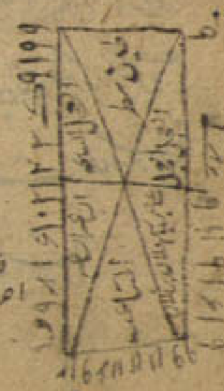
رباعی

در دسر تو اگر بود از صفرا
صندل بکش با آب گشنیز طلا
از اشربه بیطلب شراب نارنج
وز اغذیه کشک و جو ماش واکرا

اگر خواهی کسی عاشق تو شود بنویس این جدول را در میان کاغذ ... [illegible] عاشق دیوانه گردد

عبدالمطلب ... بازار ... [illegible]





و بمحبت فلان بن فلان علی حب فلان بن فلان
... [illegible] برتخته چوب ... [illegible]

[illegible]

حساب ابجد به نقل ... [illegible]

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
یکی	دو	سه	چهار	پنج	شش	هفت	هشت
ط	ی	ک	ل	م	ن	س	
۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	
نه	ده	بیست	سی	چهل	پنجاه	شصت	
ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث
۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰
هفتاد	هشتاد	نود	صد	دویست	سیصد	چهارصد	پانصد
خ	ذ	ض	ظ	غ			
۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰			
ششصد	هفتصد	هشتصد	نهصد	هزار			

۸۵

[illegible]

۱۱۲۹

بسم الله الرحمن الرحیم

روایت است از معاذ جبل و کعب الاحبار که سالی دوازده هزار
بلا از آسمان نازل میکردد یازده هزار بلا در ماه صفر و
یکهزار در باقی ماهها و یازده هزار بلا در روز چهارشنبه صوری
نازل میشود هر کس در روز چهارشنبه صوری این دعا بخواند تا
سال دیگر در پناه ایزد تعالی باشد دعا این است

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم اصرف عنا شر هذا الیوم ٥ و
اعصمنا من شومته ٥ واجعله اللهم انزل
علینا برکة واسعة ٥

واجنبنا عما نخافه من نحوساته ومکروهاته
بفضلك ولطفك یا دافع الشرور
ویا مالك یوم النشور یا رب یا غفور
برحمتك یا ارحم الراحمین ٥ روز چهارشنبه سوری
این اسمها را بنویسد و با خود دارد هیچ جور بر او کارگر نشود

خصوص نعنک

ماسون ٥ والهون ٥ واللسون ٥
یهال هوی هالی

ارسون ٥ میطرون ٥ بجهة برآمدن حاجات

هر کس را حاجتی باشد یکهفته این کلمات هم را بخواند خدای تعالی
حاجت اورا برآورد

روز شنبه هزار مرتبه بگوید لا اله الا الله محمد رسول
الله ٥ روز یکشنبه هزار بار بگوید یا حی یا قیوم
روز دوشنبه هزار بار بگوید اللهم صل علی محمد
و آل محمد روز سه شنبه هزار بار بگوید لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم روز چهارشنبه
هزار مرتبه بگوید استغفر الله العظیم روز
پنجشنبه هزار بار بگوید یا الله یا الله روز
جمعه هزار مرتبه بگوید سبحان الله و بحمده
از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مرویست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

با امیر المؤمنین علیه السلام وگو که هرگاه ترا امر دشواری پیش آید
این دعا بخوان ٥ اللهم انی اسئلک بحق محمد
و آل محمد ان تنجینی من هذا الغم ٥

نسخه دفع بواسیر

خون خر سفید را چهار مرتبه در آفتاب گذاشته بر بواسیر
طلا نمایند گوشت انبوه از نهند و نیکو شود دیگر
زهره خوک را خشک نمایند و بر بواسیر نهند خوب شود دیگر
استخوان خوک را بسوزانند و بر بواسیر پاشند خوب شود
دیگر خون کلاغ را بر بواسیر بمالند بسیار نفع دهد
و انجیر خوردن همیشه صاحب بواسیر را نفع بسیار دهد

معجون فلاسفه

که آنرا مادة الحیوة میخوانند و این معجون منسوبست بفیلسوفان
خاصیت وی آنست که بلغم را دفع کند و قوت هاضمه
دهد و اشتها بهم رساند و حفظ بیفزاید و ذهن را تیز گرداند
و سردی و چکیدن کمیز دفع کند و بادها بشکند و منی
بیفزاید و قضیب محکم دارد و هر زحمت و درد مفاصل
و درد پشت را عظیم سود دهد و دندان محکم کند و هر
زحمت که از سردی بود زایل گرداند صفت آن
فلفل و دارفلفل و زنجبیل و دارصینی و پوست اترج و آمله
مقشّره و شیطرج هندی و زراوند مدحرج و بیخ بابونه
و [illegible] و مغز چلغوزه و خصیة الثعلب از هریک ده
درم بابونه پنج درم مویز منقی سی درم عسل مصفی کف
گرفته سه وزن ادویه شربتی یک مثقال یا دو مثقال

شراب انجیر

گرده و مثانه را نافع بود و آب پشت بیفزاید و
قوت باه دهد و درد پشت را ساکن گرداند صفت
آن نخود یکمن و نیم کوفته در پنجمن آب بریزند تا بدو دانگ
آید و انجیر سفید دو من در شش من آب پالوده و نیم وزن
طبیخ انجیر عسل مصفی اضافه کنند دارصینی و خولنجان
و سنبل و قرنفل و زعفران و [illegible] از هریک یک درم کوفته

در صره بسته در طبیخ بجوشانند تا بقوام آید شربتی
پنج مثقال بعد از غذا و پیش از غذا شاید تناول کردن

شراب خشخاش

بهترین آن بود که از خشخاش با پوست بپزند اما اگر
نحجی داشته باشد نزله را نافع بود و ریش سینه را و سوزش را
سودمند بود و ماده دقیق را غلیظ کند و تبهاء حاده را
ساکن کند و خواب را زایل کند صفت آن بستانند صد عدد
خشخاش بزرگ با پوست و نیم کوفته با پنج رطل آب باران
بجوشانند تا بیک رطل آید و شیره آن بر دارند یکمن قند
اضافه کنند و اگر بی پوست خواهند چهل درم خشخاش

نیم کوفته در ستوری که گفته شد با یکمن قند بکار دارند

نسخه حب جدوار

جدوار خوب سه مثقال فادزهر بری مخلصه دار دو مثقال عنبر
اشهب سفید یکمثقال مصطکی یکمثقال زعفران خوب
یکمثقال گل خوراه مثقال با آب صمغ عربی خمیر نموده بقدر ماش
کوچک حب سازند جوانان هر ماهی بقدر یکماش و پیران
هر جمعه یکماش بخورند نسخه معجون بجهت رفع اسهال
گلنار فارسی چهار مثقال آرد کندر چهار مثقال خرنوب شامی چهار
مثقال تخم مرو چهار مثقال تخم حماض چهار مثقال زیره کرمانی
چهار مثقال مغز هلیل چهار مثقال پوست پسته چهار مثقال نشاسته

۸۹

چهار مثقال خشخاش ~~سفید چهار مثقال~~ اجزا را بو داده و کوبیده

و بیخته و سه وزن اجزا شیره آمله و اگر شیره آمله نباشد

دو شراب بجوشانند بعد از آن اجزا را داخل معجون ساخته هر روز

دو مثقال بخورند و از پی آن یک پیاله گلاب بسیل نمایند البته

تجربه شده است ۰ ۰ ۰ نسخه مرهم کافوری که ده ده طاهر تبریزی

ترکیب نموده ۰ صندل سفید پنج مثقال ۰ جیوه پنج مثقال ۰ دار شکنه

پنج مثقال ۰ شاه دانج هندی سه مثقال ۰ گوگرد سرخ پنج مثقال ۰

[illegible] سه مثقال ۰ حضض پنج مثقال ۰ اجزای مذکوره را

علیحده کوفته ۰ و جیوه و دار شکنه را با سم مقتول ساخته با به

ربع [illegible] و مغز ساق گاو [illegible] اجزا را [illegible] و [illegible]

تا دو جسم شود بسیار لطیف و مفید است ۰ شربت عناب جهت

تب لرزه ۰ عناب یک سیر ۰ زرشک دانه یک پانزده این

دوا جسمها را جوش نموده و قند داخل کرده تا بقوام آید بعد از آن

صاف کرده طباشیر چهار مثقال ۰ ورق نقره ۰ و طلا قدری

داخل کرده هر روز بقدر یک قاشق بخورند که مجرب است

فصل دیگر

دوای [illegible] باد در بدن [illegible] ۰ سورنجان ۰ خولنجان ۰
پنج مثقال ۲ مثقال

زنجبیل ۰ جوز بوا ۰ گل سرخ ۰ عود صلیب ۰ ۰ ۰
۲ مثقال ۲ مثقال ۲ مثقال ۲ مثقال

اجزاها را نرم ملایم کرده با گلاب بجوشانند طلا نمایند بر اعضا

بمالند فصل حب [illegible] جهت شاه سلیمان ساخته بود

[illegible] جهت قوت باه [illegible] ۰ [illegible] ۰ مشک ۰

عنبر ٥ قرنفل ٥ خولنجان ٥ مصطکی ٥ خصی الثعلب ٥
یکمثقال یکمثقال یکمثقال یکمثقال یکمثقال

اجزا را بسوده حب کنند بقدر مغز فندق با آب نخود یا شیر تازه میل نمایند

فصل معجون جهت قوت باه نظیر و عدیل ندارد در وقت خواب

شبی بقدر جهت میل نمایند طریق ساختن آن آب پیاز چهل مثقال

عسل مثقال با یکدیگر جوش دهند تا بقوام عسل بیاید میل نمایند

فصل دیگر هر که هر صبح بقدر یک مثقال شیر گاو با دو مثقال

ترنجبین میل نمایند منی را زیاد کند فصل معجون جهت

قوت باه نظیر ندارد عاقرقرحا ٥ مغز حب الخضرا چابلاقوچ باشد
دو مثقال چهل مثقال

تخم شونیز ٥ خولنجان ٥ تخم گندنا ٥ مغز نارجیل ٥ به چندان عسل ٥
مثقال مثقال مثقال مثقال

معجون ساخته شربت دو مثقال میل نمایند فصل جهت ضعف

معده اما از قوت هاضمه باز مانده باشد ٥ عرق نعنا کهنه ٥ کشنیز کهنه ٥
مثقال مثقال

تخم مورد ٥ صلایه کرده بروغن پاشیده جوش دهند بعد از قوام میل نمایند
یکمثقال

تا سه روز باقی مانده هر روز سه مثقال ٥ قصوه ٥ زبان گنجشک ٥

لسان العصافیر گویند به مثقال نبات سفید کوبیده حب نموده بعد از

طعام و بر رند مقوی باه است فصل نسخه مسهب مغز فندق ٥ جوز بوا ٥
مثقال یکمثقال

نبات سفید ٥ در بالای زرده تخم نیم برشت پاشیده بنوشند ٥ فصل
مثقال

جهت کوفت خفقان بلغم و جدا کردن سینه قورشی او در می اعتب الثعلب شیر

عرق گرفته هر روز یک پیاله باید خورد بعون الله تعالی از آن سینه را دفع میکند

فصل

بدانکه چند علامت در زن هست هر زن که یکی از آنها داشته باشد

آبستن نشود اول آنکه زادهٔ ذات اش باد بود دویم آنکه زادهٔ ذات اش

گوشت زیاده بود و سیاه شده باشد سیم آنکه زادهٔ ذات اش زرد آب بود

چهارم آنکه زادهٔ ذات اش حایض بود پنجم آنکه زادهٔ ذات اش خون بود

زرد فصل در بیان نشدن فرزند پنج علت بود اول آنکه در
رحم زن گوشت رسته بود دویم آنکه باد در رحم زن گرفته باشد سیم
آنکه کند که آب زن در آب مرد آمده باشد چهارم آنکه موضع فرزند
گرد دیده باشد پنجم آنکه جادوی کرده باشند ششم آنکه حیض زن بسته
باشد هفتم آنکه طبع زن سرد شده باشد هر زن که گوشت زیاده
در رحم او رسته باشد در وقت جماع تهیگاه زن درد کند علاجش
مرداسنگ و جوز بهم کنند بپشم شافه کنند و در وقت حیض برخود
گیرد چون پاک شود غسل کند مرد با وی جمع شود آبستن شود علت دویم
آنکه باد در رحم زن گرفته باشد و در فرج گرد آمده باشد علامت آن
باشد که در وقت جماع دهن وی تنگ شود علاجش آن بود که زیت
روباه و زرده تخم مرغ خانگی و عنزروت باهم بیامیزند و
بر پشم شافه کنند و در وقت حیض برخود گیرد چون پاک شود غسل

کند مرد با وی جمع شود آبستن شود سیم آنکه کند که آب مرد در
رحم گرد آمده باشد علامت در وقت جماع کردن پشت وی
درد کند علاجش قدری سفیده خایه مرغ و قدری مرداسنگ باهم
آمیخته و مرد با وی جمع شود و در وقت حیض برخود گیرد چون پاک شود
غسل کند آبستن شود چهارم آنکه در جنس گردیده باشد علامت آن باشد
که وقت جماع کتفهای وی درد کند علاجش آن باشد که قدری روغن
جوز با آب سداب بیامیزند و بجوشانند و چون از حیض پاک شود بپشم
شافه کند و برخود گیرد پنجم آنکه جادوی بروی کرده باشند وقت جماع
سر زن درد کند علاجش آن باشد که زهره خروس با روغن حل کنند و
زن در وقت حیض برخود گیرد بعد از آن پاک شود مرد با وی جمع شود
آبستن گردد فصل اگر زهره خروس با بران راست ببندند
چندانکه خواهد جماع کند فصل

[illegible]

بخورد و اگر در کشاده
نشود دانند حرارت دل بر هنر
و علامت آب ماء العسل بر هنر
و چون کشاده نشود جلاب
سکنجبین ماء العسل دهند
تا پاک شود بیکرند تندرو دم
الاجوین از هر یکی پنج درم
گل کیخ و گلنار و کهربا از هر
یکی دو درم گل ارمنی سه درم
شربت دو درم با رب
سیب بدهند و بیاید
دانست معده بچو شکل
کدو است از عصب و لیفها
و آواز آن است که تنها ازین
عصب کو بند و این لیفها
بعضی از پهنا و بعضی بدرازی
نهاده است و ... معده
بدین لیفها است و بیمارها

زیادی که از جهة آزار سینه که زکام بسینه ریخته شده باشد بود

دستور باید نمود ۰ لعاب گل خطمی ۰ لعاب تخم مرو ۰
یک پیاله یک پیاله

لعاب به دانه ۰ موم سفید ۰ پیه بز ۰ روغن بادام ۰
یک پیاله ده مثقال ده مثقال ده مثقال

مغز ساق بز ۰ روغن گل سرخ ۰ اجزا را داخل
ده مثقال ده مثقال

یکدیگر نموده بجوشانند تا لعاب تحلیل رود

موم روغن نموده بسینه بمالند مجربست

دوای دیگر جهة آزار سینه نافع است

اصل السوس مقشر بهدانه کتیرای
یک مثقال یک مثقال یک

بادام مجموع جوشانیده بغایت دوا
مثقال

صاف نمایند شیره تخم خشخاش داخل

آن نموده طرف صبح ناشتا بیاشامند

۰۰ بغایت نافع است ۰۰۰

[illegible]

٩٣

[illegible]

صفت اسب چارپای بود و در میان جانوران بزرگی

و نجیب تمام و خرم و قوی و توانا چنانکه اگر در جنگ از مردم

و سلاح و اسب و غیره مقدار چهار قدم باشد بدر برد و غم ندارد

پس چنان توانا داشت ازوی بر روز ترغیب اگر اسبی

سرکش بر لجام باشد و شب در راه کم خندد بواند و بغایت

لجوج بود اما خاصیت او بسیار است اگر کسی او را با پیه گرم کند

بهر جا که مالد موی برآورد و اگر دل استر بخورد زنی دهند هرگز بار

نگیرد و اگر سم استر بسوزانند و خاکستر شی بروغن زیتون مرهم

کنند بهر جا که طلا کنند در زمان نغمه موی برآورد و دیم گوشی

استر اگر بر ... زن بمالند اگر آبستن نشود و در میان شراب

اگر بخورد کسی دهند مست گردد ۰ صفت خر ۰

خر جانوری باشد بیچ کسی و در طبع او شوخی است که هیچ

[illegible]

جانوری راخیت اگر کسی بار بر ماهی برد و هرگز کم نشود و خاصیت او بسیار است
و در کتاب تاریخ آورده اند که هر مرد شتی خاک آن موضع که خر غلطیده
باشد بردارد و در زیر خانی که نان در روی آن می خورند نهند و هر که
از آن نان بخورد چندان بخندد که سست گردد و گفته اند
هر چند وقت در گردن خر مهره پدید آید چون کسی چابک دست
باشد اگر آن بگیرد و با سبزه پرورش دهد او گردد بسیار نرم باشد
و مارگزیده را نیک بود و باز هری معتبر بود و هر که مهره را با خود
دارد در چشم خلایق عزیز و محترم باشد و قیمت دارد و اگر کسی
در دندان خر آویزد بانگ نکند و در گوش بر روغن چرب کنند
همان فعل دارد و اگر کسی را علت در انگشت برآید و هیچ
کس نگوید و در گوش خر نهند ساکن شود و در دو خاصیت بسیار است
اگر سر خر در خانه دفن کنند هر که در آن خانه باشد خواب نکند

اگر کسی را صرع باشد در پوست خر نشیند به شود اگر پوست خر
در خانه ها که کنه که ندکان در آن بکمر بزنند و اگر سرگین خر بر نیف
زنند سه قطره در بینی کسی بچکانند که خون آید بازدارد و اگر شیر خر گرم کرده
هر کس بخورد بمیرد و علاج ندارد و مگر سرگین آدمی خشک کرده بخورد
و اگر زنی را در رحم ریش باشد پنبه با شیر خر تر کند و با خود بردارد
به شود و شیر خر علاج سرد و شیر باشد زهر است جالینوس حکیم گوید
جگر خر هر روز دو درم باید درم شیر کند و بخورد دیوانه که هر به شود
اگر کسی مفلوج و ناداران گردد و اگر کسی مارگزیده باشد منو خر خورد رو نمانند
و دندان ندریم گوشت خر هر که دانگی در شراب بخورد کسی دهد
بی هوش شود و اگر خون خر بخورد کسی دهند دلیر شجاع و او را بر جای
بمانند که موی برکنده باشد موی برنیاورد و اگر بخورد کسی دهند
دست و پایش بلرزد سود دارد ۵ صفت خر گوش ۵

واگر دل خرگوش را در بازو بندند هر تبی که باشد از وی رست شود
واگر پیه او را در روی کسی بمالند که مستی کند دیگر بمستی نکند
اگر پیه خرگوش بخورد کسی دهند فربه شود و زور او زیاده گردد واگر گوشت
او را بخورند باد ای گرده را بشکند و فایده کند واگر شاش خرگوش را
بخورد کسی دهند که تب ربع داشته باشد سود دارد واگر گله او را
بریان کرده بخورند عشقه را دفع کند اگر دماغ او را بینی بخورد برد
اسپستی اگر به بیخ دندان بمالند بی درد برآید و کسی را دندان
صفت همای همای مرغی است مبارک و مبارک سایه
هر که را سایه او بر سر افتد البته دولت بیابد و در کتاب
تاریخ آورده که هر که سر او را و مغز گربه و مغز کلاغ سیاه جدا
کانه بسایند و مقابل کنند و در سرمه دان کنند هر که از آن
در چشم کشد جنیان را ببیند صفت لقلق ۵۵۵

اگر زهره او را بخورد کسی دهند همه هلاک باشد و او را چون
شکنبه لقلق دهند شفا یابد گوشت او معده را سود دارد
و شهوت را قوه دهد چرا که گرم و تر است و بچه او بهتر بود واگر
خایه او را در زیر سرگین اسب نهند تا چهل روز بعد از آن ریسمان سفید
در وی بگذارند اگر سیاه برآمد نر است و آنرا بجای سفید
بمالند سیاه شود صفت عندلیب در وقت
آواز بسیار کند اگر گوشت او را بخورند بسیار گوی شود
اگر استخوان پای او در گردن کودک بندند از چشم بد ایمن
شود واگر گوشت او را با چشم خرخنک در پاره پوست بره
کوهی بندند و در بازوی کسی بندند بیداری بر او غالب گردد
تا آن باشد در خواب نرود صفت گنجشک
با مردم انس تمام دارد و در خانها میباشد و مار دشمن وی باشد

و هر که سرگین او را با آب باران بسایند و در چشم کشند شب کوری را
ببرد اگر خون او را با زهره بیامیزند و آرد عدس بدان اضافه کنند
تا هنگام مجامعت بر قضیب طلا کنند و کف پای بر زمین نهند
مجامعت را تقویت تمام و لذت عجیب بخشد گوشت او
مقوی باه بود و باد را دفع کند و تخم او را با جوز ... ماهی
خاصیت دهد و چنین تخم او را بر ... طلا کنند با صلاح آرد
اگر سرگین او را در شراب بجوشد کسی دهند مرتبه اول ... کشی
کرده است حکم مرده باشد اگر سرگین او را در چشم کشند شب
کوری ببرد **صفت** طوطی مرغی است که در هندوستان
بسیار باشند از آنجا بجاها برند و در وی سخن آموزند چاره
لطیف است آینه روشن باید گرفت در آنکه صحرا او را
سخن میآموزند روی خود را در پس آینه دارد و با او سخن

گویند اگر سرگین او را بر جراحت نهند به شود **صفت**
مار حکیمان گفته اند اگر مار را بدست چپ گیرند و خشم زند اگر
سر او را جدا را انگشت جدا کنند و گوشت او را با روغن
بریان کنند و بخورند زندگانی دراز کند زهر مار افعی زهر
قاتل است و در حال بکشد اگر خون افعی در چشم کشند تاریکی
چشم را زایل گرداند و شبکوری را ببرد اگر موی بغل یا زهار را
برکنند به پیه او طلا کنند دیگر موی بر نیاورد و اگر دل او را
خشک کرده بر کسی ببندند زهر بر او کار نکند و تب ربع را دفع
کند و بقراط حکیم گوید که گوشت او نافع امراض عصب است و اعضا
را قوت دهد و دیر پیر کند و آن پانزده نام است
صفت رازیانه طبع او گرم است و بول بکشاید و باد
بشکند و سودمند بود و اگر زنجبیل با رازیانه بخورند فم تیز کند

بار چنین بیمار شود واز پانه نخورد و به شود و در تری چون زنان
خورند شیر زیاده کند اگر چوب او را بر دندان مالند سفید کند
واگر آب او را چون سرمه در چشم کشند روشن شود ه
صفت خرمل طبع او گرم و خشک است اگر بفارسی
اسفند گویند بلغم براند و زنان را حیض بگشاید اگر بر سر دی نهند
سود دارد ه صفت خردل اگر خردل و زرنیخ برابر
کنند و با شیر تر کنند و بر روی که زرد شده باشد بمالند
نیک شود ه صفت زیره اگر زیره را بکوبند و در روی
مالند زرد شود و زیره را دود کنند پشه بگریزد اگر منی آدمی
بجامه رسد به آب زیره بشویند پاک شود واگر قدری زیره در گوشت
گوسفند کنند و بکشند بیمش زود بر آید و آسان اگر زیره
کوفته در سوراخ مور ریزند همه بمیرند صفت

بزرانج طبع او گرم و خشک است اگر کسی سه درم بزرانج
کوفته بخورد در بیم هلاک شود و اگر ناکوفته بخورند فربه شود و اگر
بکوبند و بخورد کسی دهند بیهوش گردد و دیر بیدار شود و اگر
سرکه در گلو کسی ریزند ه صفت خشخاش طبع او گرم و تر است
آب پشت را بیفزاید چنین بسیار خورند سینه را نرم کند
و تن فربه شود ه صفت تودری اگر بسیار خورند ه
گرده را سخت کند و آب پشت افزاید جماع را قوت
دهد و شکم را منفعت کرداند ه صفت
بزرخواتونا قارنیار و قرا گویند سرد و تر است چنین
با جلاب خورند تب گرم را سود دارد و سینه را نرم کند
واو را بفارسی سغیوچ گویند ه صفت کنجید

اگر کنجیده را با حریق سیاه کنجشک خورد بیفتد و اگر با آب کنجید
موی سر بشورند موی روشن کنند و زنان را حیض بگشاید
و کودک مرده بیفتد **صفت** آهو آهو جانوریست
پاکیزه و بوی دهانش بغایت خوش بود چنین آهو را ببینند
و آواز بر ورزند دنبال بجنباند و از مردم او را خوش آید
و در وی خاصیت بسیار است اگر سرگین او را با آب بسایند و با روغن
سرم بر موی مالند سیاه شود و شش آهو را اگر بالند بسیار بر تر
و روغن زیت بر وی کنند و بر جای دندان کودک مالند
بی درد بر آید اگر سُم او را بسوزانند و در ریش کنند به شود
اگر کسی را درد معده باشد مغز او را بخورد به شود **صفت**
خرگوش حکیمان گفته اند خرگوش یک سال نر بود و یک سال

ماده و هیچ جانور از وی ترسنده تر نیست چنین که بخسبد چشم بیدار
باشد و در وی خاصیت بسیار است خون او اگر در چراغ با روغن
گل کنند و بفروزند هر که در آن خانه باشد سیاه نماید اگر خون
خرگوش در چشم کنند آب دویدن را باز دارد اگر خون
او در سایه خشک کنند و با آب غوره بسایند و در چشم
کشند خارش را ببرد و اگر سر او را در کانه نمکی باشد که بخورند
خردمند گردد و بدخوی از آن برود و اگر پستان او را بخورد
زن دهند هرگز آبستن نشود و اگر موی او را در میان موزه
نهند سرما را کم دارد و اگر موی او را داغ کنند بر آنجا که سرما
رسیده باشد به شود زهره او سفیدی چشم را سود دارد و
بسایند و در چشم کشند شب کوری را ببرد و اگر مغز سر او را
بخورد دهند که جامه خواب تر شده باشد فایده مند بود و

صفت وقلی و بفارسی او را خرزهره گویند زهریست قاتل
هر جانوری که از آن بخورد و یا آدمی بخورد بمیرد و اگر وشی از و بمیرد
اگر او را در جای دود کنند کیک و پشه بگریزند و اگر برگ
او را با مویز سیاه بکوبند و بندق سازند زن در وقت
حیض سه روز هر روز یک بندق در پشم مالند و بر خود برگیرد
از حیض پاک شوند غسل کنند و مرد با وی جمع شود آبستن گردد
صفت تخم انگشت اگر یکدرم سنگ تخم انگشت با هم
چندان فلفل با زهره گوسفند بسایند و در چشم کشند شب
کوری را ببرد باب دهم در روراق یکدرم برگ
گل سرخ با هم چندان قرنفل بکوبد و با خود دارد بوی قوت
دماغ دهد و عجب بکنند اگر برگ سیر بکوبد و آب او را در بینی
چکانند و مالند خداوند فالج را سود دارد صفت

٩٦

سندروس اگر او را بکوبند تا غبار شود و در پاره پوست کبیر بندد و شمع
افروخته بدست گیرند آن سندروس را او روشنائی بزرگ از وی برخیزد
چنانچه بهر جا که برسد بسوزد و مردم پندارند که آتش از دهن او بیرون
می آید صفت کهربا مردم پندارند که سنگیست و آن
صمغ است اگر زنی کهربا با خود دارد که بچه با شکم محکم شود و اگر کسی را
یرقان بود نیک است و خون از همه جا باز دارد صفت
جبر را ابر الماس مانند الماس را فرو نشانند جبر از وی را گویند
و طبع او سرد و خشک است معده را از صفرا پاک کند و تشنگی را
بنشاند اگر بر ریش مالند که گوشت او کنده باشد گوشت
از نو بروید صفت لعل چیزی آبدار بود و قیمت
تمام دارد و نگاه کردن مبارک بود و گونه زردی نیکو کند و چشم
روشن گرداند لعل خوب آن بود که چون بر کف دست نهند سایه

نداشته باشد قیمت وی زیاده بود **صفت**

یاقوت اگر کسی در یاقوت نگرد روی او سرخ شود گویند
یاقوت سه گونه است زرد و سرخ و کبود و در آتش نسوزد
و اگر بنویسند سرد باشد اگر در آتش نهند سرد بیرون آید و هر که
با خود دارد هرگز زهره نشود و غمگین نشود **صفت**

زمرد اگر زمرد سوده در چشم کشند نیکو شود و روشنائی
دهد اگر زعفران با زمرد سوده بر جای افشنده خون آید
باز دارد اگر با خود دارد و چشم بران کار کنند و او باز ات
اگر کسی را مار گزیده باشد زمرد و یاقوت را بسایند
معجون داده و دهند زهر برو کار نکند **صفت**

فیروزه گفته اند در هیبت مردم نقصان کنند اگر فیروزه
سوده در چشم کشند روشن شود و تاریکی از چشم ببرد هیچ

ابدار و قیمت بیشتر و نافع تر و سال نیکوتر **صفت**

لاجورد جنس برین صفت نیکوتر در چشم خلق عزیزتر و محبوب تر بود و
هیبت افزاید و مبارک بود **صفت جزع**

اگر در وقت زادن بر گردن بندند و دندان پادرد برآید
بشرط آنکه دریایی باشد و اگر در میان صدف دریا نهند و در میان
آب کنند و در سوراخ مور ریزند جمله بگریزند و صدف سوده
و دو سنگ در میانش بود اگر آن سنگها را بسرکه افکنند
در سرکه بجنبش آید و این سخت عجیب و غریب بود

فصل دویم در کردار زر و طلا و نقره و مس و آهن و زر و غیره

اگر زر سرخ در چشم کشند روشن کنند اگر گوش کودک بسوزن
زر سوراخ کنند در ریم نیاید و هیچ چیز از زر گران تر و سنگین تر
نباشد بران دلیل آنکه زر در میان صدف زیبق کنند بر آب

صفت نقره اگر نقره به بالین کسی باشد نبرد و اگر نقره را با برگ
زنی با خود بردارد هرگز آبستن نشود صفت مس اگر از مس
سوزن بسازند و در آتش گرم کنند و بخون تازه آبش دهند هر جا
سوراخ کنند هرگز بسته نشود و از جواهر مس زهر است اگر آب در
ظرف مس باشد و در آفتاب گرم شده باشد هر جای آدمی برسد
مرض باشد سرکه دماست و نیز از ظرف مس نباید خورد که زهر است
صفت آهن اگر مسمار از آهن بسازند و در درخت بکوبند
خشک شود و اگر خالهٔ آهن بر کسی بندند که در خواب بترسد فایده دارد
صفت گز طبع گز سرد و خشک است و در تابستان
چیزی از او آید چون عسل قطره قطره از شاخ او برآید اگر کسی او را
بخورد معده را قوی کند و هضم طعام کند و اگر بر اماس نهند
اماس را بخشاند اگر چوب او را بسوزانند و خاکسترش با آب ترکنند

پس از آن سرد شده بخورد کسی و شکم جماع تواند کرد و اگر کسی را درد دل
باشد طشتی را سرنگون بنهند و چوب گز را در زیر آن بسوزانند تا دود
بطشت رود و آنگاه بشویند و آب را بخورد وی دهند درد دل را
بنشاند صفت خیار اگر شاخ خیار را در خانه کنند
حشرات از آن خانه بگریزند صفت جلغوزه طبع
او گرم و تر است و در دُشت او معده و جگر را سود دارد
صفت عناب طبع او سرد و تر است و نرم است
و خون را صاف کند و روی سینه را نرم کند و نزله و سلعه را ببرد
و اگر از خون بود زایل گرداند و اگر میان می خورند مستی را باز
دارد صفت ترنج اگر پوست او را بگیرند و خشک
کنند و بسایند و در رکوی بندند و بخورد زنی دهند که
نیفتد اگر دختر است او را سرفه نباید و اگر سرفه کند

واگر کسی را مار گزیده باشد مغز دانهٔ ترنج را بکوبند و با آب گرم حل
کنند و بدو دهند که بخورد و قی کند و از زهر خلاص شود ∴
صفت نارنج پوست نارنج گرم و خشک است
و خوردن آن صفرا بنشاند تا آب ریشه را کم کند و مغز پوست
او زهر است و ترشی او زنگهای سیاه را ببرد و اگر روغن پوست
او بر موی مالند سیاه کند صفت گل طبع گل گرم
و خشک است خوردن و بوییدن معده را قوت دهد و آب گل موی
را سفید کند و درد سر و صفرا بنشاند اگر برگ گل خشک کرده در
چشم کشند نابینا شود باب در بیان گلها
والا سبزه است صفت نرگس اگر در وقت جماع
و در وقت آب ریختن چشم بدان افتد گویند بسته شود
اگر نرگس در میان نهند و بخورد کبر نشد کز اشتی نشود اگر آب

نرگس در چشم کشند شب کوری ببرد و اگر نرگس را بکوبند و بر زنار
بسته بکنایه صفت سوسن طبع او سرد و خشک است دماغ
گرم را زیان دارد و صرع و فالج را سود دارد و سوسن سفید درد
شقیقه را سود دارد و اگر بکوبند و در گوش کنند کری را ببرد
صفت لاله در لاله نگاه کردن چشم را روشنی دارد و اگر
او را با شکر بخورند صفرا بنشاند و طبع را نرم کند و تب یرقان را
ببرد و سعفه را نیک بود و اما سگ گیرد لاله را با گلاب و بنفشه
بکوبند و بر او طلا کنند درد بنشاند و اگر بر سر کنند موی را
رنگ کنند خاصه که بروغن تازه بجوشانند مفید بود صفت یاسمن
طبع یاسمن گرم و خشک است و باد را بکشد و دماغ را از رطوبت
صافی کند و روغنش درد مفاصل را سود دارد و برای خشک
گند و بیند و بشر حل کنند و بر کلف مالند و سود دارد

صفت شاسپرم تخم ریحان باشد اگر شاسپرم را
در مجلس شراب بر آتش نهند همه در خواب روند چنین بوی
او بدماغ ایشان رسد اگر گلاب بر وی فشانند بوی خواب
نشاط دل آورد و دماغ را قوت دهد و چشم را روشن کند
و اگر بکوبند بر آماس نهند که آن آماس اگر سردی بود سود دارد
و اگر آب او بر آماس خایه مالند سود دارد و اگر آب او را
در زیر کسی مالند که بچه فرو آمده باشد باز بجای خود رود و خون
او باز دارد و اگر تخم او با یک مثقال مازو سه شب بخورد کسی
که منی او در خواب شود فایده دهد اگر تخم او بریان کنند با روغن
گاو سه روز هر صباح یک مثقال بخورد و خون شکم باز دارد مرز
نگوش گویند طبع او گرم و خشک است و بلغم ببرد و قولنج
و لقوه و درد چشم را ببرد و درد علتی که از بلغم خیزد مرزنگوش بران

مانند به بود صفت بنفشه طبع او سرد و تر است
و خواب آرد و درد سر را ببرد و بوییدن گرم و صفرا را ببرد و دل را
نشاط دهد و تب گرم را سود دارد صفت آذرخش
هر که آذرخش را ببوید هر چه از فضلها در دماغ او باشد برون آید چنین
در شراب خورند و بویند مستی باز دارد و چون گل او بخورند
خون را صاف کند صفت نسرین طبع او گرم و خشک است
اگر دیوانه بوی آن را بشنود صرع او ببرد و به شود
صفت اکلیل فر در شراب خورند و بویند
مست نشود و چون گل او خورند خون صاف کند چنین بر روی
مالند ابله دار را ببرد و چنین بسیار ببویند معده را قوی کند
و خواب خوش آرد اگر برگ او بر جای بندند خون
ایستد صفت شبله طبع او معتدل است

دماغ را معطر سازد و لطافت دهد و دل را فراخ دهد و بوئیدن تشنگی
معده را سود دارد **صفت** خربزه گرم و تر است اگر کسی را
موافق باشد و خوردن او صفرا انگیزد پس از آن آب کامه و مغز بادام
باید خورد که به شود و خربزه که پخته تر و کوارنده تر است خوب است
صفت هندوانه سرد و تر است گرمی دل را و جگر
و مغز را سود دارد و در زکام و نزله و تشنگی را بنشاند اما
اشتها آرد چنین پس طعام خوردن معده را بالا آید اگر
پوست خربزه در تنور افکنند نان فطیر کند که اگر زیر دیگ افکنند
زود بپزد و اگر تخم او بکوبند و با آب تر کنند و در تنور مالند نان
خوب بریان شود **صفت** کدو طبع او سرد و
تر است درد سر را زایل گرداند و تب گرم را ببرد و تپش
جگر را ساکن کند اگر آب برگ او بگیرند و بر اماس گرم طلا کنند

سود دارد اگر بر سر کشند و شوسه از سر ببرد و اگر او با شکر
بخورند جامعت را قوت دهد اگر تخم او سه روز در میان روغن
بجنبید دارند که وی بیدانه برآید **صفت** بادنجان
سودای ست اگر برگ بادنجان را خشک کنند و بکوبند و در جای
بسرشند و در پا مالند هر علت که در پای باشد زایل گرداند
صفت ترب طبع او گرم و خشک است اگر با شتا
بخورند بلغم را ببرد و معده را قوت کند و آب پشت بیفزاید و
سفله را ببرد و اگر خشک کرده و دود کنند کژدم بگریزد و آب
او را در بهق مالند سود دارد و اگر تخم او در شیشه کنند و با سرکه
دختران در بهق مالند سود دارد **صفت** پیاز
طبع او گرم و تر است هر که پیاز را بسیار خورد درد شقیقه
آرد اگر پیاز در آتش بریان کنند و در ناصور بنهند به شود

دخول بازدارد اگر پیاز را پخته خورند بلغم در معده گرد آید چنین
پیاز دردهای دارند سموم کار نکند و اگر بر دندان مالند خفتن بازدارد
اگر آب پیاز را در چشم کشند شب کوری را ببرد **صفت**
سیر سیر در وقت کارند که کاسی ماه بود و طبع او گرم
و بخار اگر نهست و هر که کنده نشود و خوشی بوی بود اگر سیر را بود
نیم کنند و بر زخم نهند درد فرو نشاند اگر دانه سیر در روغن
بریز بجوشانند و شافه کنند و خارش معده را ببرد و خوردن
او بوی دهن را خوش کند و بلغم از معده پاک کند و لرزه از دست
و پا ببرد و لقوه را سود دارد و لیکن صفرا انگیزد و در چشم تاریکی
پیدا کنند و تشنگی آرد و اگر زهره گوسفند با آب سیر بیامیزند و بر گوش
چکانند کر را ببرد **صفت** چغندر اگر بیخ او را
در شراب افکنند سرکه شود و اگر سر بدان شویند موی سر دراز شود

و خوردن او سینه را نرم کند اما قولنج و سفرا زیان دارد و اگر ه
برگ او را با روغن گل بجوشانند و بر سر کل نهند موی برآرد ه
صفت غواصی غواصی مرغی باشد ماهی گیر از مرغابی ه
آبی باشد و صید او عجب باشد از آنکه در هوا گیرد و خود را بر آب زند ه
و ماهی بر باید اگر سرگین او را با شکر سفید بیابند و بخورد کودک دهند ه
ابرخوی باشد نیک شود **صفت** خطاف مرغی بود که ه
با آدمی سود نعمت تمام دارد و طاقت سرما ندارد و در زمستان ه
در گرمسیر باشد و تابستان در سردسیر باشد اگر تخم او را با روغن ه
بنفشه بیامیزند و زنان آبستنی بر خود بردارد زاییدن شان آسان ه
شود و اگر زهره او را در بینی چکانند موی او سیاه شود باید در وقت ه
عمل دهن پر از شیر کند و گرنه دندان نیز سیاه شود **صفت** ه
کز طبع او گرم و تر است چنین بچه خورد نزد او آن نکشد بیدر سفلرا ه

بیرد هرزکرنا گوید عجب دانیم که کسی گزر خوردن عادت کند وده
کنیزک داشته باشد همه را خشنود کرد و اندر اگر بجوشانند و آبش را
با انگبین بخورند شهوت را قوت دهد اگر تخم گزر در زنی دود کنند
که بچه در شکم او باشد بیفکند اگر دو درم سنگ تخم گزر با چهار درم سنگ
فانید بجوشانند و آب آن را بخورند ریگ از مثانه پاک کند اگر
آب گزر در اندام مالند خارش ببرد صفت شلغم
ناشتا بخورند سینه را نرم کند و سلفه را ببرد و آواز بگشاید اگر
بر دست و پای سرما رسیده باشد بنهند سود دارد و گوشت
بپزند و بخورند شهوت بیفزاید و روشنائی چشم نیک بود
صفت کلم جالینوس حکیم گوید هر که کلم را بجوشانند
طبع او نرم شود ولیکن باد در شکم افتد و خواب آشفته بینند
و در طبع او اختلاف است و خواب آشفته بینند و در طبع او

بعضی گویند که سرد و خشک است و بعضی گویند که گرم و خشک است
باب هشتم در ترها صفت بادروج اگر کسی
بادروج خورد و هر برگ کرم در شکم افتد اگر یک برگ او بخایند
و در میان نان گرم نهند عقربی گرم شود اگر آب او با سرکه
کبوتر در کرما ده برخورد مالند کری را ببرد اگر آب او با زهره خرگوش
در گوش چکانند پیدای گوشی را ببرد اگر آب او را با کافور در
بینی کنند خون باز دارد صفت گندنا هر که
گندنای خام بسیار خورد بوی دهانش ناخوش شود و دندان
را معیوب کند لیکن قضیب را سخت کند اگر تخم گندنا را
در سرکه کنند ترشی سرکه را ببرد اگر او را در بینی چکانند
خون باز دارد صفت کاهو طبع او سرد و
تر است و خواب با قوت دارد و درد سر را کند سلفه را ببرد

ورکام را سود دارد و درد چشم که از گرمی بود فایده دارد لیکن
آب پشت را ببرد و چشم را تاریک کند اما معده را گرم قوی کند و تب
گرم را ببرد و تشنگی بنشاند و اگر از قضیب خون آید سه روز
با سرکه بخورند خون باز دارد و خون را صاف کند اگر برگ او در میان
شراب خورند زود مستی آورد و اگر تخم او با گلاب بجا بیزند و در
بینی کنند خون ببرد اگر آب او با فوره در بینی چکانند درد سر ببرد

صفت سداب طبع سداب گرم و خشک است
طعام را بگوارد و باد بشکند و بلغم را ببرد اگر برگ او را بر خوانند
ضرع برخود ببندند به شود اگر آب او با فلفل بزن دهند بچه
از و بیفتد اگر زنی را حیض بسته باشد یک درم سداب و یک درم
روغن جوز بمالند در ساعت گشاده شود اگر آب آنرا
در سوراخ مورچه کنند جمله بگریزند اگر او را بینی کنند و درد سر را ببرد

اگر کسی قدح آب سداب بخورد در ساعت هلاک شود
اگر موی سیاه با سداب بکوبند و بر دندان کرم نهند درد بنشاند
اگر آب سداب با سرکه بجوشانند و رکوئی بر آن تر کنند و در پهلوی
چپ بنهند درد سر را ببرد اگر کسی را خورده باشد پنبه آب سداب
تر کنند و بر سر نهند سود دارد اگر گشنیز با سداب تر کنند
و بجوشانند و در چشم کشند شب کوری را ببرد

صفت کاسنی سرد و خشک است سده جگر را
و تب گرم را ببرد و درد شقیقه را زایل کرداند و درد سینه را
و تشنگی را بنشاند و هر علت که از جگر و دل خیزد سود دارد
و اماسی را بنشاند و خون را صافی کند و جگر را تازه دارد و چون
با نان و سرکه خورند زردی روی را ببرد اگر کاسنی را با نمک آب
و دیدن چشم را سود دارد اگر مرغی بکشند و شکنبهٔ او را برآرد

کاسنی کنند و بریان کنند بخورند خون شکم را باز دارد و اگر تخم او
بکوبند و با گلاب در پیشانی طلا کنند درد سر را ببرد و آب او
با کافور در بینی چکانند درد سر ببرد **صفت**
کرفس اگر شیر و تخم کرفس معجون کنند و بخورند ریگ از مثانه
پاک کند و درد زهار را زایل کند اگر آب او با نفت در غرغره کنند
او را گشاده نیز **صفت** کشنیز طبع او سرد و تر است
تبهای گرم را نیک بود اگر از پی شراب بخورند شراب ببرد
اگر بر سر نهند درد سر بنشاند اگر یک مثقال کشنیز با شکر سپید
بکسی دهند آن شب در جامه خواب شاشد آن علت را
ببرد و درد دندان و اندام و درد استخوان بنشاند اگر کسی را
قی آید یک درم کشنیز و یک درم گل ارمنی بکوبند و بخورند قی باز دارد
اگر کسی درد چشم داشته باشد تخم او و شیر زنان تر کنند با بادامی

پنبه در گوش نهند تا درد کند و شیر دختران در چشم او چکانند زود
شفا یابد **صفت** نعناع طبع او گرم و خشک است معده را
قوی کند و شکم ببندد و طعام بگوارد و شهوت آورد و چشم را
روشنایی دهد اگر تر با نان خورند بلغم را ببرد و باد بنشاند اگر تازه
باشد بخورد کرم شکم را بکشد اگر خشک کرده بخورند اندوه دل
ببرد و نشاط آرد اگر کسی از شراب بخورد بوی شراب ببرد
اگر آب آن با شکر خورند قی باز دارد اگر بسیار خورند شهوت را
ببرد و اگر بجوشانند و بر پهلوی چپ طلا کنند درد سر
بنشاند **صفت** شوید اگر برگ او را در اطاق
افکنند کیک بگریزد و اگر در خانه دود کنند چنانکه مذکور شد
صفت اسفاناخ طبع او سرد و تر است
و تشنگی بنشاند و طبع نرم کند آتشی بر خداوند تب منید

عنبر زایل کرده اند و درد سر را سود دارد صفت

نان خواه طبع او گرم و خشک است اگر او را با شکر کوفته بخورند

معده را قوی کند و طعام گوارد و باد را بشکند و کرم شکم را

بکشد و بلغم ببرد و ریگ از مثانه پاک کند و بوی دهن خوش

کند و شهوت بیفزاید و جگر قوی کند و طعام آرزو کند

و کسی که بسیار شب بول کند سود دارد و حکما گفته اند اگر کسی

پنج درم نان خواه و پنج درم تخم گزر و عاقرقرحا و یک درم عود خام

بکوبند و بیزند و با عسل معجون کنند هر روز دو مثقال بخورند

نافع بود و تا به ناشتا خورد خوب است

علی مدد علاج السلعات یا الله مدد

اول می باید دارو سستی کشند هر سه آب پاشی را ببرد

بعد از آن با صابون بشویند و خوب خشک می باید کرد

و بعد از آن زنگار و مغز گلو بوز و ارده می باید مرهم کرده مالند

تا یک شب و روز بسته شود بعد از آن پاک بشویند پاک بگذارند

علاج دیگر زنبیل خوب است ۵۵۵ روایت کرده اند از

حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام

که روزی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بود

که ناگاه اعرابی از در درآمد و گفت فلان کافر با صد هزار لشکر

آمده است و قصد شما دارد تا شما را معلوم باشد حضرت

رسول غمناک شد روی بسوی آسمان کرد و گفت یا فریاد رس

بفریاد رس در مناجات بود که حضرت جبرئیل آمد و گفت

یا محمد حضرت حق سلام میرساند و می گوید با اعتقاد درست

و اخلاص پاک که این مهر را شفیع آوری و روی بسوی

آسمان کنی و این دعا را بخوانی و بر لشکر کفار دمی در حال

برکت این اسم هم ناچیز شوند چون اعرابی برفت حضرت
رسول امیر المؤمنین علی را گفت که این اسم را با خود نگاه
دار و روبسوزان شکر کن و باشکر دم صلعم ناچیز شوند از برکت
این اسم و این مهر را شرح بسیار است اما بدین قدر اختصار
کردیم اول آنست که این مهر را در ساعت سعد نقش کنند
بر طلا و یا نقره و بر موم سفید نهند و در دیک آتش اندازد در که
از آن آتش بجوزد شب او شود اگر خواهد که دشمن خود را
هلاک کند روز شنبه در پاره موم تربیت این مهر را بر آن
نهند و در گورستان کهنه دفن کند هلاک شود و اگر زنی دشوار
زاید این مهر را در آب بخیسانند و هفت بار فاتحه بخوانند و بان
زن دهد تا بخورد در ساعت بار بنهد دیگر هر که این مهر را
با خود دارد در چشم هر کسی عزیز باشد و شیرین نماید اگر

کسی غایب در سفر باشد خواهد که زود بیاید این مهر بر موم نهند و در آتش
هفت رنگ در و بندد و در آب دهد و بیاید و باز آید اگر کسی بقرار شود اگر خواهد که عداوت
میان دو کس پیدا شود روز چهارشنبه آخر ماه این مهر را بر موم نهند و در آب
روان اندازد و فاتحه بگذارد و جای و بگوید فلان کس با در چشم فلان کس
سرگردان اند و آن آب را و در راه کذا را و بریزد و این مهر را در راه گذار
او پنهان کند تا دایم بر سر آن بگذرد در ساعت بر چشم یکدیگر سرد شوند
اگر خواهی که در دل کسی را بر انی شب ادینه اول ماه این مهر را بر
دل آن کس بنهد هر چه خواهی در خواب بگوید از برای محبت زن و شوهر این
مهر را بر شکر نهند و حلوا کنند و بخورند و هر دو مهربان گردند در حال محبت
پیدا شود و اگر کسی در بند زندان باشد این مهر را با خود دارد
در حال خلاص شود از برای محبت این مهر را بر موم عروسی نهند
در روز پنجشنبه و پاره از دو خمیر کنند و دو مهر بر آن نهد یکی بنام خود

ویکی بنام انگس و دو پهلوی آتش نهند تا عجایب ببینند و زنهار
که از برای حرام نکنند تا عاصی نشود حضرت رسول خصم انکس باشد
در قیامت از برای محبت روز یکشنبه این مهر را در گلاب
اندازد و هفت بار فاتحة الکتاب و چهار بار قل هو الله احد
بخواند و در گوشه خانه بیفشاند کار بسته و بخت بسته بگشاید
و اگر خواهی که کسی زبان بندی بستان خمیر ترش و دو مهر برو
نه و در سوراخ موش نه زبان انکس بسته شود از برای محبت
روز چهارشنبه پاره گل کوزه گران برگیرد و مهر بر وی نهد یکی بنام
انگس و یکی بنام خود و به نزدیک آتش بنهد که بیقرار گردد
اگر خواهی بر کسی مسلط شود این مهر را در شربت بجسبان
و این آیت برخوان قل ان کنتم تحبون الله و رسو
فاتبعونی یحببکم الله والذین آمنوا اشد
حبا لله

حبا لله والقیت علیک محبة منی وانه
لحب الخیر لشدید بخورد انگس و هرکه بروی
مسلط شود و اگر کسی این مهر را در آب اندازد و روی
خود را بران آب بشوید و خشک نکند هرکه او را ببیند
دوست دارد و در ریگ سنگ یا در دیگ کافر شود نعوذ بالله
اعتقاد تمام باید کرد که درست باشد تا مقصود بر آید مهر اینست

ط۲ع۱۱۲۹۶۱۶۱۴۴۲۱۱ ۹۹۹۱۱۹۲۲۷۱۲۷۲۲۶۱۶۶

۹۱۷ط۱ط۱۶۱۱۶۲۱۳۱۱ط۱۱۱ ۹۱۹۹۱۱۲۲۱۴ط۹۱۱۱۱۲۱

ا۱۱۱ط۱۱۱۵۱۱۱۶ ۲ ۹ ۹

معجون فلاسفه کبیر باشد نفع بلغم را که در اعضا باشد براند و نقرس را
قوت دهد و فرح آرد و حافظه و عقل را زیاده کند و بادی
که در اعضا باشد بشکند و منی را زیاده کند و رنگ روی را

خورب کنند و هضم طعام را نیکو بود و جمیع دردها را دفع کند و خوب باشد

بگیرند فلفل ۵ دار فلفل ۵ زنجبیل ۵ دارچینی ۵ اگر هلیله ۵
زرآوند ۵ بیخ بابونه ۵ لب حب صنوبر ۵ جوز هندی ۵
تخم رازیانه ۵ زعفران ۵ شقاقل ۵ خولنجان ۵
نشاسته ۵ انیسون رومی ۵ سعدی هندی ۵
عود هندی ۵ حب زبوا ۵ مغز جلغوزه ۵
حب الخضرا ۵ تخم جزر ۵ تخم شلغم ۵ تخم نفل ۵
بنجد مقشر ۵ قرفه شیرین ۵ نبات مصری ۵
عسل صافی چهار وزن آن ترکیب کنند چنانکه رسمست شربتی [illegible]

بخورد و نافع بود معجون باهه یعنی معجونیست که قوه
پشت و دل و دماغ را قوی گرداند و منی را زیادت کند
و نشاط آورد و ذکر را سخت کند چندانکه هرگز نه نهد

و روشنائی چشم را نافع بود و گرده و مثانه را باعتدال دارد ۵

بگیرند عود هندی ۵ زنجبیل ۵ زعفران ۵ دارچینی ۵
قاقله ۵ سنبل ۵ درونج عقربی ۵ زرنباد ۵ لسان
العصافیر ۵ قاقله صغار ۵ قرنفل ۵ کبابه چینی ۵
بهمن سرخ ۵ بهمن سفید ۵ انیسون رومی ۵
مصطکی ۵ املج منقی ۵ خصیة الثعلب ۵ شقاقل ۵
اسد ۵ سعد هندی ۵ قرفه شیرین ۵ ساذج هندی ۵
تودری سفید ۵ تودری سرخ ۵ دار فلفل ۵
شیره مقشور ۵ مشک خالص ۵ عنبر اشهب ۵ مغز جوز هندی ۵
مغز جلغوزه ۵ مغز پسته ۵ قند سفید ۵ عسل
مصفی ۵ هر روز مثقالی بخورد و مردی را زیادت کند
و دردها را نافع بود جمیع در اعضاء و عروق باشد سود دارد

معجون که از پسته و فندق ساخته بشود که گرده را قوی کرداند و
مرد را زیادت کند و بادها را دفع کند و ذکر را سخت کرداند بستانند
بادام و مغز فندق و مغز پسته و تخم خشخاش و تخم پیاز از هر یکی چهار
درم با عسل مصفی معجون کنند و بخورند نافع باشد و شهوت را
قوت دهد و منی بیفزاید و گرده را سخت کند و مرد را تن درست
کرداند و هر چند که مجامعت کند زیان نباشد صفت
معجون زرعونی بزرگ را قوت پشت و گرده و آب پشت بیفزاید
و دردها را دفع کند و ذکر را سخت کرداند و روشنائی چشم را
نافع بود و هضم طعام کند و بواسیر و یرقان را سود دارد بستانند
شقاقل ۵ تودری سرخ ۵ تودری سفید ۵ لسان
العصافیر ۵ تخم خیار ۵ شلغم ۵ تخم شبت ۵
تخم انجره ۵ تخم معصفر ۵ تخم هلیون ۵ دارچینی ۵
(هر یکی چهار درم)

خشخاش ۵ قرنفل ۵ سنبل الطیب ۵ انار دانه ۵ نارمشک ۵
کبابه چینی ۵ دار فلفل ۵ جوز بویا ۵ عود هندی ۵
مغز بادام ۵ مغز پسته ۵ حبه ۵ کنجد ۵ زنجبیل ۵
حب الرشاد ۵ عسل مصفی چندانکه بس باشد
معجون فلاسفه که بادها را دفع کند و هضم طعام کند مرد را زیادت
کند و باد بواسیر را دفع کند و گرده و مثانه را باعتدال دارد بستانند
فلفل ۵ هلیله ۵ آمله ۵ شطرج هندی ۵ خصیة الثعلب ۵
زراوند ۵ مغز چلغوزه ۵ مغز جوز هندی ۵ دارچینی ۵
سونیز نقی ۵ بیست درم عسل مصفی ۵ صد و پنجاه [illegible]
بیخ بابونه ۵ گل بابونه ۵ حب النقال ۵ نافع بود ۵ [illegible]
هم از برای همه دردها از سرفه و درد سر و درد شقیقه و درد حلق و حنجره
و درد دل که خلط مانده باشد بلغم و در سینه باشد و درد دل نگاه دارد

بند پسته ٥ مغز بادام ٥ پوست کنده کتیرا ٥ صمغ عربی ٥
نشاسته ٥ آب سوسن ٥ مغز خیار ٥ مغز دانهٔ خربزه ٥
تخم خشخاش ٥ از هر یکی ٢ درم ٥ مویز منقی چهار درم ٥ نبات
مصری ٥ ده درم نافع بود جمیع دردها را

اختیارات ساعات

جامه بریدن و پوشیدن

جامه بریدن و پوشیدن از قول حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام هر که روز جمعه جامه ببرد و بپوشد و دراز عمر گردد
و دری حالت بروی گشاده گردد و تا آن جامه را داشته باشد
همیشه شاد و خرم بوده باشد ان شاء الله تعالی هر که در روز شنبه
جامه ببرد و بپوشد بیمار گردد و تا آن جامه را داشته باشد ناخوش
بوده باشد و همیشه رنجور باشد و هر که روز یکشنبه جامه ببرد
و بپوشد غمگین و اندوهناک بوده باشد و هر که روز دوشنبه
جامه ببرد و بپوشد مبارک بوده باشد و منعم گردد و تا آن جامه را
داشته باشد همیشه شاد و خرم بوده باشد و هر که روز سه شنبه جامه
ببرد و بپوشد مبارک نباشد و آنرا آتش افتد یا دزد ببرد
یا به تهمت گرفتار گردد و همیشه غمگین بوده باشد و هر که روز چهارشنبه
جامه ببرد و بپوشد بسیار بسیار مبارک بوده باشد و مال بسیار
بدست آورد و توانگر گردد و همیشه شاد و خرم گردد و هر که
روز پنجشنبه جامه ببرد و بپوشد و پارسا گردد و همیشه شاد
خرم بود و مال و علم او زیاده شود و اگر جاهل بوده باشد پارسا و نیکو
گردد و همیشه خوشحال و توانگر گردد و روسفید بوده باشد

٥٥٥٥ پند نامه ٥ انیست ٥٥٥٥٥

از نوشیروان عادل چنین روایت کرده اند در روزگار پیشین
در میان ملوک عجم رسم آن بود که ایشان را کاری و مهمی پیش
آمدی هیچ کاری نکردندی تا مشورت نکردندی و از تدبیر و رای

حکیمان در نگه نشستندی لاجرم مقصود ایشان حاصل شدی و کسی
بودی که صد فرسنگ راه رفتی و رنج سفر کشیدی تا حکیمی را دریافتی و مشورت
کردی و از حکمت سخن شنیدی و یادگار کردی تا آنگاه که ملک
پادشاهی بنوشیروان عادل رسید و عدل او در جهان گسترانید
و آوازهٔ عدل او در ربع جهان رسید چنین پادشاهی وی را استقامت
گرفت بزرجمهر را بنگاه روی زمین راجع کردند و از ایشان بیست
حکیم برگزیدند ایشان را گفت بنشینید و با حکیمان درآمیزید

حکمت اول آموختن علم و ادب ننگ مدارید و خویشتن را
بشناسید و عمر را بنادانی ضایع مکنید و طلب علم و ادب کنید و هیچ
مال را بزرگتر از علم مدانید و راه آن جهان را توشه برگیرید و آن
جهان را بدین جهان مفروشید و آنچه ناگفتنی بود مگوئید و آنچه
ناجستنی باشد مجوئید **حکمت دوم** آنست که بندگان

پند حکیمان را خوار مدارید و اندر کارها شتاب مکنید و کارها را از وقت
مگذارید و کار کارداران را مفرمائید و از بلاها بپرهیزید و کار را از پیش و پس
نگاه کنید و اندر کارها مشورت نگاه دارید و آزموده را میازمائید
و سخن پیران و بزرگان دانید و عزیز دارید **حکمت سیم**
آنست که کم آزاری و بردباری پیشه کنید و خویشتن را بتقوی معروف
دارید و خورسندی را توانگری دانید و عمر خود را ضایع مکنید و مروت را
شمار دین و دنیا را کشت زار آخرت دانید و قدر عافیت را
بشناسید و خویشتن را نیکنام کنید و رنج و غم کسی را شادمان مکنید
و بر شکستگان و بیچارگان غم مخورید **حکمت چهارم**
آنست که از خدای و بندگان درد و بلا عبرت گیرید و زبان به نگاه
بهتر از سود بی هنگام دانید و با مردمان همه چیز مدارا کنید
و هر جا رازها را باید کرد و شتاب مکنید و با دوست و دشمن بآشتی

باشید و پای از اندازهٔ خود بیرون منهید و جنگ کسان بر خود مگیرید
حکمت پنجم آنست که کارها باندازهٔ خود کنید و چیزی را که خود
ننهاده باشید بر مدارید احسان از کسان باز مگیرید و دست و زبان
نگاه دارید و از کارهای ناپسندیده دور باشید و از هم‌نشینی بد بپرهیز کنید
حکمت ششم آنست که از دزدان و راه زنان عطا مپذیرید
و از همسایهٔ بد بپرهیزید و بی رفیقان قصد سفر مکنید و با مردم
ناکس و نااهل رنج مبرید و در زمین کسان درخت منشانید
حکمت هفتم آنست که در شورستان تخم مکارید و با مردم
عام بسر مبرید و از بد اصلان دختر مخواهید و با مردم بی همت
منشینید و دوستی با غلامان مکنید و سخن مگوئید و هر که از خدا نترسد
از ایشان بترسید حکمت هشتم آنست که مال
خود را فدا کنید و با ابله دوست و دیوانه مپندارید و پند عزیز دارید

و پند او را دهید که پند پذیرد و طعام مهمان مخورید و بر زیردستان
خود رحم کنید و بمال کسی چشم مدارید حکمت نهم
آنست که در برابر گرسنگان طعام مخورید و مال خود را بسفرهٔ دیگران
مخورید و چیزی نان خویشتن سخن کس را مگوئید و با کودکان و زنان
تدبیر مکنید و زن جفت را بخانهٔ خود راه مدهید و از مکر زنان ایمن
مباشید حکمت دهم آنست که بر چیز کسان مهربانتر از
خداوند نشین مباشید و در خانهٔ کسان کدخدائی مکنید و مردم ناکس را بخانهٔ
خود راه مدهید و بر دولت و نعمت و مال اکبر مکنید و سخن بزرگان انکار
مدارید و خداوندان هنر را خوار مدارید و در میان زن و شوهر
و بنده میانجی مکنید حکمت یازدهم که از مردم متکبر ترسان
باشید و خداوندان دولت کینه مدارید و هیچکس را از زن پرفن تر
مدانید حکمت دوازدهم آنست که مهمان عزیز دارید

وطمع از خلق مدارید و از خدای تعالی طمع دارید و حق پدر و مادر را
نگاه دارید و وفای عهد بجای آرید و از خویش و نزدیکان [?] چیز
مبرید و عهد نگاه دارید و ناخوانده بخانهٔ کسی مروید و جز بکسی حاجت
خواهید حاجت او را برآرید **حکمت** سیزدهم آنست که هر که
علم بیشتر دارد او را بزرگ دارید و هر که از آموختن علم ننگ دارد
او را آدمی مدانید و سلامتی از زبان دانید و سخن ناشایسته فی الجمله [?]
مگوئید **حکمت** چهاردهم آنست که زبان را بگفتن عادت
مکنید و سخن ناخوب را گوش مدارید و غیبت پادشاهان مکنید و کسی
که سخن نشنود با وی سخن مکنید و هرچه بر زبان گوئید بران کار کنید
حکمت پانزدهم آنست که بزیارت نیکان رغبت کنید و صحبت
اهل صلاح دارید و مردگان را به نیکی یاد کنید و از دولت و دوستان نصیحت
باز مدارید و از پس مرگ ستمکاران [?] مدارید و با آموختن علم حریص باشید

باب پانزدهم در [?]

و ناحق کار در علم [?] مکنید و سخن بی علم مگوئید **حکمت** شانزدهم آنست
که گفت هر کس ایمن مباشید و سخن نیک از هر کس بشنوید و بر راست دروغ
مگوئید و سوگند دروغ مخورید و آخرت را از دنیا گرامی‌تر دارید و بمال یتیمان رغبت
مکنید و آرزو ها مگذارید و بجوانی از پیری بیندیشید و کار پیری بجوانی آماده
کنید **حکمت** هفدهم آنست که کار زمستان بتابستان مگذارید و کار
امروز بفردا مپندارید و زن بیوه را بخواستن مخواهید و [?] مخورید
و [?] خواهید و سخن از خویشتن در [?] مکنید و کار ها را به تو [?] و بهوس مکنید
حکمت هژدهم آنست که جوانمردی پیشه کنید و از بخیل بیزار باشید
و محبت با نااهلان مدارید و حاجت از جوانمردان خواهید و [?] از نیکی
از مردم دریغ مدارید و وام دار را سخت مگوئید و [?] مگذارید
حکمت نوزدهم آنست که فرزندان خود را صناعت بیاموزید
و مال خود را از دوست و دشمن پنهان دارید و جای که راز گوئید

گوشش ملازم بود **حکمت** سیم آنست که در پیش امیران چشم
نگاه دارید و سخن باندازهٔ خویشتن گوئید و ترس را تلخ تر از مرگ
دانید و ایمنی را خوشتر از زندگانی دانید **حکمت** بیستم آنست
که از حرمت وفادار بر بید و نگاه حالت و نعمت دوستان را یاری
دهید تا بگاه تقوی از ایشان برخوردار شوید و از دشمنی بپرسید و دولت
نادان را دشمن بزرگ دانید **فصل چهارم** در باب آنکه
نشاط افزاید و حکما گفته اند که ده چیز موجب فرح و بهجت است
اول سورهٔ یس خواندن دوم با محبوب بودن سیم
مسواک کردن چهارم غسل کردن پنجم بر اب سرا اشتره
ششم با دوستان صحبت داشتن هفتم سر تراشیدن
هشتم موی از اعضا برگرفتن نهم ناخن چیدن
دهم نماز با جماعت گزاردن **فصل سیم**

حکما گفته اند که ده چیز است که بر پیری اثر کنند اول مجامعت کردن بسیار
دوم سر بخلاب شستن سیم شب آب خوردن چهارم
با شتاب روی خشک کردن پنجم بر پای آب خوردن ششم
در مبرز توقف کردن هفتم در متوضی سخن گفتن هشتم
در عورت خود یا غیر نظر کردن نهم دروغ گفتن دهم
غم بسیار خوردن **فصل چهارم** در زیادتی
عمر حکما گفته اند که ده چیز است که عمر را بیفزاید اول صدقه بسیار
دادن دوم دعای بسیار کردن سیم فرمان پدر و مادر
بردن چهارم نماز شب گزاردن پنجم پیش از صبح
استغفار کردن ششم نماز حاجت گزاردن هفتم
نماز با جماعت گزاردن هشتم قرآن بسیار خواندن نهم
ذکر بسیار کردن دهم صلوات بر رسول فرستادن

فصل پنجم در گفتن آنچه غم آرد حکما گفته‌اند ده چیز است که غم آرد

اول شلوار بر بالای پوشیدن ۰ دویم از میان گوسفند گذشتن

سیم از میان زنان گذشتن ۰ چهارم ناخن بدندان بریدن

پنجم بر آستانه در نشستن ۰ ششم بدست چپ طعام خوردن

هفتم بجامه روی پاک کردن ۰ هشتم بر پوست سیر و پیاز

و تخم مرغ گذشتن ۰ نهم با ذکر بازی کردن ۰ دهم بدست راست

استنجا کردن ۰ فصل ششم در گفتن حشمت آورد

افزاید علما گفته‌اند که ده چیز است که موجب رفعت و حشمت است

اول طاعت بسیار کردن ۰ دویم تواضع بخلق کردن ۰ سیم

سخاوت بالعیش والانکار ۰ چهارم وفای کرم بر قرار

پنجم بیدار بودن در شب تار ۰ ششم خوردن در هر کار

هفتم ملازمت صحبت ابرار ۰ هشتم دور بودن از اشرار

نهم ۰ دهم بسیار گفتن استغفار ۰ فصل هفتم در گفتن روشنائی

افزاید بر چشم ۰ حکما گفته‌اند که ده چیز است که روشنائی چشم افزاید

اول در مصحف نظر کردن ۰ دویم در روی علما نظر کردن ۰ سیم

روی مادر و پدر دیدن ۰ چهارم در آسمان تراشیده کردن ۰ پنجم

در سبزه و در آب روان دیدن ۰ ششم با شربت کم کردن ۰ هشتم

در جوا از مکر لیستن ۰ نهم روی با بسر آب نشستن ۰ دهم اشتاره

هوای جماع کردن ۰ فصل هشتم در گفتن بدنی که صحیح دارد

حکما گفته‌اند که ده چیز است که شخص را صحیح دارد ۰ اول کم خوردن

دویم کم گفتن ۰ سیم کم خفتن ۰ چهارم مباشرت باعتدال

کردن ۰ پنجم بوی خوش نگاه داشتن ۰ ششم طلا با خود نگاه

داشتن ۰ هفتم هر بدو روز بحمام رفتن ۰ هشتم استنشاق کردن

نهم ثلث آخر شب برخواستن ۰ دهم هر ساعت با وضو بودن ۰

سبع ٣٠٤	سبع ٢	٤٤	ع٥
سبع ٨	سبع سبع	عو	سبع
سبع	سبع	٢	سبع

[illegible]

فصل نهم در آنچه فراموشی آورد علما گفته اند که سی چیز است
که فراموشی آورد اول خندیدن بسیار دویم نگریستن بقرآن
سیم با مردم نگریستن چهارم با زن مستحاضه صحبت کردن پنجم
در حمام قطره از خود باز گرفتن ششم ترش بسیار خوردن هفتم
از میان شتران گذشتن هشتم بر آستانه نشستن نهم
در زیر درخت میوه دار بول کردن دهم افترا و بهتان بر مردم بستن
یازدهم بشانه مردمان سر شانه کردن دوازدهم
از دیگ طعام خوردن سیزدهم در مسجد خیو انداختن چهاردهم
حجامت از قفا کردن پانزدهم سیب ترش خوردن شانزدهم
نیم خورده موش خوردن هفدهم گشنیز تر خوردن هژدهم
در آب ایستاده بول کردن نوزدهم در جنابت طعام خوردن
بیستم با زن خود بازی راکردن بیست یکم لوح گورستان خواندن

[illegible]

بیست دویم طعام بی نام خدای تعالی خوردن بیست سیوم
از میان دو زن گذشتن بیست چهارم بمصلوب نگریستن بیست
پنجم در جنابت نام خدای تعالی بردن بیست ششم
روی بقبله بول کردن بیست هفتم در بازار چیزی خوردن
بیست هشتم در گورستان خفتن بیست نهم آب بسیار خوردن

فصل دهم در آنچه درویشی آورد حکما گفته اند
که سی چیز است که درویشی آورد اول مادر و پدر را بنام خواندن
دویم برهنه بول کردن سیم نان ریزه کردن چهارم
بشب خانه رفتن پنجم پوست سیر و پیاز سوختن ششم
در پیش از خود بزرگتر راه رفتن هفتم بکاه دیوار خلال کردن
هشتم به سبوی دست شستن نهم زود سر از سجده برداشتن
دهم بر جای بول وضو ساختن یازدهم دیگ و کاسه ناشستن

[illegible]

دوازدهم ۰ آب در خانهٔ سرگشاده گذاشتن ۰ سیزدهم بو کند
بسیار خوردن ۰ چهاردهم ۰ از خانه عنکبوت پاک ناکردن ۰
پانزدهم ۰ نان از گدایان خریدن ۰ شانزدهم بر مردم پی حجت
لعنت کردن ۰ هفدهم ۰ دروغ گفتن هژدهم ۰ جامه در بر دوختن ۰
نوزدهم ۰ چراغ بدم ساکن کردن ۰ بیستم ۰ بر دستار در گرمابه تن
پاک کردن بیست یکم ۰ نان در کنار خوردن ۰ بیست دویم ۰ در دراز
آب انداختن ۰ بیست سیم ۰ بر پای آب خوردن ۰ بیست
چهارم ۰ بدندان ناخون چیدن ۰ بیست پنجم ۰ در نماز کاهلی کردن ۰
بیست ششم ۰ دستار و شلوار در زیر نهادن ۰ بیست نهم نشسته دستار
پیچیدن ۰ سیم ۰ ایستاده شلوار پوشیدن ۰ حکما گفته اند که ده
چیز عمر را دراز کند و روزی را فراخ کرده اند و مزید جاه و رفعت
شود ۰ اول ۰ تعظیم خدای تعالی ۰ دویم ۰ شفقت خلق خدای تعالی

بیم نزد

سیم ۰ شب زنده داشتن ۰ چهارم ۰ سحرگاه بتلاوت قرآن و طاعت
مشغول بودن پنجم ۰ قرآن بسیار خواندن ششم ۰ بمجلس علما
رفتن هفتم ۰ با اوستادان صحبت داشتن ۰ هشتم پیوسته با وضو بودن
نهم ۰ جامهای پاک پوشیدن و غذاهای پاک نوشیدن دهم ۰
تواضع و خوش خلقی نمودن تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

صفت کره خره ۰ جانوریست بغایت رعنا و رعنایی او
بحدی باشد که چون در صحرا السوار ببیند بیاید و در پیش او بگذرد و خود را
بر وی عرضه کند و همه جانوران آبستن شوند و در گور خر خاصیت بسیارست
و گوشت او لطیف و گرم و سرد و اگر کسی بخورد بادهای سرد را بشکند
و قولنج را سود دارد و درد سر و درد پشت را سود دارد و اگر کسی
مغز سر او را بخورد دست و پا راست کند اگر بر مار گزیده بندند سود
دارد شیر خرست و ده رهم منفعت چنان کند اگر کسی مغز سر او را

بگرفس و انگبین بیامیزند بر آتش و دود کنند باب جوشانند
دیگر بخورد کسی دهند که بیمار برادو فسخ کند بناشتا بخورد زود به شود
و اگر زهرهٔ او را بگیرند و خشک کنند با نمک طبرزد بسایند و
چند بار بناسور پاشند به شود اگر پیه او را بگیرند و بر سبینی دگوگی
بران چرب کنند خشکی را ببرد و اگر پیه او را بخورد کسی دهند
که در شب بستر خواب بول کند سود دارد و اگر سرگین گوره خر ماده را
بگیرند و بر موی اندامسند دراز شود و اگر خشک کرده بسایند و بازهرهٔ
گاو ماده بیامیزند و بر موی طلا کنند سیاه کند صفت
گاو ﻩ گاو بهایمیست بزرگ و پرخوار و بنای عالم براوست
و در وی منفعت بسیارست و در گوشت او نیز هست جالینوس
حکیم گوید گوشت او گرانست و بدگوار و خشکی آرد و سرد است
هرکرا از خوردن گوشت چاره نبود آنرا بزعفران و سرکه بپزند
وفائده در زیره

وفائده در زیره و فلفل و سرآب در دیگ کنند پس بغایت لشکری کند
تا زیان نرساند اگر خون گاو بر جراحت که خون آید باز نشد بمالند
در ساعت خون باز ایستد اگر زن دبر را به سرگین گاو را در بسی او دود
کند زود فارغ شود اگر زن حیض را نشود سرگین گاو را بخود برداء
پاک شود هر کرا درد خایه باشد زهرهٔ گاو را بر و مالند به شود و اگر زهرهٔ
گاو با آب نار شیرین در گوش چکانند به شود و اگر زهرهٔ گاو خشک کرده
زن با خود بر دارد فرجش تنگ شود اگر استخوان مغز گاو را با روغن
جوز کوا زند و بر دست پای خشک شوده بمالند بصلاح آورد
اگر کبد گاو زرد با عسل بیامیزند و در چشم کشند شب کوری را ببرد
و اگر شاخ گاو زرد با ماده گاو سیاه با گرد جو بیامیزند و مرهم کنند
و بر سر اندامسند در دنشاند اگر او را بسوزانند و خاکستر مسی را
در طعام کسی اندازند ربع داشته باشد بپاشند شفا یابد اگر بسرآ

حوز مند قوت باه زیاده کند و اگر در بینی چکانند رعاف را دفع کند و چشم
مردم خ او را بسوزانند و بر برص طلا کنند و در آفتاب نشینند برص
زایل گردد و اگر زبان او را خشک کنند و بسایند و با عاقلی بیامیزند
و مقدار نیم درم از ان بر دهن افشانند با هر که خصومت کند غالب
گردد و زهره او را با تخم عصاره و ترب بر آتش نهند تا قوی گردد
گنگ بر کلف طلا کنند و زنها که نکوا رند زایل گرداند اگر با خطمی بیامیزند
و بر تخاله طلا کنند ببرد و موی دراز شود و اگر با سرگین موش بیامیزند
و صاحب قولنج بر خود گیرد در حال بگشاید و اگر گرده او را در گردن
کسی خاصی برد بسته باشد باد بیرون زایل شود و اگر بسیار خورد
بهق و سرطان و جرب و قوباد و سوداء سیاه گرد و اگر خایه گوساله را
خشک کرده و بسایند و با چیزی از مزدها بیاشامند قوه باه
بیفزاید و قضیب او را خشک کرده بسایند و بازرده تخم مرغ

نیم برشته و بیاشامند و قوت باه نظیر ندارد و نعوظ تمام آورد
اگر سرگین گاو در چراغ افکنند و در کرا ... که با و نگاه کنند روی او
چنین روی گاو نماید و اگر استخوان او را بسوزانند و با روغن گل چرب
کنند سفید بود و کعب او را بسوزانند و با روغن گل بر سر کل بمالند شفا
یابد شیر او را با آرد جو بیامیزند و بر ناصور و بواسیر طلا کنند زایل گرداند
و روغن گاو را بر گزیدگی عقرب بمالند درد ساکن گرداند زهر او را با بول
انسان که بر انگشتان کسی که تب ربع داشته باشد طلا کنند سود
دارد و سرگین گاو را بر ثالیل طلا کنند مفید بود **صفت**
گوساله اگر زهره گوساله در خانه ریزند لیک کیک بگریزد و اگر مغز گوساله را
بر روی کودک که گیرند و ببندند خاموش و زیرک شود و اگر مغز استخوان
گوساله را بگدازند و روغن او را در بینی مالند خواب آورد
صفت گاو کوهی با مار عظیم دشمن بود اگر کی ببیند و اگر

حوز نفوذ قوت باه زیاده کند و اگر در بینی چکانند رعاف را دفع کند و چشم
مردم که فرح آورد بسوزانند و بر برص طلا کنند و در آفتاب نشینند برص
زایل گردد و اگر زبان او را خشک کنند و بسایند و با عسل بیامیزند
و مقدار نیم درم از آن بر دهن افعی نهند با هر که خصومت کند غالب
گردد و زهره او را با تخم عصاره و ترب بر آتش نهند تا قوی گردد
گنگ بر کلف طلا کنند و زنان که بکار دارند زایل گرداند اگر با خطمی بیامیزند
و بر بخاله طلا کنند ببرد و موی دراز شود و اگر با سرگین موش بیامیزند
و صاحب قولنج برخود گیرد در حال بگشاید و اگر گرده او را در گردن
کسی خناق برد داشته باشد بیاویزند زایل شود و اگر بسیار بخورد لاغر
بی و سرطان و جرب و قوباد و سواس سپید اگر دد و اگر خایه گوساله را
خشک کرده و بسایند و با چیزی از مرده بیاشامند قوة باه
بیفزاید و قضیب او را خشک کرده بسایند و با زرده تخم مرغ

بیازند

۱۲۳

نیم درم بسرشند و بیاشامند قوت باه نظیر ندارد و دفع تمام آورد
اگر سرگین گاو در چراغ افکنند و در کرانی که با و نگاه کنند روی او
چنین روی گاو نماید و اگر استخوان او را بسوزانند و با روغن گل جرب
کنند مفید بود و کعب او را بسوزانند و با روغن گل بر کل بمالند شفا
یابد شیر او را با آرد جو بیامیزند و بر ناصور و بواسیر طلا کنند زایل گرداند
و روغن گاو را بر گزیدگی عقرب بمالند درد ساکن گرداند و بول او را
نسیان که بر انگشتان کسی که تب ربع داشته باشد طلا کنند سود
دارد و سرگین گاو را بر ثالیل طلا کنند مفید بود **صفت**
گوساله اگر زهره گوساله در خانه بریزند کیک بگریزد و اگر مغز گوساله را
بر روی کودک که گیرند و بندند خاموشی و زیرکی شود و اگر مغز استخوان
گوساله را بگدازند و در روغن او را در بینی بمالند خواب آورد و
صفت گاو کوهی با مار عظیم دشمن بود اگر بگیرد و اگر

واگر صبی را کی را علت نه بود سر او را سه چهار شاخ بود و دیگر او کرم
سیر بود و در و خاصیت بسیار بود و اگر سر وی او را با سم او در آتش
نهند مار روی نه بگریزد و اگر سر وی او را با بوهان بپزند و با عسل
بیامیزند و بخورند کرم که در شکم باشد بمیرد و اگر کسی خون از شکم رود
قدری سر وی او را با صماغ بسایند و بخورند خون شکم باز دارد و اگر
قضیب او را خشک کنند کسی را که کمر بسته باشد بشورد و آن ابرا
بخورد شفا یابد اگر خداوند قولنج بخورد شفا یابد صفت
بزکوهی ٥ اگر سر او را بسوزانند صرع و مصروع بخنقاک از آن با شکر
در آب کنند و بیاشامد صرع از او زایل کرداند شیخ گوید خاکستر او را
در زیر دندان باشند دندانها را محکم گرداند و کرم در او پیدا نشود
واگر دنبه او را بر گزیدگی زنبور نهند درد زایل کند پیه او در خانه
دعوت باشد آن بوی را با آتش کنند همه بمیرند و هر درد روبادی

که باشد جنین او را با سند مفید بود و قضیب او را چنین بخورند و بر کمر بندنکه
افعی الله نفع بود و تقویت باه کند و خایه او را خشک کنند با قردی
بیاشامند فخر تمام دارد و هر دو دم او را با سر او بسوزانند و خاکستر او را
با روغن جوز در زیر قدم مالند از رفتن مانده نشود و اگر موی او را
بسوزانند از بوی او جیب بهایم بگریزند و بوی دم او زهر بود و کشنده
باشد اگر بول او را با عسل بیامیزند و صاحب قولنج از آن بخورد
قولنج بگشاید شیخ گوید سرگین او را با سیلان دم فرانسند
در حال خون باز دارد و بقر الوحشی گوزن را گویند سر او را چون
مفلوج بخورد شفا یابد و سر او را چون در خانه بیاویزند صاع دیگر نزد
در آن خانه نرود و اگر دود کنند حیات بگریزد و گوشت او درد
شکم را مفید بود و خون او بر شکم مالند قولنج را بگشاید اگر
صاحب عسر البول استعمال کند بول بگشاید پوست او چون

براتش نهند جمیع صبابات بگریزد **صفت** گوسفند
گوسفند در جانان کرد این باد و دشمن بود و هیچ جانور را زوی عاجزتر نیست
و حیلت او بر امید هیچ چاره نداشته باشد خود را تسلیم کند و هیچ جانور
از وی وقت سندتر نشود که هفتاد و هشتاد بار بر ماده جهد و هیچ جانور را
اینقدر قوت نیست و در وی خاصیت بسیار است گوشت او قوت
تمام دارد و هر که بسیار خورد خشکی از وی برود و هر که بنوا تر خورد
دل او را سخت کرداند اگر کسی جگر او را در آتش نهند تا آب
گیرد و فلفل و دار فلفل سوده باشد بخورد شب کوری را ببرد و هر کرا
آواز گرفته باشد شیر گوسفند غرغره کند آواز بگشاید و اگر شیر و روغن
گرم کند و کسی بخورد که داروی بد خورده باشد سود دارد و اگر
استخوان گوسفند را بسوزانند و خاکستر آن بشیر زنان مرهم کند و در ریش
مالند که کرم افتاده باشد کرم او بمیرد و اگر کسی را ورم

باشد سرگین بز را با بران مالند سود دارد و اگر خود کنند چند کان بگریزند
و اگر بر التهاب با مویز بندد و بر چوب بخورده مالند درد بنشاند اگر سرگین
گوسفند با آرد جو خمیر کنند بر آنوی درد مند گیرد سود دارد و اینرا خود
آزموده ام امّا مؤلف این کتاب بوده است با تمام چیز بسوز انست لطیفه
باشد و این را گورینه بهاخر خارش اندام و ریش و درد
سر را سود دارد اگر پشکل گوسفند را با جو زده در جایگاهی کنند چند
آب در آنجا کنند و بکوبند و با سرکه خمیر کنند و بر روی مالند نشان آبله
ببرد و پاک کند جالینوس حکیم گوید اگر کسی را مار گزیده باشد پوست
گرم بر آن نهند سود دارد و کتاب تاریخ گفته اند اگر چهار پوست
گوسفند بر باد کنند و در چهار سوی خانه بیاویزند او کرازان خانه بیرون
برد و اگر کسی را درد کرده بود زهرهٔ گوسفند را خشک کنند و با فانید
و شکر بخورد درد ببرد و اگر در گوش چکانند درد کم کند اگر زهره او را

خشک کنند و بسایند و در چشم کشند اگر چشم درد کند اگر زهره او را
باشد در بیا میزند و بسایند و بر هر جا که مالند هر گز موی بر نیاورد اگر زهره
گوسفند موی کند چنین کان بگیر بند اگر کسی را دندان درد کند زهره بز
با آب کافور در گوش بچکانند درد بنشیند اگر کسی خشم گوسفند را بخورد
دلیر و قوی دل گردد اگر زن دشوار زاید بار های سر گوسفند در پیش وی
دود کنند در ساعت فارغ شود اگر سر بز شعبه در زیر بالین نهند تا که
نهاده باشد بجای بیدار نشود اگر سر او را بسوزانند و در اعضاء
سوخته پراکنده کنند سود دارد اگر گرده گوسفند را در آتش نهند
و پاره آب او بر چشم کشند شبکوری را سود دارد اگر پیه او را با بادام تلخ
و دانه زرد الو بهم بکوبند و در پیش جانوری بیم پستان او با خوری
ضع عرقی کسی بخورد که او را باد بیاید بهم شود اگر پیه گوسفند در پیش
کسی دود کنند او را در جامه خواب بگیرد کند سود دارد **صفت**

اغاز

بزغاله • اگر کسی شاخ بزغاله را در زیر سر بالین کسی نهند هر چه بر کسی
آمده باشد در هر شب خواب بازگوید اگر گهره بزغاله را در جای انداز در
بیغفتد فی الحال قطیه کند و بخورد کسی عنبر که داروی بد خورده باشد
بخورد سود دارد **صفت** پیشی پیشی را جدا گانه
خاصیت هست اگر پیه پیشی را و با بادام تلخ و مغز زرد الو بکوبند
و در جای نهند هر جانوری که از آن بخورد بمیرد و هر کرا کلف و لکه
بود و ساقی بره بران مالند نیه شود و اگر زهره بره زنان برابرو
مالند سیاه شود اگر کسی را گلو درد کند زهره بره بران طلا کنند
سود دارد پستان پیشی با زهر است کسی را داروی بد خورده
باشد سود دارد اگر پیه پیشی را گرم کنند و بران کتابت
کنند هیچ پیدا نشود چون در آب نهند پیدا شود اگر پیه پیشی
کنند و بر چشم مقرس بندند سود دارد **صفت**

روباه ٥ اگر ذنب او در حق کسی بهمار پای رود موی او را دور کنند
چنانکه ده او بکلی بهمار پای رود ذنبش بعید اگر کسی بر پوست
او بسیار نشیند مفاصل را مفید بود و اگر جگر او را بسوزانند و بر جراحت
نشانند با صلاح آورد صفت گربه اگر یک قطره
خون از گوشت گربه صبح بگیرد و با بوی خوش بیامیزند و بر روی
هر کس که بمالی عاشق تو شود دل گربه سیاه را در پوست بندند با خود
داری هیچ دشمن بر تو ظفر نیابد و هر که خایه گربه سیاه را با کشنیز
و نمک بخورد همچنان باشد و درم ماهی سقنقور خورده باشد
و اگر زن داشته باشد همه را خشنود کند صفت
میش کوسفند کوهی ٥ عجب دانا بود گویند همه جمع شوند چیزی
چرا کنند یکی پاسبان کنند تا باقی چرا کنند بر نوبت کنند اگر
دو شمنی پیدا شود ایشان را آگاهی دهد در وقت طلوع سهیل

همه جمع

همه جمع آیند آنگاه نگاه کنند آنکه اول سهیل را بینند او را معظم خود
کردانند و همه متابعت وی کنند چنانکه دیگر از هیچ حذر نکنند و کوسفند
کوهی باشد که خود را از بهر از گذرگاه بیند از کوه بر سر نشیند او را
زخمی نرسد اگر صیاد تیر بر وی اندازد بسر دفع کند و در وحاجت
بسیار است و اگر زهره او را با روغن زیت بیامیزند و در دیوار
خانه اندایند پشه در آن خانه نیاید و خون او دیوانه خورد سود دارد
و سنگ از مثانه بیرون آورد و گوشت او دیوانه را سود دارد
خصیه او هر که گوشت او را بسایند و بخورد فربه شود و خایه او بریان
کرده هر که بخورد جماعت را قوت دهد و پوست او را سه درم
با نمک بر بزه بسایند و بخورند خون شکم باز دارد ٥٥٥٥٥٥٥
صفت شتر هر شتر را چشم او بر سهیل افتد بمیرد
و از همه بهایم شتر کینه دارتر است اگر بیمار شود برگ بلوط خورد

شفا یابد و درد و خاصیت بسیار است اگر کف شتر بگیرند و در حوض
گرمابه کنند هر که از آن آب بر سر کند قضیب او برخیزد و اگر بخورد
کسی مانند آن صرع گیرد و هر سر ماه بیفتد و اگر استخوان ساق او را
با نگین بیامیزند و بخورد درد گلو و پهلو را سود دارد و اگر او را با روغن
در چشم کشند تاریکی ببرد و اگر استخوان ساق او اندر آب کنند
و آن آب را به بوراق سوزش کنند جمله بمیرند اگر کسی را از بیماری روی
زرد شده باشد شاش شتر را بر آتش نهند تا گرم شود و بر روی
نهند تا زردی را ببرد و اگر سگ شاش او را بخورد بیمار شود و اگر
کسی گوشت او بسیار بخورد بد مهر گردد و خون شتر با نخود خام
به نام دو کس در آتش نهند در میان ایشان خصومت پیدا شود
اگر مغز او در دماغ کسی نهند بمیرد و اگر اندرون گوش ریش باشد
بچکانند به شود و اگر کسی را از بیماری رنگ زرد شده باشد

شیر او را در دماغ سرخ شود و اگر زهره او را در گوش بچکانند درد
بنشیند و اگر جگر او را بخورد کسی مانند که چشم او نزول آب کرده
باشد مفید بود و پیه او را هر جا که نهند حیات بگریزد و گوشت او را
چنین زن آبستن بخورد مدت حملش دراز شود و گوش او را چون
بگدازند بر بوی اسپیرد درد ساکن شود بلیناس گوید که در گوش او غده
ایست چنین بیرون کنند سخت گردد و چنین با زعفران درد دندان
نرم و خاموش شود و در رنگ کردن اسپان حیلت بسیار است اگر
کسی خواهد اسب را رنگ کرده اند بستانند یال اسب برود و بریزد
تا موی از او برود و موی دیگر بیاورد و اگر خواهد اسب سیاه را سفید
کرده بستانند شپشان و انزا انبک یکجا سرشته کنند و با برگ خرزهره
و انزا با پالایند تا آب صافی شود و قلیا در او کنند و با مغز جوز در او
مالند تا سفید شود و اگر خواهد اسب سفید را سیاه کند بستانند مرداسنگ

دعاء اسب
بسم الله الرحمن الرحیم
وذللناها لهم فمنها رکوبهم
ومنها یأکلون اللهم احفظ
... من ... والعین ومن
... ومن شر العین ...
ومن شر حاسد اذا حسد والکبیر ...
... ومن شر جمیع ...
والعظام ومن شر ...
ومن شر النفاثات فی العقد ومن کل بلاء ...
احفظ هذه الفرس من کل بلاء وجعلنا
اعیذ ...
...

دماز و و اهک و زنگ و حنا و گل و جوز و بباید کوفت همه را با آب گرم تر
کند و در ستور اندازند سیاه کرده و اما در اسب خاصیت بسیار است
گوشت گرم بود و شکم را نرم کند و معده را قوی کند اگر کسی بخورد و باد
بار اشکند و قوت بیفزاید و زبان اسب را هر که بخورد زبانش نیکو شود
دندان اسب را با روغن یاسمن ضم کنند بهر جا که بمالند موی سبز کند اگر کسی
... اسب بخورد نادان شود اگر شیر اسب تازه شیر شده را بخورد در روی وی
سرخ گردد و نشاط آورد و اگر زن شیر اسب با شبنه بخورد بمیرد
در حیض تنگ شود اگر زنان شیر اسب را با عسل بخورد جماع لذیذ
شود و اگر شیر اسب با شکر بیامیزند و کرده به اسب زنند هرگز آبستن نشود
و اگر شیر اسب بر دنبل بنهند یا بر ریشی نرم گرداند و سر باز کند
اگر سرگین او را سپید ریزند با زکی آب او در گوش چکانند کرّی را
ببرد و اگر سرگین او را بر جراحت نهند سود دارد اگر سرگین اسب را

دراز

[illegible]

درد زیر زنان دود کند بچه زود جدا شود اگر زنده باشد اگر مرده اگر
سم اسب در جای دود کند مگس بگریزد و اگر سم اسب را بسوزانند و خاکستر
بروغن یاسمن بیامیزند و زن قدری از آن در ... کند و بخورد بردارد
بچه از وی جدا شود بیدرد و اگر سم اسب با گوگرد بر آتش نهند هر موشی
که بوی آن را بشنود بگریزد و اگر خون اسب را گرم بگیرد و بپای درد نهند
درد ساکن کند و خوشی بوی کند تمت نوعی دیگر
اگر خواهی میان دو کس مرد و زن سازگاری باشد و دوست
یکدیگر شوند بنویس در اول ماه روز شنبه اول ساعت که روز
یک نیزه بالا برآید بمشک زعفران و گلاب بر پوست آهو و بعد از آن
جایگاه و انزدیک آتش بود پنهان کند و اگر در آب روان
اندازد روا بود و نام خفتان اینست عشرهت علیکم
باسم شمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق

نوعی دیگر
یحبونهم کحب الله والذین آمنوا اشد حبا لله
والقیت علیک محبة منی
ولتصنع علی عینی
اذ تمشی اختک فتقول هل ادلکم علی من یکفله
...

المتودد ... الله وهو سمیع العلیم
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

والآخرت تبارک الله رب العالمین ابجّا تزا

اگر کسی اسهول داشته ۱۱۱۰۱۰۱۹۹ و ۵۹۸۱۱۲

باشد در برابر ایستد و پای چپ بر دارد و پای راست

بر زمین نهد آن کسی که دعا را میخواند یک پاره نمک در دست

گیرد و پا را بر بالای آن دست نهد که نمک دارد و سه بار

سوره یس را تا مبین اول بخواند و پا را بر زمین نهد

و جایی کند و آن نمک را در جای کنند و در جایی که نم

داشته باشد هر وقت که نمک آب شود آن اسهول

بطرف شود و بگردانند ۵۵۵ اگر زنی شوهر

خود را نخواهد شوهر این آیت را بنویسد و در زیر

پهلوی او نهد تا از او بگریزد … بنشین زن او را دوست

و با حرز دارد و در حال بر شود دعا اینست وحاء

بسم الله الرحمن الرحیم

دبکم والملک صفا صفا ۵۵۵ اگر زنبق مثقال نیل … و جو … شند و …

مانند نافع بود ۵ و هر که عاقرقرحا بر دندان گیرد درد دندان را کم کند

و هر که سرگین استر و آب با زعفران در کنند و آب آن را فتیله کنند

و در گوش نهند درد گوش ساکن گردد ۵ اگر سفیداب با روغن گل

بسایند و بر جراحت سر مالند سود دارد اگر در چشم کشند روشنایی را

سود دارد و چشم را جلا دهد اگر پیه کهنه داو را با نمک … و بر خشکی سود

دارد ۵۵۵ اگر استخوان ساق گاو را بسوزانند و مثقال روزی

با شراب بخورد کسی … سنگ خون آید بسته گردد ۵

اگر اسفناج را کوفته بر دندان مالند پاکیزه سفید شود و بیخ دندان

سخت کند ۵۵۵ و هر که عرق بسیار کند … آب غوره بر سر و

بر گردن مالند و بر همه اعضا مالد قوت دهد ۵ اگر بیخ را بار زبان

با مویز … و بر آتش نهند تا دود کند سرفه کهنه را ببرد ۵۵۵

بسم الله الرحمن الرحیم

واگر برنج را با روغن گل بر بواسیر و ریش مقعد مالند سود دارد و به
گردد ٥ بیت ٥ هر که در آتش گذر رنجه کرده ٥ به شهوت
چهل روز چرا رخسته کرده ٥ نبیند دیگر ضعف در پشت خویش ٥
بر دگار عشرت فراوان زیش ٥

شیخ ابو علی

اگر عاقلی دار خود را نگاه ٥ هم از آب جسته هم از آب جاه ٥
که این هر دو خالی عزت بند ٥ تنت را بجز عین علت بند ٥

در صفت آب رود خانه

در صفت آب رود خانه

یکی آنکه بر سنگ جاری بود ٥ دوم از بلندی به پستی رود ٥
سیم آنکه در آفتاب سنگ رفته ٥ چهارم رو رستند نشند باد ٥

ع

مخور شیر و انجیر با یکدگر ٥ که هر دو بهم رسیدن از نت جزره ٥
مکن جمع در اکل قیحی و شیر ٥ مخور بیضه مرغ هم با ببرد ٥

اللهم بحق ... بلطفک یا اللهی ... شفاء من شفائک ... باسمک و امرک الله اعظم ...

ع

طریق حکما نه سلوک دار ٥ ز ترشی فراوان حکیم احتراز ٥
که پیری بزودی بدید آیدت ٥ و مادام ضعیف بصر آیدت ٥

ع

زجری را شوربا افزون زجد ٥ مخور که دشمن جان خود
که تا که شود زرد و لاغر تنت ٥ شود تیره هم دیدن روشنت ٥
اگر ... انگشت اندر آیت ٥ کو ... کند گوش ... خلل
تخم دوا انگبین و تخم کرفس ٥ ساز معجون و میل ... ما
عسل ٥ آب ... ٥ هر ... را با آتش نرم کنند ... بکند
بخورد در د دیگر را کم کند ٥ اگر تخم ... زن بر خود بر دارد
حیض را دفع کند ٥ اگر حنا سوده با آب صابون بر زانو بر بندد
درد کم کند اگر ... را ... درد کم کند ٥٥٥
واگر بوره را با روغن گل بسایند و بر بواسیر مقعد بمالند نفع بود ٥

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ...

٦٦

معلوم الحق ...

اگر کسی را روشنی چشم کم شده باشد برگ لاله سوده بچشم اندر کشند روشنی بیفزاید ه اگر کسی کرم که از زمین بگیرد و بکشد و در سایه خشک کند و با روغن شیرخشت بجوشانند چنانکه یکدرم کرم باشد و ده درم روغن بر قضیب مالد بزرگ شود ه اگر مقعد خروسی را بر گرد دم گزیده بندی به شود ه اگر زهره گاو بر خایه مالند و رد نشافد هرکه در کرما به روی بر روغن بنفشه چرب کند رویش لطیف شود اگر زن باره تخم ترب بخورد شیرش زیاده شود ه ه سطح

اگر خواهی را بدانی از غره ماه عرب که کدام روز زرد رابد از سال هجرت بالضرب ابتدا از رابع که مانده هشت هشت طرح کند اگر یکی بماند در خانه اول نظر کن اگر دو بماند در خانه ج نظر کن اگر سه بماند در خانه ه نظر کن اگر چهار بماند در خانه ز نظر کن اگر پنج بماند در خانه ب نظر کن اگر شش بماند در خانه الف نظر کن

٢٢	ح	١٧
٦٢	اح	٤٤٤ اوا

اگر هفت بماند در خانه دال نظر کن اگر هشت بماند در خانه قاف نظر کن و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از اسم مبارک خود استخراج نموده است والله اعلم بالصواب

ه ه ه بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین ه ه ه

اما بعد بر ضمایر کیمیا تاثیر ارباب دین و دولت و منهاج ملک و ملت مخفی نماند که این فقیر حقیر مدت مدید و عهد بعید شد که در طلب علوم سرگشته آفاق و بسی دیار بسیار طی کرده و بسیار از کتب حکماء هنر دار کتب رارسطالیس حکما و جابر حکیم و بقراط در زمین یونان از افکار حکیم لقمان و خواجه ابوزرجمهر و سایر حکما دیده و مطالعه کرده و از هر خرمنی خوشه و از مجربات نوشته و از نفعات برداشته تا سایر اخوان مدد دست نمایند و از آنجا استفاده بجمیع مسلمانان برسانند امیدواری چنانست الکرم و العطایا

كه هر كس از اكابره اشراف شريف بر مطالعهٔ اين رساله مطلع و اطلاع
يابند از اين خاك پاى حقير استفاده يافته باشند بدعاء خير ياد كنند

علاج يرقان كه در حال و در ساعت برطرف شود و احتياج بپرهيز نباشد
بيارند خروس سفيد در خانه سرد بسته و صاحب يرقان را بر كنار صفه بنشانند
و خروس را گرد خانه در تطاردى بدوانند چندانكه سست شود بيفتد
بعد از ان در ساعت شكم او را ببرند و گرم گرم خصيه ذكر صاحب
يرقان او را اندرون شكم خروس بنهند و بر ان گرم بپوشانند و قدرت
حق تعالى جل جلاله را ملاحظه نمايند او در ساعت به شود و جهت رفع
بچه نوع برطرف ميشود علاج كرى بگيرد سركهٔ كهنه چندانكه
خواهد با سركه كهنه نيكو ضماد كنند و بر صاحب كرى بمالند كرى را ببرد

علاج ناسور هر كه خواهد كه ناسور در سينه را ازو دفع برطرف
كند بگيرد سگ بچه را هنوز چشم نگشوده باشد و بر سركه گاو بگدازد

بسوزد و چنين سوخته شود در ساعت ضماد كند و چون بروى افتد
بتوفيق خداى تعالى خشك شود و نوعى ديگر شاخ بزكوهى نغز او را
بر وضع آذر نهند و پوستش بر آتش بسوزانند و ضماد نموده باشند برطرف شود

علاج بهق سفيد و سياه خورده مرواريد با سركهٔ انگور كهنه نيكو هم
زنجى سازد و بمالد سياه و سفيد هر دو را برطرف كند علاج ترياك
اگر كسى ترياك بسيار خورده باشد كه بيم هلاك بوده باشد سه درم
فلفل سياه نرم بخورد در حال خلاصى شود علاج كورى
چون زهرهٔ آهو در چشم كشند سفيد را ببرد و چشم را نيكو
كرد اند علاج ريگ مثانه هر كرا ريگ در مثانه باشد
كه هيچ نوع علاج او را نتوانند كردن بستانند نخود سياه و در آب
بجوشانند و بر روغن بادام تلخ بخورد ريگ از مثانه بگذارد
علاج رفتن خون از قضيب جالينوس حكيم گويد هر كرا

خنج از غضب آید ریواج بخورد در حال بگشاید **علاج آماس خصیه**
ریکان بکوبد و آب آن بر خصیه طلا کنند در حال آماس فرو نشیند
علاج نقرس اگر پیه یوز بر نقرس بمالند سود دارد و اگر گوشت
یوز را بسرکه بجوشانند و بناشتا تمام رود بخورد درد پشت میان را
سود دارد و شهوت بیفزاید **علاج خون از بینی رفتن**
اگر کسی را خون از بینی بسیار آید ملاحظه نماید که از کدام پرده
می آید اگر از دماغ چپ باشد خانهٔ چپ او را ببندند تا
ساکن شود و اگر از دماغ راست باشد راست را ببندند و اگر
از هر دو آید هر دو را ببندند ساکن شود **علاج آماس**
اگر مغز سر گرگ را در روغن بجوشانند و بر آماس بمالد آماس را
بنشاند **علاج گرفتن بینی** هر که پیه پلنگ بگدازد و بروغن
گل بیامیزد و در بینی بمالد گرفتن بینی برطرف شود

علاج موی چشم

موی چشم هر کرا موی در چشم بر آمده باشد بر کنند و اندک خون خردسی
در چشم کشند دیگر موی بر نیاورد **علاج گزیدن سگ دیوانه** هر کرا
سگ دیوانه گزیده باشد موی سگ را بسوزانند و بر جا نهند
سود دارد **علاج مار گزیده** هر کرا مار گزیده باشد شکم موش را
بشکافند و بر زخم او نهند در حال زهر را بکشد بسیار آزموده است
اگر موشی را بگیرند و دم او را ببرند و رها کنند تمام موشان از آن
خانه بگریزند **علاج جراحت و درد گوش** برگ شفتالو را خشک
کنند و بکوبند و بر جراحت گوش نهند سود دارد و هر جا که کرم
افتاده باشد بیفشانند به شود اگر مغز شفتالو را بکوبند و فتیله
کنند و بر گوش نهند درد گوش را ببرد **علاج بیرون**
آمدن مقعد هر کرا مقعد بیرون آمده باشد مازو را بکوبند و با آتشی
و از آنجا بمالد که بجای خود در رود و هرگز بیرون نیاید **علاج پیکان بیرون**

آوردن اگر کسی را پیکان در جای مانده باشد موش را بکشند و نرم کنند
و بر آنجا نهند در حال بیرون آید خاصیت خروس سپید هیچ خوامی داشته
باشد که دو نیم کنند و گرم کرده ببندند پیکان بیرون آید علاج سنگ زهره
اگر کسی را سنگ زهره داده باشند سه حبه نخ در که سقا باشد
با سه زرده تخم مرغ سه روز بخورد شفا یابد علاج موی رفتن هر که را کیمخت
کفتار بسوزانند و با روغن زیت بیامیزد و بر جای که موی رفته باشد
بمالد موی بر آید علاج خون شکم هر که هر روز بگیرد درم تخم ... بریان
کند و بخورد خون باز دارد علاج زکام بقراط حکیم گوید هر که کرسی را
با سرکه تر کند و خشک کند آنگاه دود کند در حال زکام را ببرد علاج
کج شدن روی و گردن هر کرا گردن و روی کج شده باشد بیارد ...
بغول و مغز بادام پنج درم شیرخشت و دو درم انجره و دو درم ...
ببندد رنگ انجله در دیگ نیک بپزد و بپالند و بخورد پنج روز پیوسته

و جا هر روز و هر ... تنگ بادلقوه را ببرد اما باید که از ترشی پرهیز
کند علاج لقوه گوشت کبوتر بچه با گوشت فاخته با شیر گاو بخورد
بادلقوه را ببرد علاج بادگوش هر کرا باد گوش باشد آب سیر
باز هر ... سپند بجوشانند و در گوش چکانند نیک شود علاج
زهر داده هر کرا زهر داده باشند شکنبه القلق با روغن گاو بریان
کند و بخورد شفا یابد بقدرت الله تعالی علاج زائیدن که دیر زاید
جوز بوا و پوست انار از هر یک بگیرد و نرم بسایند و با ... بیامیزند
و زن بوقت جماع شافه کند و با شوهر خود صحبت کند در حال بار نهد
و از ... علاج زردی دندان هر کرا دندان زرد
شده باشد صدف سپید و تخم ترب و تخم سعتر از هر یکی دو درم
بکوبد و بر دندان بمالد سپید شود و بیخ محکم کند علاج گرفتن
کبوتر هر کرا عدس بروغن گاو بجوشانند و بیفشانند با کبوتر

بخورد در حال بخفتد و مدهوش شود علاج کری هر که بوهبر را بکشد
و پاک کند و بر روغن بادام بجوشاند و در گوش کری نا شنوا چکاند
کر برابر بود علاج قولنج هر که پوست گرگ بر میان بندد و یا در شکم
بندد قولنج را دفع کند علاج درد سر درد سر هر کرا ازرد باشد
تخم کاسنی را بکوبند و با گلاب بر پیشانی طلا کنند درد سر و نیم سر را
دفع کند آزموده است علاج سرفه اگر کسی را سرفه آید بنا شتا
کر زنجبیل بخورد سود دارد و آویشن بکشاید اگر شلغم پخته بخورد
سود دارد نوعی دیگر اگر انجیر زرد را بجوشانند و آبش را
بخورد سرفه دیرینه را سود دارد و کرده را قوی کرداند نوعی
دیگر سرفه باد و سرفه خشک بود شکر سفید ده سیر و زنجبیل پنج
درم بهم بیامیزند و بامداد و شبانگاه قدری از آن بخورد سود
دارد اگر سرفه که خون آرد و ریم بیرون داشته باشد علاج بپرهیز بود

داکر

و اگر کودک بخورد سرفه داشته باشد دایه از شیر بریان با شکر سفید و با شیر
مادر پس بخورد نافع بود علاج سینه اگر کسی را سینه گرفته باشد
غیر از گلاب دیگر چیز سود ندارد اگر فرزدت باشد تخم مرغ را نیم‌برشت
بپزد و با شکر و زعفران بخورد سود دارد علاج درد ناف
اگر کسی را درد ناف باشد قدری تخم ترب بریان کند و بکوبد
و با انگبین معجون کند و بخورد درد ناف برطرف شود و خون شکم را
ببرد و اگر سم اسب را بسوزانند و خاکستر شی را با روغن گل مرهم
کنند و بر جراحت نهند جراحت سودمند بود و به شود و سرگین اسب
نیز همین خاصیت بود اگر آب کشنیز با گلاب در چشم کنند آب
که از چشم رود باز دارد و درد بنشاند اگر زنی را حیض بسته
باشد بگیرد درم آب سداب با روغن گل گرم کنند و بخورد در ساعت
حیض بگشاید علاج خارش گوشه چشم خواندند ایم

علت را از اندرون دور باشد بلکه سرخ باشد و چشم نیز اشک ریز داند
بسیار ریزد خارش بلکه زبر شده گردد که ما به او تو تیا با آب غوره و آب سماق
پرورده در چشم کشد سود دارد اگر کسی یکسیر تخم کرفس و یک سیر
تخم گزر و یک سیر تخم شبت و یک درم قرنفل و یک درم مصطکی و قدری
عود خام این همه را بکوبد و معجون کند و هر روز سه درم بخورد
معده را قوی گرداند و بلغم را ببرد و بوی دهان را خوش کند و آب
رفتن از دهان باز دارد و سرد بیها را ببرد و کرم شکم را بکشد و بادها را
بنشاند و کرده را قوی گرداند و ریگ از مثانه ببرد و طعام
بگدازد و باد بواسیر را ببرد و اشتها آرد چنین گویند که عجب
باشد آن کس که در سالی یک هفته هر روز سه درم ازین معجون بخورد
او را هیچ طبیب احتیاج نباشد و اگر وی کنیزک داشته باشد همه را
خشنود گرداند بقوت این معجون ج اگر تخم ترب با سک

١٣٠٠

با زرنیخ در بینی مالند درد بینی را ببرد و اگر کسی تخم ترب با گوشت بپزد بخورد
معده را قوی سازد و شهوت را قوت تمام دهد و باد از سر معده بکشد و تحلیل
کند و مثانه را و کرده را قوی سازد و بول را بگشاید اگر کسی را مار گزیده
باشد سیر را بکوبد و بر زخم نهد در حال درد ساکن کند و زهر بیرون کار کند
اگر خنزیر خار پشت را برجای موی کنده باشد طلا کند برنیاید شناختن
دو نهادن اگر بچه در شکم مادر نر هست یا ماده معلوم شده است آب دو
کرم و تر دو بند از آب زن خاصه اگر جماع پس از پاکی حیض اتفاق افتد
در شهرها سرد فصل زمستان و در روزی که باد شمال آید فرزند همه نرینه تولد
کند زیرا که حرارت میل باندرون دارد و نطفه در رحم از آن سبب و نر بود
و در شهرهای گرم هر چند این بود و گفته اند اگر جماع آن روز اتفاق افتد
که زن از حیض پاک شود فرزند نرینه بود تا پنج روز بعد از آن نیز همچنین بود و از
پس پنج روز تا هشت روز ماده آید و از پس هشتم تا پانزدهم نرینه آید

وازپس آن خوش آید بدانکه زن که حمل او نرینه بود نیکو رنگ و خوش طبع تر از آن
باشد که حمل او مادینه باشد و نرینه از راست پدید آید بقوام تر باشد و لون
سر پستان سرخ گرداید نه سیاهی و نبض دست راست او ممتلی تر
بود و متواتر و چون ایستاده بود و حرکت خواهد نخست پای راست بجنباند
و چون برخواهد خواست اعتماد بر دست راست او و حرکت چشم راست
او زودتر بود و نرینه از پس سه ماه بجنبد و مادینه از پس چهار ماه و لیکن
اگر نرینه ضعیف بود احوال او در بچه زنی بود که حمل او مادینه بود
فرزند
مدت تمامی از نرینه بیست روز بود و از پس مادینه سی و چهل روز
تا چهل **صفت مغز خرگوش** اگر با پلپل و خردل خورند لرزیدن
اندام را سود دارد گوشت مرغ خانگی سرد را غذای نیک دهد و فربه
کند و تری معتدل فزاید و مزاجهای معتدل را سازنده باشد و نیک و یرا
نیکو کند و مرغ خانگی را بر دماغ و جوهرات نتوان یافت گوشت خروس
کهن

کهن و زبانگ نکرده باشند و ماکیان که خایه نکرده باشد لطیف بود و دماغ را
زیادت کند و از ضعف گنده و منی فزاید **صفت اسهال** زرد بود
و خون و ریم بود سه مثقال زیره و زردی بریان کرده بسه روز بخورند به شود
اسهال تنها خون بود نقصت درم بعد از آن گل ارمنی
و اگر با بوده و خردل بازنگی دری و آب کردن و بعد از آن سفیده خایه مرغ
هم با بیزند و حقنه کردن با آب سود دارد **در خاصیت بوها صفت**
خرما چنین گویند که هیچ درخت بآدمی از درخت خرما نزدیکتر نیست
اگر میخ آهن در خرما فرو برند در حال خشک گردد و بدانکه طبعت خرما گرم
تر است هر که بسیار خورد قوت کرده بدهد اکنون خون را سیاه کرده
سر و درد جگر و سپرز آورد و خارک او را با کافور بسایند و در بینی کسی
که خون آید زند خون باز ایستد **صفت انگور** شعوبا گوید که انگور چند
شیرینتر بود طبع او گرمتر و تر بود و انگور ها انگور طایفی گرانتر و بادانگیز تر

بوده انگور طائفی را بسیار خورد باد ناهور پیدا شود و هر که او را انگور زیان
کند پوست و دانهٔ او را بیندازد و در رنگ کرد انیدن او چاره باشد انگور
سفید را بفشارند و شیرهٔ او را بار کرده باید مزند و در بیخ انگور سیاه ریزند درخت
کور نجود دیگر سال دیگر انگور سیاه سفید شود اگر شاخ زرتر مطبوخ بجنبند
سود کند اگر برگ او را با آب بگیرند و سرا آب و کافور معجون کند بخورد دست
شود **صفت غوره** بدانکه طبیعت غوره سرد و خشک صفرا نشاند
و شکم ببندد و انگور شیرین گرم و تر است و انگور ترش سرد و خشک است دل و
جگر را خشک کند و مویز سیاه از کشمش گرم تر است معده را قوی کند و بواسیر
کشمش زهر لطیف تر است و خاصیت او نیست که گرم کند طبع را قوت
دهد دل را **صفت سیب** چنین گویند که طبع سیب شیرین گرم و تر است
و طبع سیب ترش سرد و تر است و هیچ حال از ترش خالی نیست و رنگ کرد انیدن
او چاره بود و اگر خواهند که سفید را سرخ گردانند در زیر درخت مغاک کنند

و در سالی چهار بار زرونا سی کوفته و خون آدمی در آن مغاک بریزند
و چنین سال دیگر شود و سیب سرخ بار آورد و اگر خواهند که سیب سرخ
بار آورد و اگر خواهند که سیب سرخ سفید شود هم مغاکی در زیر درخت
باید کندن و بوره ارمنی انبار کنند سالی دیگر سیب سفید بار آورد
خاصیت سیب آنست که دل را نشاط دهد و جگر را منفعت
کند و سیب ترش و شیرین زهر را سود کند هر که سیب در زیر بالین
نهد و بخسبد در خواب نترسد و اگر سیب در عصیر انگور نهند دیر بماند
و سیاه نشود و اگر سیب را در سبوس نهد و در برگ جوز بگیرند و در پهلوی
او چند جای سوراخ کنند و سیب نرسیده باشد در آنجا کنند و سر آن محکم
کنند و در جای کش دی باد نزند دیر بماند و تباه نشود **صفت**
انار شیرین چنین گویند که انار شیرین بگرمی میل دارد و لطیف
بود و نرمی کند و سرفه را ببرد و جگر را قوی کند و لیکن پشت را

بکاهد اما دماغ را تر کند و انار ترش سرد است صفرا بنشاند و تشنگی را
و معده را و جگر را زایل کند اما قولنج آورد و شیرین و ترش که بهم آمیخته معتدل
باشد اگر انگبین را بجوشانند و در زیر انار ترش ریزند انار شیرین شود
اما گفته‌اند اگر خواهند که درست آید سفالی در بن درخت بکنند چنانکه
سخت دور باشد انگاه سنگ گران بر سر آن ریزند نیکو شود و اگر
پوست درخت انار بکوبند و بجوشانند و آب آن بخورند شکم را
براند اما باید که در پوست دار کنند از بالا بزیر تراشند اگر برگ
انار سرد تر بسایند و بخورند تشنگی کم شود صفت به گویند که به را
طبع سرد و خشک است و معده و جگر و دل را نیک بود و اگر با شتاب
بخورند طبع را سخت کند و تشنگی را بنشاند و آب به شیرین
قی باز دارد و حکما گویند که اگر سگی مرده در بن درخت به انبار
کنند آن درخت بغایت بزرگ شود صفت امرود

دیگر

گویند که امرود جنس بود یکی جنس دیگر کلابی و صلابت نیکو بزیرد و درخت
گرد آن وصل کنند بند گیرد و امرود جنس دل و جگر را آب دهد و معده را
خشک کند و طبع او سرد و تر است اما امرود کلابی بعضی گویند
معتدل است دل را قوت دهد و چون بسیار بخورند معده را سست کند
و چون امرود خورند باید زنجبیل پرورده از پی آن بخورند تا دفع
مضرت کند صفت شفتالو گویند شفتالو را در سبوس بنهند دیر بماند
و خراب نشود و بدانکه شفتالو سرد و تر است و تشنگی و جگر و معده را ساکن
کند و چون بسیار بخورند تب ازو بغم بود و سود دارد اگر برگ شفتالو
بکوبند و بر جایگاهی کرم افتاده باشد بنهند کرمها را ببرد و همه بمیرند و اگر
برگ او در خانه دود کنند ماران همه بگریزند و اگر برگ او را بکوبند
و با سرکه و زرنیخ در تن مالند تن را نیکو کند و اگر جامه را بهم نهند و بو جامه
جامه را خراب نکند و اگر برگ او را خشک کرده بسایند و مقدار درم

بخورند هر کرم که در شکم باشد همه بمیرند و بیفتند و اگر برگ او را
بکوبند و بر ناف کودکان طلا کنند کرم را بکشد و اگر مغز
شفتالو بسوزانند و با پیه و در کشند حرارت چشم را
ببرد و اگر مغز شفتالو بسوزانند و بر ریش نهند ریم را بیرون کشند
صفت زردالو گویند که زردالو همچون ترشی باشد طبیعت را
شفا او دارد و همچنین سخت شیرین باشد اندک گرمی دارد معده را
ساکن کند اگر خواهند که استخوان زردالو شیرین شود در زیر درخت
مغاک بکنند و هر سال چهار بار نمک و ریم درخت ریزند هر بار مقدار یک من
زردالو شیرین شود و اگر مغز او با خریف بار آرد و ریشته بخورد و یک
دهد در حال بمیرد و اگر او با سیر و زنگار بکوبند و بر مقعد نهند خارش
مقعد را سود دارد و اگر بخورند از پی او سکنجبین خورند دفع
مضرت باشد صفت انجیر بدانکه اگر درخت انجیر کم بار

ار

ار آن شاخی از درخت دیگر در او بندند بار بسیار دهد و اگر کاوی
که دیوانه بود بر شاخ انجیر گوی ببندند نیکو شود و اگر سر گاو را در بیخ
درخت انجیر فرو برند زود تر از همه درختها برسد و طبیع او کم و تر است
کرده را قوی کند و آب پشت بیفزاید همچنین بسیار خورند تن فربهی کند
و زهر را از تن مردم ببرد و اگر کسی را سپرز بود در سرکه آغازند بخورند
سود دارد و اگر بامسه که بگوشت نهند و در دهن گیرند درد دندان را
ببرد و اگر بکوبند و بر خایه بندند آماس را بنشانند و همچنین انجیر خورند
از پی او بادام مغز کرده خورند نافع مضرت باشد صفت
لاله بدانکه لاله را با شکر بخورند صفرا ببرد و طبع را نرم کند و اگر
آب لاله تب را زایل کرداند و سرخه را نیک باشد و هر که درد
چشم باشد اما آماس کرده باشد لاله را با گلاب و بنفشه در چشم
نهند سود دارد و آب لاله درد را ساکن کرداند و اگر در روی

مالند موی را نکو کند **صفت بنفشه** بدانکه بنفشه را با کبریت دود
کنند سفید شود وطبع او سرد وتر است وخواب خوش آرد ودرد
بنشاند وطبع را نرم کند وبوئیدن آن گرمی وخشکی را ببرد از
مغز وخواب آرد ودل را نشاط دهد **صفت خربزه** بدانکه
خربزه تابستانی گرم وتر است همه کس را موافق بود وچون بسیار
خورند صفرا انگیزد واز پی آن آب کام باید خوردن تا دفع مضرت
کند اگر پوست خربزه در تنور افکنند تا نانها همه فطیر شود اگر تخم
خربزه در شکر آغازند وبکار برند خربزه بسیار شیرین برآید اگر
کودکی را تب گرفته باشد دو خیار بزرگ آورد یکی را در دست
راست گیرد ویکی را در دست چپ گیرد تب او مفارقت
کند **صفت کدو** طبع او سرد وتر است ودرد سر را زایل
کند تب گرم را ببرد وتشنگی جگر را ومعده را ساکن کند واگر آب

برگ کدو را بر اماس گرم نهند سود دارد اگر تخم کدو را در روغن
نهند سه روز بگذارند بر زمین کدوی بیدانه برآید **صفت بادنجان**
بدانکه طبع بادنجان بغایت سوداییست وچون در روغن پخته
کنند زهر باشد اگر بسیار خورند سود دارد ودرد سر وشقیقه آرد
هر که سی روز پیوسته خورد بیم باشد که دیوانه شود **صفت**
ترب بدانکه ترب گرم وخشک است اگر ناشتا خورند منفعت
کند وبلغم ابرد ومعده را قوی کند واگر آب ترب در گوش چکانند
درد باد را دفع کند واگر یک لیچ آب ترب با یک سیر عسل در گرمابه
خورند قی آرد **صفت گندم** بدانکه طبع گندم معتدل است
وبقوی گرم وتر است واز وی نشاسته سازند اما سر را بسیار گرمی را
نیک بود وپوست گندم وبقوت بود وباد انگیزد واگر گندم را
با گوگرد بپزند ودر جای نهند هر جانوری که از آن بخورد بیهوش شود

صفت جو بدانکه طبع جو سرد و تر است اگرچه سرد است اما
پوستش خشک بود و چنین بخورند تشنگی را بنشاند و سینه را
نرم کند و اگر پوست او با شوید پزند و بخورند کرم شکم را بکشد
صفت باقلا بدانکه طبع او گرم و خشک است و اگر با خر
زهره پزند و بط و کلنگ از آن بخورند بخفتد و چنین پزند گرم و تر
شود و جماع را قوت دهد صفت نخود بدانکه طبع نخود گرم و
تر است آب پشت بیفزاید و سودا انگیزد و گفته اند که مار
از بوی نخود بگریزد صفت عدس اگر عدس را با روغن
گاو بپزند کبوتر از آن بخورد و بیهوش شود و بخسبد و طبع او سرد و
تر است صفرا بنشاند و چنین با سرکه بجوشانند و بخورند تب
صفرا را سود دارد و خوردن عدس دل را درشت کند و آواز
بگشاید و سرفه را ببرد صفت برنج اختلاف است

و بعضی گفته اند که گرم است با سرد خوردن برنج تن را فربه کند و چنین
بسیار خورند معده را قوت دهد کاورس سرد و خشک است
و لیکن چنین با شیر خورند شکم ببندد و گرمی و خشکی را سود دارد
و رنگ روی را نیکو کند صفت ماش بدانکه ماش سرد و خشک
است و تیرگی چشم آرد اما خون را تسکین دهد و چنین بخورند
تب را و درد چشم را زایل کند ۞ والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

در خبر است از علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود که خوانده ام اندر کتاب
دانیال پیغمبر نوشته در سال را و بودن آن امر که علامتها چیز اول
ماه محرم یکشنبه باشد زمستان سرمای صعب داشته باشد و بادها
اندران سال بسیار باشد و غله اندک باشد و انگبین اندک باشد
و گاو بسیار باشد و درد [illegible] جا غلبه باشد سلطان را و اگر [illegible] سال

محرم یکشنبه باشد در آن سال قوت باشد زمستان خوش باشد

و باران بسیار باشد و اندر ولایت اصفهان و پارس و کرمان

آفت بسیار باشد و در یک مرگ بسیار باشد و انگبین کمتر باشد و گاو بسیار

بمیرد و در آخر سال طعام نان بالا گیرد و سلطان اندر جانب مغرب

جنگ بسیار افتد غلبه سلطان را باشد و اندر کوهستان ایمنی باشد

اگر محرم دوشنبه باشد زمستان ناخوش و تابستان گرم باشد و باران

بسیار باشد و گاو و گوسفند بسیار باشد و انگبین بسیار باشد و نرخ

همه چیز کم باشد میوه بسیار باشد و در آخر سال زنان بسیار بمیرند

و از نواحی شرق لشکر بر سلطان غلبه کند و بیرون آید و در زمین فارس

غله را آفت رسد و در کوهستان نعمت بسیار باشد و اگر اول محرم

سه شنبه باشد در آن سال زمستان صعب باشد و در کوهستان برف

بسیار باشد و نم بسیار باشد و بعضی گوسفندها را آفت رسد و بیمار

و در جانب مشرق آفت ایمان بسیار باشد و در آن سال مرگ بسیار

باشد و جنگ بر عینی پادشاه و سلطان بر صلح آید و خارجی و عاصی بسیار

باشد و سرکشی کنند ولیکن سلطان را غلبه و قوت داد باشد و در زمین فارس

آفت بسیار رسد و در آخر سال فروفی باشد اگر اول سال محرم

چهارشنبه باشد اندر آن سال زمستان نه سرد باشد و نه گرم خوش

باشد و باران همه نعمت باشد و در همه جا باما آن بیارد و همه نواحی کوهستان

غله و میوه بسیار باشد و اندر دیار عرب مرگ بسیار باشد و غلبه سلطان را

باشد اگر اول سال محرم پنجشنبه باشد در آن سال زمستان نرم باشد

و در همه نواحی شرق غله بسیار باشد و انگبین و میوه بسیار باشد و مردم بسیار

بمیرند و نرخ همه چیز بالا گیرد و غله مردم بسیار باشد و عرب را قوت باشد

و بر خلق روم ظفر یابند و از مردمان روم بسیار بمیرند اگر اول سال

محرم جمعه باشد در آن سال زمستان نرم باشد و باران اندک باشد

و در نواحی کوهستان آب کم باشد و در روی زمین مقدار صد فرسنگ
پنهان و مقصد کز بالا مرگ باشد و نرخ همه چیز را بالا کند و در زمین مکه
و در زمین فارس در ختر آفت رسد و خارجی و عاصی و برانداز یش
بر سلطان برخیزد و از ایشان بسیار خلق کشته شود

والله اعلم بالصواب

بدانکه طالع حمل را تعوید روز سه شنبه و شب شنبه باید نوشت
و روی بجانب شرق کند و طالع ثور را روز جمعه و شب شنبه اول
ساعت باید نوشت و روی بسوی مغرب کند و طالع جوزا را روز
چهارشنبه و شب یکشنبه باید نوشت و روی بسوی جنوب کند و
طالع سرطان را روز شنبه و شب چهارشنبه باید نوشت و روی شمال کند و
طالع اسد را روز یکشنبه و شب پنجشنبه باید نوشت و روی بجانب
مشرق کند طالع سنبله را روز چهارشنبه و شب یکشنبه باید نوشت و روی بسوی

غرب کند طالع میزان را روز جمعه و شب سه شنبه باید نوشت و روی بسوی
جانب جنوب کند طالع عقرب را روز سه شنبه و شب شنبه باید نوشت و روی بطرف
شمال کند طالع قوس را روز یکشنبه و شب سه شنبه باید نوشت و روی بجانب مغرب
کند طالع دلو را روز سه شنبه و شب جمعه روی بجانب جنوب کند طالع حوت را
روز پنجشنبه و شب دوشنبه باید نوشت و روی بطرف شمال کند و نیز باید دانستن
که طالع آبی باشد او را تعوید آبی باشد و اگر طالع آتشی باشد تعوید در آتش
باید سوخت و اگر طالع بادی باشد بباد باید آویخت و اگر طالع خاکی باشد
در خاک دفن کند و دانستن ⁂ بدانکه ستاره مریخ گاه در خانه آتشی باشد
و گاه گاه در خانه آبی و ستاره مشتری گاه در آتشی می باشد و گاه در خانه
آبی و ستاره زهره گاه در خانه خاکی می باشد و گاه در خانه بادی و ستاره
زحل گاه در خانه خاکی می باشد و گاه در خانه بادی و ستاره عطارد
گاه در خانه خاکی می باشد و گاه آفتاب در خاک و گاه در آتشی می باشد

بدانکه این ستارۀ سبعه دائم در گردش و حرکت می باشد یا در خانۀ
آتش و باد در خانۀ آبی یا بادی یا خاکی پس باید دانست که تعویذ را
دو حصه کند هریک با صل خود رجوع کند والله اعلم بالصواب

در شناختن برج

برج حمل	برج ثور	برج جوزا	برج سرطان
آتشی بادی	خاکی	بادی	آبی
برج اسد	برج سنبله	برج میزان	برج عقرب
آتشی	خاکی	بادی	آبی
برج قوس	برج جدی	برج دلو	برج حوت
آتشی	خاکی	بادی	آبی

یا الله یا محمد یا علی مدد
یا هو یا هو یا هو یا هو یا هو یا هو
تمت الکتاب [illegible] الملک الوهاب